

دیوان

حکیم لاهی کرگانی

باصحح و حواشی

آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه

باهتمام و سرمد

ح. کوخی کرمانی

مدیر مجله نسیم صبا

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است

تهران اسفندماه ۱۳۱۹

چاپخانه ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

دیوان حکیم لاهیجی کرگانی یکی از هزاران اثر گرانمای ادب پارسی است که همیشه ساختن و در دست رس همگان گذاردن آن بهترین خدمت بران و ادبیات پارسی محسوب میشود، وحدای را سیاستگرانم که قرعه انجام این خدمت بیرسام این بنده ناچار برآمده و اسبک کامل ترین مجموعه سعری را که تاکنون از لاهیجی بدست آمده است با بهترین حای و کاعده و میناسترین قطع و اسلوب و جامعه علم و ادب تقدیم مینماید و امیدوار است که مانند دیگر آثار ادبی که به نشر آن موفق شده‌ام در نظر ادبا و دانشمندان صاحب نظر مقبول و مطبوع افتد .

دیوان لاهیجی بدست سومین ار ادبی است که بچاپ و نشر آن موفق مشوم و توفیق خود را بر انجام اینگونه خدمات ادبی مرهون توحه و اقبال همگان شعر و ادب پارسی مینامم و این توحه و اقبالشان آسایش و فراغ مالی است که در سانه دولت ناعظم اعلی حضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی از او احسان داده شامل حال همگان مخصوصاً خدمتگذاران علم ادب گردیده است .

دنياچه

بمقدمایم ایمنکه با این انداره شعر فارسی را
دوست می دارم که ایست یا بقصیدست که جهان آفرین
در سرشب من نهاده است در هر صورت خوبی
باندی آدمی را دگان است که هه جان که هستند
هستند و نمی توانند نهاد خوش را دگرگون
کنند مادری که بخت را در دهان ما می گذارد
مارا بچهرهائی خو می دهد که دست هیچ چاره خوئی
حر مرگ آرا نتواند سرد در هر صورت بگانه
عیش و خوش گذرانی من در میان همه کارهای
جان فرسائی که از در بار بدان برورده شده ام
است که هر زمان چشم و دست از کار بفرماید شعر
می خوانم ارسالیان دراز شیفته شعر فارسیم
همیشه در پی بسجهای دیوان شعرا گردیده ام و اگر
دیوانشان در دست بوده اشعارشان را گرد آورده ام
بسجهای خطی را که بدستم افتاده با یکدیگر مقابله
کرده ام و نتیجه این مقایله را برای خویشان نوشته
ام در شصده سال آفات تاریخ زبان فارسی شاعری
بسیست که خراج بدست دربی او و آثار او بیچ
و حدیهای تاریک را بگشته باشم زمانی هم در پی
ابوالحسن بن محمد بن اسمعیل لامعی بکر
آبادی دهستانی گرگانی شاعر توانای نامور سده

از اشاره بوصف دیوان و چگونگی تهیه و
 و تصحیح آن بی بیارم چه آن قسمت را استاد مرم
 آقای سعید نقیسی بحامه توانای خود نوشته اند
 و عین نوشته ایشانرا دماحه دیوان قرار دادیم
 و آنچه نوشته رادر اینجا لایم و ملکه بهترین
 و طبعه خود مدام سناسگراری از ایشان است که
 به تمهاسحه خطی هسی دیوان لامعی خود رادر
 اختیار کمیته گذارند بلکه ربح تصحیح اشعار
 و توضیح مشکلات آنرا هم بر عهده گرفته و برگردن
 خویند گان علم و ادب حقی تاره ثبات کردید
 و هم طبعه و فرص دمه خود مدام که از بگانه
 مشوق خدمتگذاران دانش و فرهنگ حساب آقای
 محمد علی فروعی (دکاء الملک) که مرا در سر این
 اثر ادبی بشوق و رعب فرمودید (و بحقیقت
 اگر تئوین و راهمائی معظمله به بود این دیوان
 همچنان در روایای گه نامی میماند و ریب بخش
 جهان مطبوعات فارسی به گردید) سناسگراری
 کرده و مرید توفیق و تأیید حاش را در حد اوید
 متعال مسئلت میماند

۱۳۱۹ هجری خورشیدی

بهران ح - کوهی کرمانی

مدیر محله اسیم صبا

سجده ای را که ندین گویید برای خویشین
 بوسته بودم آقای کوهی کرمانی همشهری
 پدران و اماکن من داده بود امسال خواستار
 سد آبراحاب گند من هم بهمن اندیشه این سجده
 را فراهم آورده بودم هم او و شهنشاهی
 خاص من است بنگار این سخن سرای برک
 انرا بی سبب شد که این کتاب بدست خوانندگان
 بفتد و من در حد خویش شام که نادگاری ارجمند
 زمان خواندگی بدست این اوراق می سازم و آنچه
 بواسطه درباره سخن سرای برک گرگان درج
 بکردم

هنگامی که متن این کتاب چاپ شده بود خون باز
 شعر می خواندم در دیوان سبب الدین اسفهرنگی
 شاعر نامی قرن ششم برحوردم که چهار قصیده
 که در سه ه هانام لامعی باقیه بودم و قصاید است
 که در صحائف ۳۴ تا ۳۵ در مدح عات الدین
 دادیک سمسالار وار صفحه ۶۲ تا ۶۵ در مدح
 آتش وار صفحه ۱۶ تا ۱۶۴ در مدح شمع وار
 صفحه ۲۰۰ تا ۲۰۲ این کتاب در مدح حلال الدین
 آمده در دیوان سبب الدین اسفهرنگی هسب والته
 اشعار دیگری هم دارد که بر آنچه چاپ شده افزوده
 می شود و می تواند که از سبب الدین اسفهرنگی

پنجم راه افتادم نسخه ای ناقص اردبیل او در
 طهران سال ۱۲۹۵ قمری در ۶۱۱ بیت چاپ شده
 و دویس ۲۸۴ بیت آن را بار دیگر در هجری
 در دبل مموی و امی و عدرای نوعی چاپ کرده
 بودند گذشته ارتد کره های معروف که چاپ شده
 در سده ها و در خلاصه الافکار تعی الدن کاشانی و
 بد کره محمد صادق باطم تبریزی و کتاب الامم
 فی معانی اسعار العجم و بدایع الصنایع عطاء الله بن
 محمود حسینی عطائی مشهد گنشم در فرهنگهای
 سروری و جهانگیری و رشیدی و مجمع الفرس سروری
 ایاتی را آورده که شاهد لعاب آورده اند باقیم
 و هر حا که وزن و قافیه یکسان بود در بی یکدیگر
 گذاشتم و این نسخه فراهم شد که ۱۲۳۸ بیت دارد
 درباره احوال وی مقال دراری بوسه ام که در
 مجلد نخست مجموعه مقالات من از صفحه ۳۴۷ تا
 ۴۶۰ پایان کتاب چاپ شده و بهمین رودی بدست
 خوانندگان خواهد افتاد ما بر تحقیقانی که آنجا
 کرده ام وی در مصان ۴۲۲ بجهان آمده و تا ۴۸۰
 هم رسته است و پس از آن دیگر از وحیری ندارم
 این شاعر بر رک روش موحیری را گرفته و بسیار
 ساده تر و روان تر و شیواتر کرده است

معری شاعر بر رک دربار سلمه و قیاق قطما از
 پیروان او بوده و قصاید بسیار بر روش او ساخته است

دیوان

حکیم لامعی گرگانی

با نصیحت و حواشی آقای سید سعید نفیسی

اسناد داسگاه

با اهتمام و سرمایه

ح. کوهی کرمانی مدیر مجله نسیم صبا

بهار ۱۳۱۹ خورشیدی

همه کونا حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است

در کتابخانه علمی

- بح -

باشد و نویسند گان سه‌مها مرا گمراه کرده
باشند

چهار قصیده که درین کتاب چاپ شده و هر چهار
در مدح عمده الملك که درست و در صحائف ۱۵
تا ۱۹ و ۷۹ تا ۸۴ و ۱۱۷ تا ۱۲۱ و ۱۷۷ تا ۱۸۵
آمده است در دیوان قطران ضبط کرده اند و
گذشته از آنکه از روش قطران بسیار دورست
و بواسطهٔ اسی که اسلك هريك ازین گویند
گان دارم مرا مسلمات که از قطران است و از
لامعست بگناه شاعر فارسی‌زان که مدح عمده الملك
که در این را که «لامعی گرگاست و قطعاً خطا
در دیوان قطران وارد کرده اند و پنداست که
چون قطران هم مدح و حسی بکس نه ابو نصر داشته
جمع کنندگان دیوان او این چهار قصیده را از
وی دانسته اند و همین خطای آنها چهار قصیده
بماز خوب لامعی را برای مانگاه داشته حساب که
قصیده دیگری را که در صحائف ۱۰۸ تا ۱۱۷
آمده و آنهم همین حال را دارد و در نسخهای چاپی
دیوان لامعی هم هست و در بسیاری از کتابها نام
لامعست و دیوان قطران برده اند

بهران آغار اسفند ماه ۱۳۱۹

سید علی نقی

۳ - رنگی نهاده بر سر ناحیه سهمشهی

حدود نهاده بوده او بهمه روزگارها

دستش همسسه با قدح و چشم بر حمار

لیکن حمار او نه خو دیگر حمارها

ربرا حمار او نه خو دیگر حمارهاست

کامد عمار (۱) او نه خو دیگر عمارها

اند در حریر و حاه (۲) بنا د حدیل حدیل

۱۰ اس اسیر عهها (۱) هم او اس موه دارها (۴)

بهری (۵) گرمه از بی رامش قدح بدست

بر حی که سده از پی کس دواالتارها

بر سر نهاده اسیر و بر کف گرمه حار

کرده بر از منق و بر حد کمارها

(۱) عمار بضم اول می (۲) حلا بضم

اول و قدح دوا مسند حاه و رو بوس (۳) اسیر بضم

بکسر اول و سکون دوم و قدح سوز و سکون

چهارم و قدح بضم بعدی سری ولی اسحا برای

رعاب و بر بکسر اول و سکون دوم و قدح

سوم و چهارم و سکون بضم و سیم باید خواند

(۴) دار بمعنی درخت و موه دار بمعنی درخت

موه (۵) بهری بمعنی قسمی و بر حی و بمعنی

در ستایش عمید الملک ابو نصر کسیری

در جوینارها که دوش این نگارها ،
کاندون در از نگارشد این جوینارها
با کوهها چه سعیده کرد آسمان که از
سروره گون سدید هوی کوهسارها
آراسته میان بهارند گامیان
با صدرهای مای و حمیری حمارها (۱)
صد گوسوار ررس در گس هر نای
گوهر نمار کرده در آن گوشوارها
با از حجاب لاله درون آمدن ، در
او او همی و شاید در لاله رارها
با نامداد هر شب آوار عبدلیب
آند همی چو ناله چنگت از چمنارها

(۱) صدره نصیم اول سم ما ، حمیری و
حماراء نصیح اول سرح ، حمار مکسر اول روید
و رو نوس

۵ - حواحه عمده ملك ابو نصر كر عطاش

بر رايران گشاده شود بسته كارها

دانا و نامدار و ربرى كه فصلهاش

بر مهتران دهر كند افشارها

گر در نگار خانه نگارى مثال او

چون جانور بمار برسد نگارها (۱)

و ر ناد بوى او بمعلل (۲) برد همى

گر دد ر تربيت گيل بشكوه حارها

۲۵ خود هست اختصار (۳) همه رورگار او

ايكن غلط گرفت ميمجم شمارها (۴)

بس گر غلط نكرد بسويم او در آن

از چه بدد كرد بشرح احممارها

باشد ر بهر رايز دايم در انتظار

رحمت بر آن كرمها و آن انتظارها

(۱) نگار بمعنى نفس و نگاسش نفس

كردن و مثال بمعنى مثال و تصوير (۲) مغلل

را بضم اول و سكون دوم قريهك بوسان بمعنى

درج خاردار بوسه اند ولى از بن شعر بداسب

كه حارسان بمعنى مى دهد (۳) احبار در اصطلاح

بحوم پدا كردن وقتى مسعود براى كارى (۴) شمار

معنى حساب

۴ - بر کوه و بحر تا بد هر روز آفتاب
 و بر کوه و بر بحر بر آید بحارها
 گردد از آن بحر هوا تیره را سنگی
 آید شتر درون ره یاس قطارها
 گردد جهان رحمتش ایشان پر از عمار
 گردد عراب رنگ هوا را آن عمارها ۱۵
 آراسته مهره سیمین مهارشان
 خود بر هوا کشان در عین بر مهارها
 رانندشان و بار بندارند تا همه
 در دشت و حویسار در برند بارها
 چون روضهای رضوان آراسته شود
 ران بارها بدر و بدینا قطارها (۱)
 همگام حرمی و نشاطی کین بهار
 حرم بر آمد ست ردیگر بهارها
 کر بهر برم حواحه آمد گامیان
 آورد هر يك از بر خدمت سارها ۲۰

(۱) قطار مکسر اول جمع فقر، جمع اول
 و سکون دوم رسو، سعی ساداتهای حساب

۷ - نصره دهادت ایردنا دور کس نهی

۳۵ هر حمله دشمنان را بر سر و سار ها (۱)

چندان ار آن گره (۲) بکشی تا سودی حو

حوں کوه های عور همه دشت و بار ها

و آن کاسهای سرشان بمی گه مضاف

بر ره فگنده همحو بر ار حوں بارها

بی حمل و بی سباه شکیمی سباه ها

بی جنگ و بی جدال گشادی حصار ها

گیمیی سکار گاهی بر ار شکار هاس

دوات شکار بست رهی آن سکار ها

وحر آن بود که یابند ار خدمت برس

۲۰ و آن وحرها که بسبب سو بک و سار ها

پوشیده بخت بک ترا حمله ای که هست

ار بمن (۳) بود ها و ر افعال بار ها

(۱) سار بفتح اول و جمع افسار (۲) گره

بضم اول و دوم و جمع گروه (۳) بمن بضم اول

و سکون دوم و سوم بمعنی بک بحدی و آنچه

بک بمعنی آورد

۶ - او هست گوئی ای عجباً ربههار دار
 و بس حق را بران بر او ربههار ها (۱)
 ای صد ره آرموده چهاں را بسك وند
 دنده عما و راحب او چمد بار ها
 دیدی ونگار گشته تن ملك سر سر
 داپا ریم همجو بندو ریم ارها (۲) ۳۰
 کردی علاج با کسی افگار او درست
 بهتر شد همی به علاج آن ونگار ها
 شطرنج خو بس دیدی رفته همه ر بطلع (۳)
 به هشت ها نمایده برو به چهار ها
 رح بر عری (۴) بهاده حرف و باسم و نمل
 بر سه تکر رفته نگ ره رهگذار ها
 حرب و سوم حرب اگر چه قمار بسب
 بو عیب چون نگه کسی ار آن قمارها

(۱) ربههار امان و ساه (۲) نار بمعنی انار
 (۳) بطلع بفتح با کسر اول و سکون دوم سوم
 بمعنی سفره حرمس و صفتا شطرنج (۴) عری با
 عرا بکسر اول در اصطلاح شطرنج مهره ای که
 در میان ساه و رح واقع سود و نگداورد که ساه
 را کس بدهد و رح بر عری بپادن بمعنی نارح
 ساه حمله کردن

۹ - ہم شد بمائل بادہ عم شد بمائل آتش
 با آتش بردمکی هر گر بودیم را
 راں سلسلہ مشکس با لحتی کم کردی
 عم بر عم برودی مرد متیم را
 کو حاک دهمی داری کر جردی وارتمگی
 ۵۰ در کام بر ستاند مجروح کندم را (۱)
 آن ہم سکمه گل گوئی بگه حمده
 ار شرم فرو بندد معسوه همی فم را (۲)
 هر قلعه که بگرفتنی رو بر بگرفمی بی
 با هیرم سپادی صد ساله جهیم را
 تا صبر بود بکو در شدت مهاس را
 تا شکر بود واجب در نعمت معیم را (۳)
 با هست بر بجوی (۴) آن عام که دشمناسد
 هنگام سخن گفتن از نصب حروصم را (۵)

(۱) دم بفتح اول نفس (۲) فم بفتح
 اول دهان (۳) معیم بضم اول و سکون دوم
 و فتح سوم معیم برورده و بضم نافه (۴) بجوی
 بفتح اول و سکون دوم کسی که علم بجو داند
 (۵) نصب بفتح اول و سکون دوم در اصطلاح
 صرف و نحو باری حرفی که کلمه بعد را مقبوح
 کند و حر بفتح اول آنچه مکسور کند و صم
 بفتح اول آنچه مضموم کند

۸ - گری اقتصار (۱) کرد در هی در نمای بو

هسب اندر اقتصار و را اعداد ها

افراط او چه سود بمدحی که اندرو

افراطهای مدح بود اقتصار ها

تا حاك را مدار (۲) بود چرخ را قرار

حر بر مراد و کام بو بود آن قرار ها

و آن حماه عمرها ر بقای تو مستعار (۳)

و بن خلق نار داده بتو مستعار ها ۲۵

دستت همیشه مو بس ژولامده رلف ها

حتمت همیشه باطر مشکس عدار ها (۴)

حر هی بود درهاں هر مرد متمم را (۵)

برنه بکفم ناده بر کش ردالم عمر ا

(۱) انصار بکسر اول و سکون دوم

و کسر سوم بمعنی کوباه آمدن و کوباهی کردن

(۲) مدار بفتح اول بمعنی گردن و گردیدگی

(۳) مستعار بضم اول و سکون دوم و فتح سوم

بمعنی عاریب گرفته (۴) عدار بکسر اول بمعنی

گونه و رحسار و رحساره (۵) متمم بضم اول و

فتح دوم و سکون سوم مسدد بمعنی بده عسی و

گرفتار عسی

۱۱ - گفتمی برای پای و رکب وی آفرید
 اراندای کون (۱) چپان کردگار است
 چون برق و چون راق (۲) همی رفت در هوا
 اندر هوای آنست سیمین عدار است
 صد جان سکار جنگل بار دو رلف او
 ۶۵ وی ز ران کسمده رهبر شکار است
 می راند است و بنده همی گفتمی از پیش
 کاکر برای بنده رمایی نثار است
 بشاید این حدیث و همی راند چون طمر
 اندر رکب صندرو سر روزگار است
 عادل صماء دولت و دین آنکه افکند
 در هر سوار (۳) هر دم برصد سوار است
 رنگی که در عجم چو بر آرد حسام کس
 دشمن ازو بتاند در رنگار است

(۱) کون، صبح اول و سهکون دوم یعنی
 هسی (۲) برای نصم اول هر کوی که سامر نا
 آن ناسمان رفت (۳) سوار نصم اول یعنی سرو
 و فوب

۱۰ - گر کرم دارم چشم از توشها شود عجب

کر که یمان چشم دارد هر کسی انعام را ۵۵

دست را دادی بدادن جو گه و بیگانه چنانک

عار دارد بستن از دست ساقی حام را

گوهر سادی مدان از گوهران حرناده را

رآنکه او آراد کرد از هر عمی آراده را

هر کرا افاده باشد در جهان سادان کند

آورد برون بدام درد و عم افاده را

در مدح صناء الدین رنگی

مهر روی من بحواسم بعرم شکار است

گفت ای علام حمر و برین اندر آ است

گفتم که بیک حسنه و رجوری از سراب

آخر همی چه خواهی اندر حمار است ۶۰

براست و بار و گفت ر بهر شکار آنک

لحتی نقاح خواهم در کوهسار است

براست سد سوار ر بهر شکار و سد

چون رلف بی قرار س اروپی قرار است

۱۳ - آن لحظه بر کمی نصف دشمن و کنی
 حالی (۱) و مرد حسگی حالی هزار است
 در پیش رجه بیع تو باشد عدو و جنگ
 حون پیش شمر گرسنه در مرعزار است
 و ر حصم در حصار شود از بهمت تو
 حالی بو در جهانی اندر حصار است
 بر در گه عدوی تو از تبع تو شود
 بیوسه دم دریده و همواره حوار است
 صدرا باین قصیده که هست امتحان سرد
 ۸۰ گر با درو حشر کند افکار است
 از اهل فعل و طمع دستان این ردیف
 هر گر بر انده بود یکی نامدار است
 حر من که رام کردم خاطر بدین چمانات
 راضی (۲) که در روی هنر راهوار است
 امکان چه فایده که ریح بدم مدام
 مهمل (۳) که در عالم حون بی فشار است

(۱) حالی اصطلاح زبان فارسیست بمعنی
 در همان حال و تورا و در دم (۲) رایش بکسر
 سوم بمعنی برورنه کبره اسبان (۳) مهمل بمعنی
 اول و سکون دو و فتح سوم بمعنی فرو گذاشته

۱۲ - گشمة ر دست او معطا نامدار خود

مانده ر حصم او وعا^(۱) یادگار اسب ۷۰

اندر دحان^(۲) آتش عم دشمنیت بسوخت

پنهای چنانکه وقت تك^(۳) اندر عمار اسب

در آتش سرد چو سمند روان حصم

در بیع آندار ر تك میل وار^(۴) اسب

ار ححلت صمیر تو تر گردد آفتاب

ر آسمان که از عرو بگه کارزار اسب

ار عکس بیع راکب^(۵) و برگستوان^(۶) حوش

باشد میان آب و ممان شرار اسب

در گرد ررم باشد نا سده نور تبع

دور بر آب باشد سوزنده بار^(۷) اسب ۷۵

(۱) وعا بفتح اول بمعنی حگک (۲) دحان

بضم اول بمعنی دود (۳) تك بفتح اول بمعنی

دو و دین اسب (۴) میل وار بمعنی مسافت تك

میل راه (۵) راکب بفتح سوم بمعنی سوار -

(۶) برگستوان بفتح و سکون دوم و ضم سوم و

سکون چهارم و فتح پنجم بمعنی حوسی که بر -

۱۵ - حساب (۱) دگر بسی نامن دی و کردیم
 بر شرط و فائی که بود واجب و در باب (۲)
 دل بود رهن شرط و رهن شرط سه دوسه
 معسوف چمن بیداد با عاشق حساب

از هر دری (۳) که ده مسمی دله سوال بسم
 کان را هزار گونه بر او خواب بسم
 او را ده ماه روی رهن وعده داد حرح
 گری دار وعده در اثر آمد شتاب بسم
 در کارها حساب نمودن به معنی روی
 ۱۵ در دیک بحر دان بر حکیمان صواب بسم
 در مدح عماد الدین محمد الملک
 او بصر

بوسمان راه ترابی داد در آگس کند
 رنگ را بسم (۴) رگها ناده را رنگس کند

(۱) حساب به معنی اول و سکون دوم به معنی
 دایمیت یعنی استوار است است که خضاع هم
 گوید و حساب به معنی خضاع است که است
 (۲) در راه به معنی رها و ضروری (۳)
 اینجا به معنی جهت و حمت است (۴) بسم دوم
 معنی آورد فعل مضارع از بسم یعنی گری و بگریزد

۱۴ - داس چو حوار باشد باید نگر فصل

میان چو سنگ باشد باید نگر است

با در بساط آندو شادی کند بطمع

در سره حوں بگردد و فبهار است ۸۵

اندر بهار فتح چمان دادنا ه دام

گر حوں حصم رانی در لاله رار است

~~~~~

چندین مده آں عالمه (۱) گوں ساساه راناب

با ناب کجا باشد مرعالمه را آب

هر گه که بوی تاب ر آن عالمه گوں راب

عالم کمی از بوی در ار عالمه گوں ناب

من سوی گربان و دل ار عشق برم دست

هر گه که بری دست سوی بریط و مصراب

آن سیمین انگست که مشاطه مر اورا

ده رنگ حماداده و گه گونه (۲) عمام ۹۰

---

(۱) عالم بوی جوئی که از مسک در دست

می کرده اندو سیاه رنگ بوده است (۲) گونه اسحا

همی رنگ است



۱۷ - چون محمد دمسك و مرواريد دارد ارمانش  
 ۱۰۵ راست گوئی هر شمی مدح عماد الدین كند  
 قبله شاهان عماد الملك ابو نصر آن كجا (۱)  
 شاه چس خواهد كه سبك راش را نالین كند  
 در بهد (۲) كه بیعامی فرستد سوی چس  
 بشو روی حسرو چس پر خم و بر چس كند  
 و ر حذیب حوس نگویند افر و تر (۳) چا كری  
 قدر او بر ر ر قدر حسرواں چس كند  
 دشمیده هر چه عامی هست و ناسد داند او  
 حذر ناس هر شمی گوئی همی باقس كند  
 ۱۱۰ حوں مدیح او دهی كردار او معنی دهد  
 چون دعای ار كمی روح الامین آمین كند  
 سائل ار دسبس بك بحشش دهد دهكان رر  
 باعطای دسب او گردسب ری میس كند (۴)

- 
- (۱) آن كجا اسجا بمعنی آن كس كه  
 (۲) بهد بهج اول و دوم و صم سوم و سدد بمعنی  
 هم دادن و تهدید (۳) فرو بر بمعنی نسبت بر  
 (۴) میس بمعنی كلكمك و مل آهس كه سبك را  
 بدان بسكافند

۱۶ - روی هامون را کند مانند سوره کرد (۱) در

هر گماهی را بر و چون سوره درین کند

دختران ناک را اگر بنمید ناده حواری

آرروش آید که حاشاں و روان کالین (۲) کند

گر نفور دس ندارد مهر چشم و کس حرا

سپرد مهر از چمن نفسی که فرودس کند

سسم بر گس را بهاری باد را آکنده کرد

ررد آبی را حرا بی ناسسم آگین کند ۱۰۰

گر نمایند بر گس و سرین سسماں ناک نیست

چشم و روی دوست حال بر گس و سرین کند

دس و دل بستاید از کس لاله و سرین وای

جسم و روی او سسم را بی دل و سمدس کند

آفتاب زور گارست آن سب حواری دور گار

هر کجا ساسم ناید بهر دل پر کس کند

ناسج بلج از لب سمرین بروں آرد کجا (۳)

بلج ناده زور گار از سمرینی سمرین کند

---

(۱) سوره کرد حمیری که با سوره

دو حجه است (۲) کاس مهری که برین در نکاح

دهند (۳) کجا اسما بمعنی آن کس که

۱۹- بدسگالان را شکر بر دل شریک (۱) آن کند

بسات حواهان را حراں بروی بهار آئیں کند

هر که يك ساعت بسدد را آفریں او رباں

۱۲۰ حاوداں بر حراں او چرخ بریں بریں کند

با رالاهُ مرد سادان گردد خود حرمیں رند

تاراؤلؤ مرد عمگس بشی رح آدیں کند (۲)

دوسماس را بگاہ اندر جہاں سادان کند

دسماس را بجاہ اندر فاک عمگس کند

در مدح عمد الملک ابو بصر

منصور بن محمد

جہاں ار حاد گوئی ماند آمد چون بهار آمد

بحشم ار دور هر دسمی بسال برنگار آمد

ملای حمیری (۳) و در دسماس را بر شک آمد

عم بریں و کرم (۴) باسم را عمک مار آمد

---

(۱) سربک بمع اول و دوم و سکون

سوم و چهارم بمعى حطل و هندواہ ابوچہل

(۲) آدیں بمعى رب و رب و آراس

(۳) حمیری گل همسہ بہار (۴) کرم بمع اول و

سکون دوم بمعى عم و اندوہ ودل گری



۲۱- چنان شد سرگ بیاور در س ایام و بر گ گل  
 کرس بیلی نقاب آید و راں حمری حمار آید  
 سار آرد بدس وقت ابر هر سب لاله را لولو  
 بر معشون ایدون (۱) به که عاشق با سار آید  
 با- کرگاه ماند (۲) دشت و گلها اندرو لشکر  
 بود بر دست به لکر گرائی (۳) چوں بهار آید  
 ۱۳۵ بر اسان باد بیداری نصب (۴) آمد که لکر آرو  
 گهی سوی یمس (۵) را بد گهی سوی سار آید (۶)  
 طلا به (۷) دار لشکر گرسد لاله چرا رنسان  
 سمندهر گای بر دست واو بر کوه سار آید  
 حروش کوس اسان رنگوس ارساموی خواهی (۸)  
 بیوس (۹) ارعلعل آید (۱۰) کر ابر سمنار آید (۱۱)

---

(۱) ایدون اسحا بمعنی اسك و اکون  
 اسب (۲) ماند بمعنی مانده و سینه اسب (۳) لشکر  
 گرائی بمعنی آهك کردن لشکر اسب (۴) نصب  
 نصب اول اسحا بمعنی فرمانده و افسر اسب  
 (۵) یمس نصب اول بمعنی راست (۶) سار و سح  
 اول بمعنی چپ (۷) طلا به نصب اول بمعنی نس-  
 آهك ساه (۸) یعنی اگر خواهی سوی (۹) شوش  
 صغء امرار فعل بوسیدن یعنی بسو (۱۰) سدر  
 و سح باضم اول و سکون دوم و فتح سوم بمعنی  
 رعد ( ۱۱ ) ابر سمن دار بمعنی ابری که باران  
 سمن دارد

۲۰- بر آرد گل سرار گلزار و رندان بسکند لاله  
 بمقتد شما مید (۱) از بار و آدرگون (۲) شمار آید ۱۲۵  
 نگردد از بر باغ ابر و حمده بر چمن رو گل  
 شمیدی حمده ای کو از گرسن های (۳) رار آید  
 نفیر (۴) بلبل از بیچار (۵) حرف و ناله صلصل (۶)  
 که از بالای سرو آید که از شاخ چنار آید  
 خوش آن باد سحر گاهی بهمگام بهار اندر  
 که بر بادام و گل نگدشت و سوی داده حواری آید  
 عمان (۷) از دل بردگر بر خداوند عمان آید  
 حمار از سر بردگر بر خداوند حمار آید  
 چه آنست این ندین ناکی که شاخ گلستان اروی  
 همی در باغ و در باغ و سمن گوشوار آید ۱۳۰  
 گر آید گوشوار باغ سگفت (۸) از لطیف آبی  
 که هم راں لولو مکمون (۹) و در شاهوار آید

---

(۱) سبلمند بفتح اول و سکون دوم و  
 فتح سوم بمعنی سب بر (۲) آدرگون بمعنی از  
 سقایی (۳) گرسن بکسر اول و دوم و سکون  
 سوم محقق گرسن (۴) نفیر بفتح اول بمعنی  
 سوز و در فارسی بمعنی بانگ و فریاد آمده  
 است (۵) شمار بمعنی عم و اندوه (۶) صلصل  
 قسم اول و سکون دوم و ضم سوم و سکون چهارم  
 بمعنی کنور صحرایی (۷) عمان جمع عم (۸) سگفت  
 محقق به سگفت بمعنی سگفت بسبب (۹) مکمون  
 بفتح اول بمعنی بهار و باد و گاه

۲۳- سماع (۱) و باد و معشوق و خانه حالی اردشمن  
 ۱۴۵ حو با باطالع سلطان و حو چه کس چهار آید  
 و در ناصر سلطان عمده الملك بو نصر آن  
 که حرماي حلاف او نکام حصم حار آید  
 جهان آرای منصور محمد کافان او را  
 بدیره ناند (۲) از ححات و آید سر و سار آید  
 به هر عامی گه حکم از سرف چو عام او ناند  
 به هر معی گه حکم از هر چو دو الفمار آید  
 بهر خسرو که از حصص (۳) فرستد نامه ورقعه  
 حو اب نامه ورقعه عبات (۴) و رمهار آید  
 جو تو همگام نمکار است را در سر آگام آری  
 سر هر ناحدار از ناح و افسر در و سار آید ۱۵۰  
 تن را اسفندیار و گمو به لیکن گه مردی  
 زهر موئیس صد گمو و هزار اسفندیار آید

---

(۱) سماع نکسر اول بمعنی موسیقی  
 (۲) بدیره آمدن بمعنی بسیار کردن و بشمار آمدن  
 (۳) حصص اسحا بمعنی در از ناساهاست  
 (۴) عبات بمعنی ناری و دسگیری

۲۲ - نباید بر مکی ناری بدس فصل اندرون عاشو

چو ار کاسانه با سوق سوی هر عرار آید

گاهی از حویدار و دسب سوی بوستان دارد

گاهی از بوستان و ناع سوی حویدار آید

اگر بر حمری و شمشاد می گرئی کمون شاید

که از حمری و از شمشاد بوی رلف دار آید ۱۴۰

عقاری کر عمیق و ارعوان اصل و نسب و دارد

عمیق و ارعوان دندی کرو گلگون عقار آید

حصاری (۱) دایر می باسرائی (۲) دلبری ساقی

که در محاسن نگاه حاوت این هر دو نکار آید

بر ار عمر شود آغوس چون اس را بر گیری

بر ار برین شود دامن چو آن اندر کنار آید

بود در دست ستم من سبب چون اس را دفن (۳) گبری

دو بسمان گوئی او را در دم (۴) از کافور و نار آید

---

(۱) دلبر حصارى در اصطلاح شعر فارسی

بمعنی دلبری که محصور و از آن دیگران باشد

(۲) دلبر سرابی بمعنی دلبر خائگی و دلبری که او

دسترس دانه نباشد (۳) دفن بمعنی اول و دوم

بمعنی حانه (۴) دردم در همان حال و فوراً



۲۵- رنم رستم دستاس سگك آيد گه مردی

۱۶۰ روفر حاتم طائي گه دادس عار آيد

جهان بكسر همه مستند و او هسمار نمداری

رمسب آن عقل ناند بی گمان کر هوسمار آيد

نوهم چرخ عالی وصر او حرم بهشت آيد

چشم دهر رور بار او رور شمار آيد (۱)

چو اندر نامه او سگرد دشمن گه حواندس

هراس اندر بن و حاس و دل آن خا کسار آيد

الها ندره و نوبها کمان و ممها ورقه (۲)

همه حرفی دگر هم ربن بهاد (۳) ورین عمار آيد

دشمن آندش ممدان کا عدد و خطها صف هسجا (۴)

۱۶۵ اساهی بر سبه همگام باورد (۵) آن عمار آيد

بهار و ایل را ماند بسته آن خط کا عدد

همانرا بق وصر (۶) آيد کر آن لیل و بهار آيد

---

(۱) رور سمار بمعنی رور رسا حرو و

رور بیامب (۲) و روه بهج اول و سکون دوم

گره کمان (۳) بهاد اسجا بمعنی بر سب اسب

(۴) هسجا بهج اول و سکون دوم بمعنی حنك

(۵) باورد بهج سوم بمعنی حنك (۶) صر بهج

اول بمعنی ضرر اسب

۲۴- نهاده گاهوبگاه عاشقه بهش ار بی رایر  
 شتاب آبدش دایم ناکی آرا حواسنار آند  
 بهاری (۱) کل مؤید رادر آن دشمن بود يك س  
 بس اندهها کر آن يك س بروی آن بهار آند  
 سواره بر فاك را سنان رود کورا رضا ناسد  
 زمانه آن کند در عصر کورا احتمار آند (۲)  
 قضا گوید ودر را چون بهسد حکمهای او  
 بهوت بهش ار آن کر دور جرح رورگار آند ۱۵۵  
 که نا ناسد و فرو دول و اقبال اس حسرو  
 کمون بهی که گردون را رهامون (۳) کاررار آند  
 حصاری کو بهك دشمن آرد سوی آن لشکر  
 بهالی بهس ار آن کو ناسنه سوی حصار آند  
 شود بهاری براندام عدو ار بهم هر موئی  
 بای ار خاصست هست اس عمل کر موی مار آند  
 قطار رایران بهی ناواش اندرون دایم  
 چورر آرد رنابد نار رایر در قطار آند

---

(۱) سار بهج اول بهعی دودمان و جانان

(۲) احتمار آمدن بهعی برگردن و احتمار کردن

(۳) هامون بهعی دسب و رمن همراز

۲۷- چمن دارد طمع بنده همی کامسال کار او

بهر دولت حواحه نه ار پمرا رو نار آند (۱)

همیشه با بحشم علم در بی علم دوان باشد

۱۷۵ همیشه با بحشم مال در بممال حوار آند

رمانه کار سار (۲) حواحه باد و بخت نار او

برآند هر مرادی چون رمانه سارگار آند

ای آنکه در جهان ر بوسری بهان نماید (۳)

باعدل بو سان ستم در جهان نماید

باحرح بمع فمه سان (۴) در کعب نهاد

ار فمه در بواحق عالم سان نماید

ار خسروان عرصه عالم نعم و حاتم

بر بخت خسروی چو بو صاحبقران (۵) نماید

---

(۱) بر اروپا برامعی برارسال و نار

سال (۲) کار سار کسی که کار دیگری را انجام

دهد (۳) اس فمید را هم حرو اسعار لامعی

بست کرده اند و هم در دیوان رسند و طواط ساعر

معروف قرن سسم آمده ولی بروس سحر لامعی بردنک

برست (۴) فمه سان آنکه فمه را از میان برود

و بساند (۵) صاحبقران کسی که در زمان او

دو سواره سعد با هم فرس سده باشند و گمانه

ار ناساهیست که ناساهی او برای مردم سعد

بوده باشد

۲۶- رروم امسال با اقبال و فیروزی و فتح آمد  
 همدون (۱) سال دیگر با سرور از قند هار آمد  
 ر دیاروی عالم کرد در حوں رس دیار آمد  
 کمد گمتی پر از ررو درم چوں رآن دیار آمد  
 خداوند ر بهر خدمت آمد بنده از گرگان  
 حو لولو حوی (۲) باررگان کجا (۳) سوی بحار آمد  
 سحر دسوار بر ناسد فراوان از حصر بروی  
 که بس آمد مر اورا گاه کوه و گاه غار آمد ۱۷۰  
 بود از سوق این خدمت قرار و حواب و حور او را  
 بحوان (۴) اشتیاق اندر کرا حواب و قرار آمد  
 وایکن مرد بی دسار چوں باری بود بی در  
 نماید حیره بی پر بار چوں وقت سکار آمد  
 بهر حسنی همی گفت از پی خدمت مدیحی کان  
 نگاه سمه (۵) خوشتر از رحی (۶) خوشگوار آمد (۷)

---

(۱) همدون اسما بمعنی همحسن و همس  
 طور است (۲) اولو حوی بمعنی عواص مروارید  
 (۳) کجا این جا بمعنی که آمده است (۴) حوان  
 بمعنی حسن و حمان است (۵) سع یفتح اول و سکون  
 دوم و سوم بمعنی سیدن (۶) رحی یفتح اول  
 بمعنی سراب (۷) خوشگوار بمعنی گوارا و گوارنده  
 و لذت

۲۹. باندسگال (۱) نور نشان مباررت (۲)

حر فامب حمیده بشکل کمان نماید

ار حط اعتمار بر اورای روزگار

بی شرح کرده های (۳) دویك داسمان نماید

ای خسرو حوآن ر حماهای چرخ بر

حر حصرت (۴) بو عایحاء (۵) پمرو حوآن نماید ۱۹۰

ار حادثات (۶) عالم عدار (۷) بی وفا

حر در پناه حاه بو کس را امان نماید

اندر حریم درات حاوند بو کسی

سرگشته حو ادب آحررمان نماید

يك اهل فصل در همه اطراف شرق و غرب

در عهد روزگار بو بی نام و نان نماید

(۱) باندسگال بمعنی بداندیش و بدحواه

ار فعل سگالیدن بفتح اول بمعنی اندیشیدن

(۲) مباررت بضم اول و فتح چهارم و مجهم بمعنی

بجنگ سرون آمدن (۳) کرده بمعنی کار و عمل

(۴) حصرت اسجا بمعنی آسمان و باندسگاهست

(۵) ملیحاً بفتح اول بمعنی ساهگاه (۶) حادثات

جمع حادثه بمعنی بس آمدها (۷) عدار بفتح اول

و سکون دوم مسدد بمعنی حاس

- یا تو همان حاه تو در کل حافظی ۱)  
 آواره کواکب هفت آسمان نماید ۱۸۰  
 آنکس که گردناتو بحان ناحس حطر ۱)  
 در ششدر بهست تو حر را نگان نماید  
 هر طرور و حس گرسنه را در فصای دشت  
 چون مع بی در مع تو نک مریان نماید  
 بر حوان خود تو شکم هیچ کس بهی  
 در سهر حر شکم بحر و کان نماید  
 مر همت رفیع ترا در عاو (۳) حاه  
 حر گمید محیط شربک عیان نماید  
 بر حط حان و مال بشما رعدل تو  
 ۱۸۵ در هیچ نقطه مشعاعه باسمان نماید  
 در راههای مهالت با خوف و بی رحا  
 حر عصمت (۴) تو بدرقه (۵) کاروان نماید  
 رآثار حمحر تو که دارد بهاد (۶) حان  
 اندر بهاد (۶) حصم تو آثار حان نماید

---

(۱) آواره اسحا بمعنی صبت و سهر  
 آمده (۲) حطر کردن بمعنی خود را در حطر  
 انداحس است (۳) علو بصم اول و دوم و سکون  
 سوم بمعنی بلند (۴) عصمت بکسر اول و سکون  
 دوم و فتح سوم اسحا بمعنی ناسانی و خراس است  
 (۵) بدره کسیکه برای ناسانی در بی کاروان رود (۶) بهاد  
 اسحا بمعنی طبع و در مصرع دوم بمعنی بن و سکر آمده است

۳۶۔ عمد آمده است باش بدو سادمان که حصم  
 ار آفت و وعمد (۱) فضا شادمان نماید  
 ای عمد مؤمنان بجهان حاودان بمان  
 ورجمد همج کس بجهان حاودان نماید  
 هر رور دلبرم سخن دلبر آورد  
 تا مرا بران سجن ار دل بر آورد ۲۰۰  
 آمد بر من آن صنم دلبر لب دوش  
 همگام آنکه لب ر حش اشکر آورد  
 بست و گف ره مده اندر (۲) رقب را  
 گر چه رسالت ار بدر و مادر آورد  
 امب اگر بسند با نو مرا رقب  
 فردا برا و ما را در دسر آورد  
 گفم روم بمارم حمسا گر بت (۳) گف  
 بانگ و حروس خود همه حمسا گر آورد

---

(۱) وعمد بفتح اول بمعنی بپایند و سم  
 دادن (۲) اندر بمعنی اسجا (۳) حسا گر بمعنی اول  
 بمعنی رامسگر و سازرن

۳۰- ای در جهان نقش شده آثار حیرت  
 اندر حلود (۱) ذکر تو کس را گمان نماند  
 آن خسروان که نام نگو کسب کرده اند  
 ۱۹۵ رفیمدو نادگار از نسان حر آن نماند  
 ایشان بهان شدید ذریں خوف خاکدان  
 لکن سعار (۲) کرده ایشان بهان نماند  
 نوسنروان اگر چه فراوانس گنج بود  
 حر نام بیک از نس نوسنروان نماند (۳)

---

(۱) حلود بصم اول بمعنی حاودانی و نانداری  
 (۲) سعار نکسر اول بمعنی علامت و نسان  
 (۳) این سه سعار آخر از حیث مضمون و وزن  
 و قاف و ردیف این قطعه سعدی را بنام می آورند  
 که در گلستان (حاج حیات آقای قزوینی ص ۱۴  
 ۱۵) می گویند

نس نامور تر بر زمین دهن کرده اند  
 کره سس بروی زمین بر نسان نماند  
 و آن بر لاسه را که سردید بر گل  
 خاکس حیان بخورد کرو استخوان نماند  
 رنده است نام فرح نوسنروان بحر  
 گرچه بسی گدست که نوسنروان نماند  
 حیری کن ای فلان و عسب سمار عمر  
 رآن سسر که ناک بر آند فلان نماند



۳۳- هم رنگ چشم آهوشد چشمهای آب

روی هوا جو سیمه و پشت دلمگ سد

گاگئون هیون (۱) روز برآورد در و نال

وآن فرگون (۲) برای شب تره امگ سد

باع از سباه راع شبانگاه و نامداد

چون از سپه سرای سمهدار رنگ شد (۳)

آن دهر کاب گشت بحرداد سمگ ارو

اکمبون خو در گذشت برآب سمگ سد

۲۱۵- حون آسمن رنگ دران رآف حرا

برک دران بشاح برار حمد رنگ شد

با گل بر آسمی بود اندر بهار باع

آن آسمی جو باد حرا حاست حمگ شد

برگس گرفت حام خو نامل نهاد چمگ

اکمبون چه سود حام که آهمگ چمگ شد

با بود مطرب اورا ساعر بود و حام

جامد (۴) بحمگ ساعر مطرب ر چمگ سد

---

(۱) هیون بهج اول معنی مرکوب و هر

خابور سواری (۲) فرگون سباه و رنگ هر

(۳) رنگ معنی رنگی و مردم رنگمارست

(۴) حامد محقق خو آمد و حون آمد

۳۲ رجا کراں و ار رهمان (۱) پاك كس سرای  
 كاشوب و مشعله (۲) رهی و چا کر آورد ۰۵  
 امشب من و نو و نو و من دانگاه آنك  
 معرب فرو برده و مشرق حور آورد  
 گل داد و عنبر (۳) ارجح و ارجشم مر مرا  
 من برد ناحیه که گل و عنبر آورد  
 به از شراب داد مرا بوسه بوس از آن  
 کاید شراندار و می و ساعر آورد  
 معر آن رمان دهد که و را بشکمند گور (۴)  
 و ر حوس ديك چرو (۵) کف بر سر آورد  
 با ناده رنگ (۶) ناع در از باد رنگ (۷) شد  
 در ارغوان و لاله بروحای رنگ سد ۲۱۰

---

(۱) رهی بمعنی سده و خدمتگار (۲) مشعله  
 بهج اول و سکون دوم و بهج سوم اسحا بمعنی  
 همگامه و هماهوس (۳) عنبر بهج اول و سکون  
 دوم و بهج سوم اسحا بمعنی برگس اسبو ناح حروس  
 هم معی میدهد (۴) گور بهیم اول و سکون دوم  
 بمعنی گرد و گرد کاسب (۵) حرو بهج اول  
 بمعنی چربی اسب (۶) ناده رنگ بمعنی مملو  
 و رنگ ناده (۷) باد رنگ نوعی از مرکبات که  
 برنج هم گویند

۳۵ - چو فیض عمل عطای تو در لیمب که بسب ۲۲۵

ر طوق ممب او همیچ گردنی آزاد

در اکتساب کمالات عاشقی ور نه

چو بسع نفس برا جوهر سب مادر راد

خود خواه بو خون دختر رر ار مادر

سار حادثه در روزگار حاماه راد

ر سدا ناد خلاف بو در مراح عدو

فواهی ناه کند خون سداب (۱) قطع براد

ممم ر بار جدا مانده ور دنار بعد

میان خوف و رحا و میان وعد و وعید

۲۳۰ - بهاده بر دل و حاتم عنای هجران داع

سده میان من و آن نگار ناد برید (۲)

بحون من سده مرگان او حناں تسنه

که بیسمان حسین عالی بحون برید

اگر باشد بوی دو رلف و عارض بار

بدست هجر مرا کشته گمر و گشته بهمد

---

(۱) سداب بضم اول گاهی ندو که گوید

قطع سل میکند و مار ار آن می گیرد (۲) برید

بمع اول چاپار و نامه بر

۳۴- حیر ای رفیق ناده بحسگ آَر و نادرگ

کَر هجر نار و ناده رَحِم نادرگ سَد

در مدح غنات الدین دادیک

سیپهسالار

سر بر ملک و سرای سرور و مسند داد ۲۲۰

در آفتاب رمین و رمان مبارک نادر

عماد دولت و دین دادیک سیپهسالار

که هست عرصه اقبال او فیوح آباد

هر آن رمین که گذشت آفتاب حشمت او

لوا ی فمه بفرماد و سادۀ بعداد

سناک عمادی عرمن اگر صمان (۱) نکند

سرگاه بولا (۲) کند نکاور (۳) نادر

بوقت خلوه عربخانه های (۴) گور بود

سناک (۵) حادثه را در رمان او داماد

---

(۱) صمان بمعنی صمان (۲) بولا

بمعنی اول و دوم اصطلاح زبان فارسی بمعنی حاره

جویی کردن (۳) نکاور مرکب ارنک و آور بمعنی

پردو و اسب پردو (۴) عربخانه خانه عربان

(۵) سناک جمع سناک دحیران

۳۷- دوش این دل مرا شب آرام و بار بود

۲۸- کان ماه سیم ساعد نامن برار بود (۱)

ار بوی راف و رنگ ترح او سرای من

گاهی بساں لب و گاهی برار (۲) بود

چون بانگ مودن (۳) آمد بی سار شد همه

آن کارهای ما که تا آنس و سار (۴) بود

صعبا (۵) و ناحوشا که بگویم رهبر دوست

دوس از حروش مودن و بانگ دمار بود

چون مه روزه گذر کرد و فرار آمد عدد

آمد از در خط چون ناسوی نامه در بد

---

(۱) برار بودن مشق از رار بمعنی خلوت

کردن و در خلوت بودن (۲) برار و طرار بمعنی  
اول شهری در ترکستان که مردم آن بر سائی نامور

بودند (۳) مودن در ناری بضم اول و فتح دوم  
مهمور و سکون سوم مسدد آمده ولی در شعر

فارسی در سار جاها باید بضم اول و سکون دوم  
مهمور و کسر سوم محفف خواند (۴) سار اسحا

معنی برسد و بظامست (۵) صعبا بمعنی اول و  
سکون دوم مشق از صعب ناری در مقام تعجب

معنی سخا

۳۶ - ر حویشتن عجب آید مرا همی که چرا

مرد او بم اندون که او مرا نه مرد

### در هجا گوید

ای کوتاهی که هر که بسوی تو بگرد

حر طرفه لعنتی (۱) و حفریب سمر

کوته تری بقامت هر ساعت ای عجب ۲۳۵

ایرد مگر همی بر مینت فرو برد

حر حرد کورد کی سرد مر برا گمان

گر رس و سبالت بو کسی پاك بسترد (۲)

بان بو آن حورد که بو حمدان آن حوری

حمدان آن حوری بو که او بان تو حورد

دندان و سر و قوی باد رور و شب

آرا که بان بو حورد و بو درد

سردی چمانکه گر فتد ار چشم بو سرشك

در دجله ، دجله در مه حرداد بفسرد (۳)

(۱) طرفه بضم اول و سکون دوم و فتح

سوم حمر ناره و بو در آمد ، لعنت بفتح اول و

سکون دوم و فتح سوم ناربجه (۲) سردن بکسر

اول و فتح دوم اسجا بمعنی براسندست

(۳) سردن بکسر اول و فتح دوم اسجا بمعنی بح

بسی است

۳۹- بار در ور کین هستن بجا اربعة<sup>(۱)</sup> تمس  
 مخالف بر هر اندام از چه سم کاشع<sup>(۲)</sup> بدد  
 خط مشکس از بهف<sup>(۳)</sup> آهنگ روی بار کرد  
 لاله رارش را بمسسان<sup>(۴)</sup> و سمل رار کرد  
 رری دیا رنگ آن بت مس ارس برار بود  
 خط مشکس آهد و برار را عطار کرد  
 ۲۵۵- گرد ماه اندر کسمد ارمسک برکار بدع  
 و آن دهان سگت اورا نقطه برگار<sup>(۵)</sup> کرد  
 دی همی برمن فسو آرووی دیارنگ<sup>(۶)</sup> داس  
 بار<sup>(۷)</sup> نامن بد همی آن لاله گون رخسار کرد  
 کرد خواهد عمار امروز آنچه دیا کرد دی  
 کرد خواهد سمل امسال آنچه لاله بار کرد

(۱) صفة ربع اول و سکون دوم و فتح  
 سوم بروردگی (۲) کاسر سکون سوم و فتح  
 چهارم نام سهری دو مرر برکسان که سمی از آن  
 حامی آوردند و مسکند هر کس آرا با خود داسه  
 ناسد صاعقه برو کارگر بمسود (۳) بهف نیمه  
 اول و هم دوم و سکون سوم بمعنی بهان و بهای (۴)  
 بمسسان مرکب از بمسا و سان حائی که در آن  
 بمسه کاسه ناسد و بمسه رار (۵) نقطه برگار  
 بمطای که برگار دور آن مگردد (۶) دیارنگ  
 بمعنی سرح رنگسب (۷) بار مخفف بارسال

۳۸- کر قمیسه سوی قحما آی و سوی رطل (۱) که من  
 حجت جوانان شدم و حوای رمن گشت و رند (۲) ۲۴۵  
 بدروم از رخ هجران زدگان حبری (۳) درد  
 بدل حبری کارنم گل سرح بصد (۴)  
 سرو بالا صمدی ماه رخی مسك عذار  
 شیر دل گور سر بس مور میان آهو حمد (۵)

ر امده سب همی برده بروی زور بر بصد  
 بسمل سوسن و گل ، ا همی بر دك دگر بصد  
 سخن گوید بدان نعلی که گاه گفتگوی او  
 کسی ناند که اولو حید و باز سر بصد  
 بگردانم عمان عشق او حر سوی او هر گر ۲۵۰  
 اگر چه آم اندر جسم و آس در حگر بصد  
 بیآعالد (۶) چمانشان بات بدگر بر کر آعالش (۷)  
 دسر دست پدر بصد ددر پای دسر بصد

---

(۱) مسه یکسر اول و صبح چهارم بمعنی  
 بگ و بسته ، صبح یکسر اول و سکون دوم  
 و سوم ناله ، رطل صبح اول و سکون دوم و  
 سوم زمانه (۲) فرید صبح اول اسجا بمعنی حد است  
 (۳) حبری همسه بهار (۴) بصد صبح اول روی  
 هم حیده (۵) حید بمعنی گردن (۶) آعالش  
 برانگش (۷) آعالش برانگشگی



۴۱ - هر گه که ار آن عارض و آن رلف کم باد

۲۶۵ ار عم بمعان آنم و ار عشق بر باد

می با گل و شمشاد موافق بود و هست  
رنگ لب او می رخ و رلفش گل و شمشاد

ار من بسمدد حرد و ممد (۱) گر ار رطل  
من بر گل و شمشاد کمون می بکشم شاد  
گاه ار ع م رارق (۲) اندر بر ما می

گاه ار رطب معقلی (۳) و تر کی و آزاد

عشق تو بی گماه دلم را عذاب کرد

با در عذاب حسمت دلم را حراب کرد

۲۷۰ - اشك من آتش است برنگ و بفعل آب

هر گر که دند آتش کو فعل آب کرد

چون دل سرد بار من ار من نهور (۴) شد

شد دور شادی ار من چون یار دور شد

---

(۱) حرد و ممد صیغ دنگری از کلمه حرد ممد است

(۲) ع م نکسر اول و فتح دوم انگور و ع م

دارفی نوعی از انگور (۳) رطب بصم اول و فتح

دوم حرما ی رسیده تاره ، معقلی بمع اول و سکون

دوم و کسر سوم نوعی از حرما ميسوب بمع نامی

(۴) نهور بمع اول ر مییده

۵۰ کرد تا من آنچه آذرماه و تسریس (۱) کرد و من  
 تا وی آن کردم که ما گل بوب آذار (۲) کرد  
 چند بار آن چشم حادو کرد تا من سحرها  
 هیچ بار اندون (۳) نکرد این سحرها کس بار کر  
 راحت من کرد ربح و شادی من کرد عم  
 گونه من رد کرد و ناله من رار کرد ۲۶۰  
 رفت معشوق از در من چون فرار آمد بهار  
 قدر کی باشد ترا آن کس بت عمار (۴) کرد  
 راد مردی حفته بود و نامرادی مس بود  
 حفته را بیدار کرد و مست را هشمار کرد  
 خواری آن کس را رسد کو در حرر خواری بود  
 بشود هر گر که در حیره کسی را حوار کرد  
 دفع او قوت دهد آبر که ضعف آرد صرر  
 خود او دارو کند آبر که هر افکار کرد

---

(۱) سربس نکسر اول و سکون دوم ماه  
 اول و دوم ناسر در بهویم سربانی (۲) آذار ماه  
 اول بهار از بهویم سربانی (۳) اندون اسحا بمعنی  
 این چنین (۴) عیار دفع اول و سکون دوم مسدد  
 حله گر و دوروی و این دو مصرع بهم مربوط نیست

## ۴۳. در مدح عمیدالملک کسری

بود صبر اندر دلم نا بود نار اندر کمار  
صبر من از دل کمون شد کر کمارم رفت نار  
مر مرا تا یار بود اندر کمار آمده سود  
سوی من آمده کمون آمد که شد یار از کمار  
با حمارم با حداوند حمار از من حداست  
بی حمار آنگه شوم کاید حداوند حمار  
۲۸۰- هم حور رب گوشوار و باره (۱) از شد برنگ

رویم از نادیدن آن باره و آن گوشوار  
ابن همی گوید که کر خواهی نگردم چون ملک  
و آن همی گوید ر گردس مانم از خواهی فرار  
کشوری کو سوی آن کشور برد اسکر نکس  
خوند اندر حستق آن کس رضای سهر بار  
رود بسی اندر آن کشور بیای اسب و نمل  
عار ها را کرده کوه و کوه ها را کرده عار  
سوی سام اسب کمد از بهر کس رو از عرای  
یمین دارد بر یمین و سر (۲) دارد بر یسار

---

(۱) باره دست بند (۲) سر بسم اول و

سکون دوم و سوم آسانی و آسان گذاری

۴۲- حواب و سرور من چو آرو بود و او برور

بی حواب گشت دنده و دل بی سرور سد

و مر جان هر بدروی (۱) قسمی نمرایه ای دارد

و دنیا هر چشمشاری (۲) گران سرمایه ای دارد

با کمین حما گرت ناهید (۳) را

آرروی دوستگانی (۴) می کند

نارد روی شر شره (۵) ددن هیچ سگ هر گر

سایک شریر امکن راه دور سگ لاند (۶) ۲۷۵

مر هر دم را هم آنگه انك و رای (۷) ارنهم

این بهد نون بر هیون (۸) و آن پیل را بالان کند

---

(۱) بدرو هیچ اول و دوم و سکون سوم

و چهارم مرعی که سرکی رهاول گوید

(۲) حبیبیار هیچ اول و کسر دوم و سکون سوم

مرعانی در سب (۳) ناهید سناره ای که باری

ره ره گوید (۴) دوستگانی اسحا بعضی می حوار سب

(۵) سرره هیچ اول و سکون دوم و هیچ سوم

حسنگس و دندان نمای (۶) لاند از لائیدن بعضی

نالیدن (۷) انك نام حمد بن از پادشاهان برك

و رای عنوان پادشاهان همد (۸) نون بیدرس و

هیون هیچ او است حما

۲۵- با هزاران جهد و دشواری بی دس حدای

کرده اندر گردن ایشان بجهد و کارزار  
راست هر گز کی ود با بر کماری کار شرع  
کین سامه دس بدسرفت آن بصر بوالفقار  
۲۹۵- ابلهی کردند و حاریدند سر مر سیر را

تا بچون گاو کرد آهنگ شیر گاو حواری  
یادش آمد کمون آن داستان کاراده گفت

« تا بداری بسخه شیران سر شیران مزار »

با کمند کمر صلف (۱) آن کو ورون دارد شرف

با حورد کمتر عقار آن کو ورون دارد وقار  
هم شرف از حاسد (۲) بو دور باد و هم صلف

هم وقار از دشمن بو دور باد و هم عقار

و بر مدحت خریده همچو دیگر کس صاع (۳)

در جهان حکمت گردیده همچو دیگر کس عقار (۴)

۳۰۰- برگ فرو هشت (۵) شاح و گشت هوا تر

آمد در بوستان و صحرا بعین

(۱) صلف بفتح اول و دوم بمعنی لاف زدن

(۲) حاسد بکسر سوم بمعنی حسود و بدخواه

(۳) صاع ده ورمس (۴) عقار بفتح دارای بمعنول

(۵) هس رها کردن

۴۴- با سپاهی حیره و منصور حو کرده حو  
 لشکری رآن هر پباده عالمی رآن هر سوار ۲۸۵  
 تا در مصر ار در نصره گروه اندر گروه  
 با لب بیل ار لب دحله قطار اندر قطار  
 حیلت صیحاك حادو گشت باطل سر سر  
 گامد افریدون بدست اندرش گرر گاو سار (۱)  
 اس گروه دشمنان مات اسلام را  
 کرپی ابتدا همی در دورح افرورند ار  
 بر در بغداد بار ار حواحه را بودی مراد  
 همجو تر کال را نه کردی و بر کردی مدار  
 برد ماهمگر لیکن آهوئی باشد بررگ - ۲۹۰  
 گرچه آسان تر بود ماهی گرفتن در بحار  
 بی وفا قومی همیشه کار ایشان بوده عدو  
 حورده بر حان ملوک ار بهر رشوت ریسپار (۲)  
 ار اتفاق و کفر ایشان چند حای اندر سی (۳)  
 مر پسمر را حمر داده حدای کرد گار

---

(۱) گاوسار گرر فریدون که گوید سر  
 آن چون سر گاو بوده (۲) ریسپار حوردن عهد  
 و سان شکس (۳) بی بسم اول قرآن

۲۷- باد حراں کرد برگت زر را همچون

ساخته دسارها بررق (۱) و سروسر

وای بر آن کو درم ندارد و دسار

حون ورق زر شود برگ دسار (۲)

حوشتر از آن کو دهد بر اس دسار

مادر ورید خویش را بدهد شمر



۳۱- باغ را باد حراں از مه دی داد حمر

گست از آن هبعت (۳) و صفت باغ دیگر

اس سترد (۴) بدم هر چه درو بود نگار

باد بشکست بدم هر چه درو بود صور (۵)

به همی دوی عمیر آمد در وقت صباح (۶)

به همی باله ریز آمد در وقت سحر (۷)

---

(۱) ررق بهج اول و سکون دوم و سوم

دو روی و دو رنگی (۲) دبایر بهج اول جمع

دسار (۳) بهج اول و سکون دوم و سوم

وصف و صفت (۴) سردن ایضا بمعنی رابل کردن

و از میان بردست (۵) صور بصم اول و بهج دوم

جمع صورت (۶) صباح بهج اول بامداد

(۷) سحر بهج اول و دوم آغاز روز

٦٤ - ریل ر پیروره کون درخت حد اگشت  
 همحوں پیروره آب داده نا کسیر (١)  
 آب نه چو بان (٢) که حورده ای تو بحداد  
 باد نه چو بان که دنده ای نه سر  
 بلبل نه پسر شد که در بن او کرد  
 سردی و پیری ر ماه آبان تائمر  
 باع پر از طرفگی بگونه (٣) طاوس  
 کرده ارو شد هر از گونه بباور  
 آب فسرده در آنگیر نگه کن - ٣٠٥  
 همحو بر آورده قبه ای ر قواریں (٤)  
 صرح ممرد (٥) گمان بردش همانا  
 بلهیس (٦) اکسوں اگر نمید سمگس (٧)

(١) اکسر نکسر اول و سکون دوم سنگ  
 کنیا (٢) چو بان بمعنی حیاں (٣) بگونه بمعنی مانند  
 (٤) قواریں بمعنی اول جمع فاروره بمعنی سینه و  
 سنگ (٥) صرح بمعنی اول و سکون دوم و سوم  
 کاج و قلعه ، ممرد بمعنی اول و فتح دوم و سکون  
 سوم مشدد سمار بلند و آسمان سای و صرح ممرد  
 سطحی بوده اسرار بلور در بنسگاه سلمان (٦) بلهیس  
 نکسر اول نام ملکه شهر سبا و معشوقه سلمان  
 (٧) سمگس مرکب از شب و گیر آغاز روز



۴۹ - سساید (۱) آمد و برگس نال لاله و گل

سب و نارنج بددل سمن و سسایمر (۲)

۳۲۰ در سد ار لاله وار حمیری جالی و دهی

نارنج خوبان که اریس هر در بنامد ابر

بادریگ (۳) آمد و ار داده بو دارد روی

بادریگت و می ار لاله و حمیری دهر

وارب لاله سمراب سد انگور سناه

خون سد ار لاله روان و آمدس ایام سر

دارد اس سرخی سپان و سناهی سدا

داسب او طاهر سرخی و سناهی مصمر (۴)

(۱) سساید بفتح اول و سکون دوم و

فتح سوم کلی رد که در کنار راهها روید و

راهرو سرگویند (۲) سمن بفتح اول و دوم

ناسمن و ناسمن ، سسایمر بفتح سوم و سکون

چهارم و فتح پنجم همان سوسایمر است (۳) نا

دریک همان نا لایگس (۴) مصمر بضم اول و

سکون دوم و فتح سوم سپان و بوسنده

۴۸- نادی آشفته و تمد آمد از جانب شرق

کرد لشکر که نورور همه ریز و ریز

بستد از ناع حلی (۱) ناگه و از راع (۲) لباس

بستد از دشت کله ناگه و از کوه کمر

شاحها را همه اندود بر آب (۳) ریز (۴)

برگها را همه آراست بدستار و در (۵) ۳۱۵

شاح گل بود ناع اندر همگام بهار

حوب و آراسته ماسده طاوسی بر

سد کمون بی نمک و برگ فرو ریخت همه

بی نمک باشد طاوس فرو ریخته بر

نفس وروردن گر پاک نه گشت چه ناک

بایستی آمد هر ناک را رو سکون

---

(۱) حلی بصم اول و کسر دوم و سکون

سوم مسدد جمع حلی نفس اول و سکون دوم و

سوم بمعنی ریز (۲) راع حص راز (۳) در

آب مرکب از ریز و آب بمعنی آب طلا

(۴) در بر نفس اول اسرک و گل رنگ (۵) در

بصم اول و فص دوم و سکون سوم جمع در و دره

مرواردها

۵۱ - دارد پس هم ای ، نال آری

روحانی شاه و م و دپی محمور (۱)

۳۱۰ کر بویحط و عارس کر آری (۲)

معدوری ای امر بیان معدور

هر ار نه سه گامی برار بگت (۳)

معمور بی گمان و نایع و فور (۴)

با بستی و ملک ر ماکای (۵)

بگندی ار جهان بست بسور (۶)

( ۱ ) محمور بفتح اول حمار آورد و

- حمار رده (۲) کر آوردن بمعنی بکر کردن (۳)

سه در بیان عاری بمعنی فرقه و سه است ،

ار بک بفتح اول و سکون -وم و فتح سوم نام

کتاب نابی ، با مرست که بواسطه نفس های ربا

معروف و ده است ( ۴ ) معمور بفتح اول و

سکون دوم لقب سلطنت پادشاهان حسن ، مع

بفتح اول است ، فور لقب پادشاهی رای قوچ

(۵) ماکایی بفتح اول و سکون دوم نام ملک

از امران بصری (۶) بسور بفتح اول باسطور

موسس طریقه ای ر دس بصری که مسیح را

موسس میناست و در حدود ۴۴۰ میلادی در گدست

و هواخواهان طریقه وی را که ، فرقه ای از بصری

هستند بسوربان با بسطوربان می گویند

۵۰۔۔ طاهر و باطن اربعہ میں دامن و تریح  
ہردو صد کل و سرس (۱) و خلاف عمر (۲)

۳۲۵۔۔ حسب اس ہردو ہر اندر ہمداری سم  
نصف آن ہردو ہر اندر ہمداری در  
راع ہستی شدہ راع کدوں عامل (۳) و بانگ  
ساد ہمدون سپہ رنگ (۴) ہر گام سہر  
سبع اورا ر امل طاهر و باطن ر احل  
دیر اورا ر فصا گوسہ و مکان (۵) رہر

ای حقوں بری بروی و بس حقون حقور  
روی نورور و موی سم دبحور (۶)

(۱) سرس بمع اول مسکتجہ و رسو  
رسی (۲) عمر بمع اول و سکون دوم و مع  
سوم اسجا بمعی برکس است (۳) علعل بمع اول  
و سکون دوم و ضم سوم بمعی بانک و ہماہو  
(۴) رنگ بمع اول و سکون دوم و سوم مردم  
رنگار و رنگی (۵) مکان بمع اول و سکون  
دوم بولک و برہ (۶) دبحور بمع اول و  
سکون دوم سار بازک

۵۳۔ سدم مدهوس ار آن گفمار و گفمی

۳۴۰ که ار دیوانه نگساید ربحر

بی معسوق دندم ، ابروی او

نگردار کماں و عمره (۱) حوں نمر

رحی رنگس بھونی حوں گل و سب

لمی سرسب بگونه (۲) حوں می و سر

به حوں نالای او سروی نکسمر (۳)

به حوں دیدار (۴) او بقای نکسمر

داوردم مئی رآن آب حوسر

که دریاگسب ارآن نکسمر (۵)

سند مسکوی و درک سروی

۳۴۵ من بهوده گوی و ناله ردر

(۱) عمره بمع اول و سکون دوم حسمک

و اساره ناحسم (۲) گونه بمعنی رنگ (۳) کسمر

نکسر اول و سکون دوم و وح سوم نام و به ای

درحاک برسر که سرو سمار کهن معروفی در آنجا

خود و آنرا درفندم مدرک میدانند و می گفتند

رردسب بدسب خود رسانده است (۴) دیدار بمعنی

روی (۵) اساره بحضر و آب ریدگانسب

۵۲ -- ز دوسمه (۱) در بگ و دیمه (۲) به عصر

فراوان حورده نار امروز بسویر (۳)

می اندر سر همور و حواب در جسم

در آمدار در حرگاه (۴) سمگیر

مرا گفت ار خدا ماندم ر بو دوس

۳۳۵ مگیر امروز جسم و عدر بندر

همه دیدم بس و بس و حب و راس

رو و آی و برو آرو ده و گمر

به حای لپو (۵) و عسرب بود و حاوب

به رفب حگت و طمبور و مرامبر (۶)

اگر جسم دور ار یکدگر دوش

کسم آن حواب را امروز به عصر

کمون حالی کن ار بگانه حرگاه

بر ار می کن عواری و فواربر (۷)

(۱) دوسمه دسمی (۲) دسا دسوری

(۳) بسویر بهج اول سرمساری (۴) حرگاه

بهج اول حایه بررگ (۵) لپو بهج اول و

سکون دوم وسوم ناری و سرگرمی (۶) مرامبر

بهج اول جمع مرامبر یکسر اول بهمی بی (۷)

فواربر جمع فاورره بمعنی بهطری

۵۵ - مردسب و جوانهرد به ساری و مسی

ناکمره گزیر (۱) مردم چه مسر چه ه سار

ار حلق سراوار بو بودی بحس مال

اورد برساناد سرارا د سراوار

نارار رنگ او حوون کلمه (۲) برار

نالر ، بوی او حوون حانه عطار

۳۵۵ بر حنده هرا ار اسب که ار فصل ودهر کسب

وچر همه سادات و گزیر (۳) همه احرار

ماهسب ناگوسب و رامب سب ددجور

رس کوی برار طالع و رآن سپر براربور

حسب و رح بو بر گس نارسب و گل سرح

گل مسب سده ای می و بر گس سده هجمور

(۱) ناگمره کپیر یعنی ناگمره براد (۲)

کلمه اصحا یعنی دکاسب (۳) کزیر بسم اول

همی آورده و بر آورده

۵۴ - به گاه خدمت از من بود عفت

به گلسه بود از نار بمصیر

همه سب در جناح و قاب (۱) اکر

رو و آی و سرو آرو ده و دگر

مرا گوئی که درم و نرم اورا

بکن بمسیر و سرح از داری از سر (۲)

ر نسیم حنجر بو استخوان سوحب

در اسنان و از اسنان حاسب حنجر (۳)

۳۵۰ حور کرد مرا عاشق در نسیم ر من نار

با آن لب بی مهر بمهاد مرا کار

دیدم رخ معشوق و بدانسم کاکمبون

سه ساله مرا بارد بک برامنه دیدار

(۱) - جناح بمعنی اول دو طرف است سمیه

و لب میان آن (۲) دریا و بر بمعنی باد و از

سر داسم بمعنی از جهت داسم و از برداسم

(۳) حنجر یکسر اول و سکون دوم بوی سر داس

استخوان و حرم و حر آن



۵۷۔۔ باريك اندامي كه بر اندام او حوون نگردد  
 باد، اړو ماډ سنان بروی خو آهڼ در حمر  
 ماه نارویس سماء و مسات نارلمس سمند  
 بر نا مر گانس كند و سرو نا قدس و قدر  
 ۲۶۵ طعم سكر دارد آن لب گرچه دارد رنگ می  
 نوی عمر دارد آن رلف ارچه دارد رنگ صر  
 در كف او ساعرو در بر نمان (۱) اندام او  
 انس ناوړ اندر بلورسب آن حریر اندر حریر  
 آب او گرد دحو سگت و سگت او گرد دحو آب  
 ار بهیم دار دار و ار بهیم گیر گیر

بهر نیمی ار دور دلم را بدو عمر  
 نسبی بدو ریختر و سیردی بدو کافر  
 مسکس سر رلمس بو هر گه که نمسجد  
 سورید همی گوی معسر بدو محمر (۲)

(۱) برسان صبح اول بارچه ابرسمی  
 رنگا رنگ (۲) محمر نکسر نا صم اول و  
 سکون دوم و فتح سوم عود سور

۵۶. -- بر رلف و روح و عارض بوهر که طهر ناپ (۱)

نمید بمعنی سوسنر و نمید و مقصور (۲)

لؤلؤست ناپوف دهمه لب و دنداب

ناپوف سمندی صدف اؤلؤ مسور (۳)

۳۶۰ حوں خانه ریمور سد این جسمه دل من

و آن عمره عمار (۴) بو حوں نسیر (۵) ریمور

ا درج معسوق دورم درعم هجران اسیر

گسمه ارمن دل بهور و دین ر شرف ناپهر

رور و سب کرده رسوق نسیری (۶) عارضس

حوں سب بارنک رلفس روی حوں بدرمهیر

(۱) طهر ناپس بمعنی دست ناپس است

(۲) مقصور نام خانی در حریره سریدب که کافور

حوب را از آنجا می آورده اند (۳) مسور بهج

اول تراکده (۴) عمار بهج اول وسکون دوم

مسدد حاب و هه گر و سجن حس (۵) --

انجا بمعنی نس آمده (۶) نسیری دمنائی که

در سوسنر می ناپسد

۵۹ - ۳۷۵ درسنامه های ارشد دار (۱)

امس فی الدار عمره دبار (۲)

بسم مرا عیب آذر دوحب فضا جسم من  
حوس بدورید جسم کردد آمجیه بار (۳)  
آنکه سر (۴) بود واسط درین اندر حوس  
و آنکه بدت بارده (۵) در کم من حر گوار (۶)  
میرل و ماوای حوس هنج ندانم کجاس  
هستم دمدار (۷) قوم گاشی و گاشی دبار (۸)  
آمد و وف وصال ره دران و ران  
گسبه سب از دهر ما کید رو و دیر بار (۹)

(۱) اربو بهج اول امرو و گلابی و  
اربودار درحب گلابی (۲) در خانه بحر او کبی  
بسم (۳) آمجیه بسم دوم دحب آه و حبه بسمی  
دسم آمور (۴) سیر بهج اول و دوم مدح  
اسر بسمی فاطر (۵) ناز بهج سوم مدح  
ناربان (۶) سر گوار بهج اول و سوم مدح از  
کام بحر خوبی که حر را بدان داند (۷) دمدار بسم  
اول دساله کس و آن که ارس لسكر رود (۸) دبار بسم  
با بهج اول بسرو و بسوا (۹) دیربار بسمی درار

۵۸-۳۷۰ روی بو همه ماند و داناں سرنا

را لب سب بلدا عارض نده سگر (۱)

خون ساق و سرش بو ده کس دند و نه اسد

بر داسنه دو گسند سمن بندو عرعر

رمانه مدح را خاوداں همی دارد

ار آنکه، حب عرب و سب و او سب، سحر راکر (۱)

مانده ز سبار (۳) از حسرت با درد و دربع

درد او آنکه سود روری او آب عدیر (۴)

هسته (۵) ما حیدرین حیدرین صدها هسته

می خور بطرب با من نا من بطرب می خور

(۱) نادا نصح اول سب اول زمستان

ک بلدین سب سال ناسد ، دو سگر برح

خورا (۲) راکور نصح اول سعله و نعل (۳)

نوسمار مرعی کا عم خورل و ماهی حوار کو سد (۴)

عدیر نصح اول بالاب و آنکدر (۵) هسته

بپی از نعل سدها سدها سدها معی سمره کردن

و کردن کسی کردن

۶۱ - زحمت (۱) آن صم و رلف او مرا هر شب

بمده بود بدست اندرون و مررنگوس (۲)

وسوس (۳) کرد همی بر بند سرح امن

سمره کرد همی با حراع روی نکوس

بمده با دول او برنگ بود حجل

حراع بادورح او بروسی دروس (۴)

گهی مدیح نموس او و من مدیح سگال

گهی سرود سرای او و من سرود نموس

۳۹۰ بچو آنکه برا داد داد نمب و باز

برین عرب نمجشای و قول او نموس

سمور حر بد این نمده از مکارم بو

کمون سدسب ر نمجارگی سمور فروس

(۱) حعد نمج اول و سکون دوم و

سوم نوی کوناه (۲) مررنگوس نمج اول و

سوم گماهی حوسوی (۳) اوسوس نمب اول محقق

اوسوس ووسوس کردن نااوسوس کردن بمعنی بحفر

کردن و حواسه کردن (۴) بوس بمعنی بوسیدن گی



۶۳ - بماد روی بو حوون آس حائل (۱) مرا  
 سمن بگدار (۲) سود در دل حراب آس  
 ۴۰۰ مرا دلپسب که هر دم بهر بوجد نار  
 حووال سو حیا می گمرد ار سباب آس  
 مرا رحوون حگر بر فرو حب آس دل  
 حمانکه ارم حوایه کما آس  
 وروع سمع رواں ناند ار وروع رحب  
 برور برم سمنر فلک حباب آس  
 نامحان بمادس (۳) فص بگدار (۴) سود  
 شب چهارده از عکس ماهتاب آس  
 رهی جمال بهیست بو سرژده شیران را  
 دموده حوون بت محرووریاں (۵) بحواب آس

(۱) آس حائل آسبی که ابراهیم را  
 در آن افکندند (۲) اساره بدست که آس بر  
 ابراهیم گامان سد (۳) بماد فص اول راه نامن  
 (۴) فص فص اول ودوم بی و نص بگدار بمعنی نفس  
 که ده بی با آن حبب کا گویند ماهتاب کمان و مانند  
 آرا می بروراند (۵) محروور فص اول از جسم  
 کرم شده

۶۲ - اگر نماید حاموس ارو بندد سری  
نکار در حلال (۱) آید اگر بود حاموس  
دهد بروری دنیا بر این حدانبات

بسمب سال بچمرد ر خند بسمبر و سوس  
بدان اسارت کر بر بندد حواحه دمود  
سدد قوی از حواحگان در کمدوس (۲)

۳۹۵ سروس (۳) مهر فگنده بر اولیای دو بر  
همیشه با بود اندر بحانه مهر سروس  
همیشه با که گهی مهر آید و گه دی  
همیشه با که گهی سر آید و گه حوس (۴)  
رهی ز گونه رحسار بو نماب (۵) آس  
هوای بو رده در سمع آفتاب آس  
حو عکس روی بو در گوهر سراب امید  
عمیق وار سود در دل حباب آس

(۱) حلال مسح اول و دوم ، ماهی کار (۲)  
کمدوس طاهرا بمعنی بکابوس (۳) سروس  
بسم اول فرسه و نام روز هفدهم از هر ماه  
ایرانی (۴) حوس نام روز چهاردهم از هر ماه  
ایرانی (۵) اب نامگی



۶۵ - برای دفع ساطیس آس (۱) در دیوان

کسده نمره دائمد حون سیهاب آس

سمه سب بردمیده کل سرح ارو نس

دل آهس و بهمه نسیم ادر آهس

روسن چپان ر عشق بو بود نمره بر کسی

کان راف نمره نمند بر روی روسنس

حون گوسوار اوسب برردی رجان من

همه حون سر سگ دیده من گردیدندس (۲)

۴۱۵ گر رود فید نسگفت آس من ادر

رود امدد رود آس در بوده حرا (۳)

در مدح ابوعلی حسن بن اسحق نظام الملک طوسی

کم حرا یکم رور و سب گاه ر فرا

فرا کرد مرا رآن نگار دامر طاق (۴)

(۱) ساطیس نسج اول خج سبطان ،

اس نسکسر اول و سکون دوم و سوم آدمی راده

(۲) گردیدند نسج اول و سکون دوم و سوم

و نسج چهارم و سکون نسجم و نسج نسیم گردن بد

(۳) بوده آسنگره ، حرا نسج اول و سکون

دوم مسدد آنکه آس افرورد (۴) طاق بمعنی خدا

۶۴ - ۴۰۵ سخن گرار (۱) سود همه جو آس موسی

ر عشق مدح تو در عین الیهات آس

ا از نسیب رهبران طمع حو آس

همه به بر در آس و کامیاب آس

در آسمانه سمرع می رید هر دم

حدیثک (۲) عدل تو از سهر عفاف آس

حو دود سماع تو از رورن اسر (۳) افند

ر برق حیمه سب را کند طیب آس

حو حال خصم برا در ارل بدید آورد

بما فرید حدای از بی عذاب آس

۴۱۰ مرا از طعمه مسب حس این زمان چه خطر

که می فرورم ازین گوهر حوساب (۴) آس

(۱) سخن گرار بمعنی سجع گوی (۲)

سندگ صبح اول و دوم سری که از حو سب

سارید (۳) اسر صبح اول کره آس (۴) حوساب

هر کت از حوس و آب آنداز در کوهر و حواهر

۶۷ -- هفت ماهه سنگون (۱) دو بند عارض او  
 ار آن دو بند مر آن ماه را مباد اطلاق (۲)  
 کر آن دو ، دکر اطلاق نابد آن مه بو  
 رعسق او که و مه (۱) حمت را دهند طلاق  
 کمند حای روحان و دل همه بعهه (۴)  
 در او فساد ر بار او و عل و نفاق (۵)  
 ۴۲۵ حوا و سر نای در بیان (۶) و کمند

رر و درم بعهه با طمع با نفاق  
 وگند عشق وی اندر دل من آس و گش  
 ردف آس دل بوست بر بسم حراق  
 بصف عسق اگر اسد آس اندر دل  
 دل وی ار دل من نس دارد اسحقاق

(۱) سکون سماء برنگ سب (۲) اطلاق  
 سکسر اول رهایی (۳) که سکون جرد و مه  
 سکون بر رک (۴) بعهه بفتح اول و دوم هرچه  
 حرج کسد (۵) سعل بضم اول و سکون دوم  
 گرماری ، نفاق سکسر اول دوگانگی (۶)  
 نفاق سکسر اول جمع بعهه

٦٦ - فراق کرد مرا دور از آن منور ماه

که هست ماه دوهفته نور او مساق

ارو وصال حرا بی فراق دارم طمع (۱)

گهی وصال ندارم امد و گاه فراق

که روی آن بت ما هست و ماه بان را

بر آسمان برگه رؤیست و گاه میخاق (۲)

۴۲۰ دلم بر ابروی او شبه گشت و طره (۳) او

که آن رمنشک رواست و این رعالمه (۴) طاق

بر آن رواق و بر آن طاق نقشهای بدیع

بود بکوبر با نفس و رنگ طاق و رواق

(۱) کلمه طمع را گاهی در شعر فارسی

بمع اول و سکون دوم و سوم آورده اند (۲)

رویت در اصطلاح نجوم رمایی که ماه دیده شود

و معای بمع یا نکسر و یا بصم اول رمایی که

ماه هم دیده شود (۳) طره بصم اول و سکون

دوم مسدد سکسج و حلقه موی (۴) رواق نکسر

یا بصم اول سامان و انوار ، عالیه بوی حوسی

که از شک و عسر و حرهای دیگر مساحید

۶۹ ... مگر نکردن او بر سده است محمده (۱) سنگ

که و فوف بحای اندر آمدن س حای (۲)

رح سغان حون روی نسکوان که سرم

کان حمزه اورا فهادم محرا (۳)

۴۳۵ در سب گوئی بر موفف ( ۴ ) ار بی فریان

رید حاجی اعماق ( ۵ ) گوسمند و عناق ( ۶ )

مگر که هست گل با سمن رر و رسم

که هست ررمر اورا میان سمن اورا ( ۷ )

کراسه حدوده ( ۸ ) جسمهای رر دره ۹

بدیده است جسمی بدن صف آفاق ( ۹ )

( ۱ ) محمده نکر اول و سکون دوم

و هج سوم و چهارم کردن بد ( ۲ ) حای سمن اول

گلدورد و گی سس ( ۳ ) ماسد احکری و

برکهای آن از حون گرمس ( ۴ ) موفف سس

اول و سکون دوم و کسر سوم و مرلگاهی در کوه

عرفه که در حج در آن فریانی کند ( ۵ ) اعماق

سج اول و سکون دوم کردن ( ۶ ) عناق سس

اول برعاله ماده که هور نکسال نداسه باشد

( ۷ ) اورای سس اول برکها ( ۸ ) حدوده سس

اول و دوم و سوم مردمک جسم ( ۹ ) آفاق

جمع افق سس سرر سس و جهان

۶۸ -- مگرد کرد خلاف ای همیشه عادتو

خلاف کردن عهد و سکسن مینا (۱)

بار داده که آورد باد بوی بهار

ادر عامیا کاسا عالی السماع دهان (۲)

۶۳۰ همان معدل (۳) معروف کو دهر اندر ؟

که داده حوردرن خواهند بس او فسان (۴)

کمون حو باد صبا حیرد ، از بساط کند

بناد مصمصه (۵) هر بامداد و اسیمینا (۶)

همی بحدید باع و همی بگرد اندر

حو روی معشوقان و حو دنده عسان (۷)

(۱) مینا سارس و گانگی (۲) مینا

سرود حامی بر برای ما ناویر (۳) معدل بصم

اول و فتح دوم و سکون سوم مسدد کسی که

گواهی کسان را بصدیق کند (۴) فسان بصم اول

و سکون دوم مسدد جمع فسان (۵) مصمصه

فتح اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم

گرداندن مانی در دهان (۶) اسیمینا بکسر

اول و سکون دوم و کسر سوم بو کردن و در

سی کسیدن (۷) عسان بصم اول و سکون دوم

مسدد جمع عسان

۷۱۔ مدبری (۱) که مطمع مسجرید (۲) وریوں

فلمس را کمپان و نگمس را آفاق

لطیف خلق ری و حلفس موافق خلق

بماقرنده مخلوق به ابرو حلاق (۳)

۴۴۵ بود رگسی مر خلق را بهس (۴) سرف آناک

موافق آند با حلف لطیف احلاق

وردر آن مالکست او که حرد کرد بگرر

سر هزار سال و سر هزار ابلاق (۵)

سبع و سر همی کرد مبر طعلر فتح

حمانکه ۵ رالب ارسال بحسب و حماق (۶)

حسبه دواب او در حپان حو ملک اند

بر آسمانس بر دند ار رهمس براف

(۱) مدبر نیم اول و فتح دوم مسدد

و سکون سوم کارگسا و مدبر و حکمران (۲)

مسدد نیم اول و فتح دوم مسدد و فتح سوم

سرو و قمر و امردار (۳) حلق و فتح اول و مسدد

دوم آفرید کار (۴) بهس نکسر اول و ریس

(۵) سال و ابلاق از نامهای ناساهاں بر کسانست

و ابلاق بران بر کی بمعنی کسانست (۶) حماق

نیم اول و محمود از حوای بر کی بمعنی گرر

۷۰ - دو جسم حوس بر افکن جسم آدرگون

درین زمان و بر آماق او گمار آماق ( ۱ )

جسم بر مره رد اگر نکو نمود

نکو بود سه اندر میان جسم احداق ( ۲ )

۴۴۰ خو رور رم دلاں سسد بی حالس ( ۳ )

یکی گرفته سمر در کف و یکی مر راو ( ۴ )

پاده گوس که ناسد فصیح گاه ( ۵ ) بواب

ر کد حداق ( ۶ ) حراسان و کد حداق عراو

وربر ساطان رس ( ۷ ) زمان حراغ رس

ادوعلی حسن بن ادوعلی اسحاق

( ۱ ) آماق جمع امق فصیح اول و سکون

دوم و سوم گوسه درونی جسم ( ۲ ) احداق فصیح

اول و سکون دوم جمع حده ( ۳ ) حالس یکسر

سوم حک ( ۴ ) مر راو یکسر اول روس

( ۵ ) فصیح گاه هسگام فصیح ( ۶ ) کد حداق یکسر

( ۷ ) رس فصیح اول و سکون دوم ربور



۱- مخالفان و را در دهان سرف و عرب

می اراپت همه ب وانگس انا ( ۱ )

مواظبان را در عصر اور برکت از

درم فروں بر هر چند بمسر انا ( ۲ )

۴۵ به هم و سمب حور و به خوف برل برول ( ۳ )

به هم همب افلاس و همب املاق ( ۴ )

(۱) لپت بفتح اول ربانہ آس ، همه

بفتح اول گرمای سوران ، انا بفتح اول و

سکون دوم مسدد باء جفت حرکی که از رحم

دور حمان بر اود ( ۲ ) انا بکسر اول بمعنی

حرج کردن و هر نه کردن (۳) برل بفتح اول

و سکون دوم ورود آمدن برول بصم اول جمع

برل بصم اول و سکون دوم آنچه برای مهمان

آماده کند (۴) همب بفتح اول و سکون دوم

و فتح سوم برس ، افلاس بکسر اول بهی دسمی

و ورسکست ، نامت بفتح با کسر با صم اول

امقام ، املاق بکسر اول در بهی دسمی افلا

۷۲ - نسیم خاطر او گر رسد بمحرسود

عمر بنوی در و رنگ و آب نوس مدام ( ۱ )

۴۵۰ هر آن کسی که به مدام آن ور بر بود

رهج در ( ۲ ) نمود در جهان و را مسما

که سماء آرد بدید همب او

حسوع در انصار و حصوع در اعمام ( ۳ )

که سجاوب بر هر که او گساید دسب

گساید ابد بر آسمان و را ارای ( ۴ )

(۱) مدام نفیج اول بمعنی ابدرون دهان

وفوه داثقه و یون مدام بر کتب فارسی و بمعنی

گوارا و گواریده است ( ۲ ) در اسجا بمعنی

حب و حبه است (۳) حسوع بمعنی اول بمعنی

فروسی و سروی ، انصار نفیج اول جمع نصر

نفسح اول و دوم بمعنی دندگان ، حصوع بمعنی

اول فرمان برداری ، اعمام نفیج اول گردن (۴)

ارای نفیج اول جمع روی بکسر اول و سکون

دوم بمعنی روزی

۷۵۔ ساط حانة او کي گه بهادن حوان

۴۶۰. سراي او بس درراه حوان حوان اسوان ( ۱ )

اگر بهد طمق و حوان سراي همت حوان

سمهر ناند حوان و سمارگان اطماق ( ۲ )

رهن مسروق و معرب سمرد حواهد او

بدان عنایت او رهز حرح را بریان

درین بسند دادنده همح کس سمحع

ار آن بسند نادنده همح کس و فوان ( ۳ )

بر نو لا معی ای نامور وربر آمد

حوبرد احمد کعب و حوبرد سراسحان ( ۴ )

۴۶۵. روان سنادی همحون سناوری که رود

درآب دجله ر باب الارح باب الطان ( ۵ )

(۱) اسوان بفتح اول جمع سوو نارارها

(۲) اطماق بفتح اول جمع طمق (۳) وفوان بفتح اول

و سکون دوم درجی افسانه ای (۴) کعب مراد

کعب بن رهز ساعر معروف عربست که از

مداحان سامر بود ( ۵ ) باب الارح یکی از

درواره های شمالی بغداد و باب الطای یکی از

درواره های شرقی آن شهر

۷۲ - رسیدن گمشدگی و نویسنده او

نبردان و سرف فرو ساعر و وراو (۱)  
نکس به روق فروسد ر کس به روق حرد  
هگر ر بر بحورد و و مسعد و وراو (۲)  
ر عسر نک صدقه ساعران کرو گورد  
هرارون خو سعاد حب (۳) را دهد طلاق  
اگر چه دسم او هسب سال و ماه سقی (۴)  
سقی بر آنکه ارو در داس بهای و سقای (۵)

(۱) نبردان بهیح اول و سوم شماره ای  
که در میان راه های مسافران است، روق بهیح اول  
و سکون دوم بالای سر که مو در آن دو دس  
مسود ، وراو بهیح اول و سکون دوم مسود  
کاعد فروس و کاعد سار و صحاف (۲)  
هگر بهیح اول و دوم و سکون سوم و چهارم  
هگر ، مسعد بهیح اول و بهیح دوم و سکون  
سوم و چهارم حقه سار ، وراو بهیح اول و سکون  
دوم مسود حله گر (۳) سعاد حب طاهرا نام  
ربی در مالداري و ربائی سپهره بوده است (۴)  
سقی بهیح اول بدیح (۵) سقای نکسر اول  
دو گانگی

۷۷ - رمانه کرده بر ا هه جو نومرا ارد را

هرار حمد و نما بالغسی والاسرا ( ۱ )

---

### در مدح عمده الملك

بندست و گره سربسرا آن رلف سبه ( ۲ ) رنگ

حون خود و رره حرد و همه حله او رنگ

سگست چهان بر دل من ار فل ( ۳ ) آنک

سگست و را دنده ودل سگ و دهان سگ

و آن عالمه گون رلف بر ار دابره و شکل

و آن آسه گون روی برار نادره ( ۴ ) ورنگ

( ۱ ) عسی بفتح اول نانا دور و اسرا

نکسر اول هنگام بر آمدن آفتاب ( ۲ ) سبه

بفتح اول و دوم سنگی سماء و برای مانند سر

و مر حان که سبی هم گویند ( ۳ ) فل نکسر اول

و سکون دوم و ار فل آن اصطلاح زبان

فارسیست بمعنی ار حبه آن و سبب آن ( ۴ )

نادره نکسر سوم حیر کلمات

۷۶۔ ر درد باحتمس اسب را فوانم و کعب ( ۱ )

حو سافیان را همگام حواب مسلمان ساق

سمو که نه بود رو نگاه مدح و صابه

ر خلق ساعر نو شعر فایم الاعماق ( ۲ )

همیشه با بود انلاق ( ۳ ) کمر ار تعداد

گه نقاحر تعداد بسمر ر انلاق

حریمه نو ر انلاق داد با تعداد

نجاح و مصر سناه برا سرا و وناق ( ۴ )

۴۷۰ بری سادای با در میان خلق بود

سروین همه سو گند ها طلاق و عنای ( ۵ )

(۱) فوانم بهج اول جمع فایماد سب و نای سبور، کعب

بهج اول و سکون دوم و سوم بد استخوان (۲) فایم بکسر

سوم گرد آلود و سناه رنگ، اعماق بهج اول جمع عمق

بهج ناصم اول و سکون دوم و سوم دور برین جای سنان

و فایم الاعماق اساره نای ساعر از حور و نای العجاج حسب

«و فایم الاعماق حاوی المجرى مسیه الاعلام لسمه ع الحق»

(۳) انلاق نام با سب حیا و عور (۴) حاج با ساس نام سهری

دره اوراء الیه بر دناک با سکند کموبی، و نای و نای بهج

ناصم اول سراحه و اطاق و طاهرا این کلمه صبط دنگری

ار کلمه انای و او نای بر کسب که اکون اطاق

نوسد (۵) عنای بهج اول بدیجی و یوهیدی

۷۹. به بحر دمان ( ۱ ) دارد با همب او باب  
به سمر ربان ( ۲ ) دارد با همب او همگ ( ۳ )

### در مدح محمد المملک ابو نصر

۴۸۰. بگاریا ( ۴ ) یوار یوری و دیگر بگوار ار گل  
حوسک ار گل سود پیدا حرا هسی بوسگی دل  
مرا حسمب بر حسمب بازم حسن ار حسمب  
بجشم سوح باطل حوی ( ۵ ) حو من مکن باطل  
بر لغین کردیم بسنه بمرگان کردیم حسنه  
گره بر سبگی مگن مرن بر حسگی بلیل ( ۶ )  
اگر خواهی که بد بر من بیاورد ز من مگر بز  
اگر خواهی که بد با من بیاورد در من مگسل ( ۷ )

( ۱ ) دهان بفتح اول از فعل دمدن بمعنی  
فریاد کننده و بد رویده ( ۲ ) ربان بد و  
حسمب مال ( ۳ ) همگ بفتح ادجا بمعنی دور و  
فوب ( ۴ ) بگاریا بمعنی دلبر ( ۵ ) باطل  
حوی آنکه حواهان باطل باشد ( ۶ ) بلیل همان  
فلیل است ( ۷ ) مگسل بکسر سوم از فعل  
کسمجن ادجا بمعنی بریدن از کسی

۷۸ - هسب ابن ههه بدارى وهرسب محسطى )

۴۷۵ هسب آبهمه گوئى صعب صفحه اربنگ )

گر بر گس و بارنگ سد ار بالبر، آمد

حرى و سباق بدل بر گس و بارنگ

حول بر مگه حواجه عمدسب كه ( ۳ ) وده

نا حرى حب و نامكوئى گمك ( ۴ )

درباى محسط آنگه ورا بسب كرا، هه

مرهيب ميمون در ار بر سبالك ( ۵ )

( ۱ ) محسطى بفتح اول و كسر دوم ،

كتاب معروفى در نجوم از بطليموس كه اصل نا

آن Almageste بوده و آنرا معرب كرد

المحسطى گفته اند و سس الف و لام آغار آن

را الف و لام تعريف نازى قرص كرده و اوسر

آن انداخه و محسطى گفته اند وهرسب محسطى

بمعنى جدولهاى نجومى اس كمانسب ( ۲ ) اربنگ

بفتح اول و سكوى دوم و فتح سوم نازربنگ

نام يكى از كمانهاى مابى بوده است كه گوئند

بشپائى داسه ( ۳ ) كه بصم اول محصف كوه

( ۴ ) گنگ بفتح اول نام رودى و سر رمسى

در هندوستان ( ۵ ) سالك كسر اول و فتح

چهارم باصطلاح امرو رورك نا



۸۱ - خداوند خداوندان عهد امانت نبوت را  
 در فصل اندرون جامع بهر کار اندرون کامل  
 ۴۹۰ گردد هر گر او عاجز رسد کردن معجز  
 سو باید کاهای ارسر گاه خوردن کامل (۱)  
 سلاسل (۲) گردد ارسر سس رموی دسه را  
 بدید آید سس اندر ریم آن سلاسل سل (۳)  
 چنان بروی همی بارد خو جان ار عمل و جسم ار جان  
 بحسم و جان هوای او بجزد مردم عاقل  
 سارا حل (۴) که روز برم گشت ارسر اورا کب (۵)  
 سارا کب که گاه رزم گشت ارسر اورا حل  
 حفا کردن در هر کس سارا حرو سکون (۶) باشد  
 و اگردن سارا هر کس سارا حل باشد و آحل (۷)  
 (۱) کامل ریز گردن و بالای سس (۲)  
 سلاسل بفتح اول جمع سلاسل بکسر اول و سوم  
 بمعنی ریزد (۳) سل بکسر اول با ضم اول  
 و سکون دوم مسدد ساری که بقرسی با لام  
 گوید (۴) راسل بمعنی ساده (۵) را کب بمعنی  
 سوار (۶) سکون بضم اول بمعنی آرامش (۷)  
 عاقل بمعنی رود و آحل بمعنی دیر

۸۰. -- رح بوماء حسن آمد دل من بر رحون آد

۸۱. حسن اریوسود حالی به حرن ارمین سود رانل  
۴۸۵ سرا ای مه برا من دل من گسب رو روسه

که هر بر حی بوده را یکی سب بادوسب مه  
بدار دیکوئی صد یک رحلق بوهمه حلیح (۱)

بدار دجادو بی صد یک رحلق بوهمه نایل  
برابر سیمه گون (۴) رحسار مسکسب ار کله (۵) برو  
هرابر رر گون (۶) رحسار سباسب ار مره سائل (۷)  
یکی هم چون نگاه فصل کلت حواحه بر کاعد  
یکی هم چون نگاه خود دسب حواحه بر سائل (۸)

(۱) رانل بمعنی کسمه (۲) حلیح بمعنی  
اول و صم دوم مسدد نام شهری در ترکستان  
که مردم آن برینابی سپهره بوده اند (۳) نایل  
بکسر سوم نام نای نجب معروف کسور آسور که  
جادوگران آن معروف بوده اند (۴) سیمه گون  
بمعنی سفید مانند سیم (۵) کله بمعنی اول و صم دوم بمعنی  
کلاه (۶) رر گون بمعنی زرد رنگ رر (۷) سائل  
بمعنی روان (۸) سائل بمعنی گدا و درپوره گر

۸۳ - اناگاه سحاح حاتم برنو کمر اراسع (۱)  
 ۵۰ و ناگاه سحاح سحاح برنو کمر ارباق (۲)  
 اگر بار آندا فلا داو، داند به سب ادهسب (۳)  
 به به ادهسب ادهسب ادهسب کاه ادهسب حار ادهسب (۴)  
 هر برود ل و ماه و مهر و ابر و سب هر سس را  
 ححل کردی سب و سب و رای و روی و سب و دل

(۱) مردا از اسع سحاح اول و سوم اسع  
 اس سس سس سس کرب از ناد سحاح سس سس سس  
 حصر و سب که وی و حوا وده اش سحاح و  
 طمع معروف بودند و سس سس سس را  
 در زبان فارسی اسع طماع گویند (۲) سحاح  
 سحاح اول نام مردی بوده اسب ادهسب و ایل که  
 سحاح معروف بوده و گویند سس دور بر مردم  
 سس سس و سس کامه را دوبار سس ، نابل  
 نام مردی از سس سس سس که در نابوایی در  
 سس معروف بوده اسب (۳) دهم سس سس اول  
 سس سوم سرگردانی و حرگی (۴) حار سس  
 چهار و حل سس سس

۸۲ - دهد جان آورد ، او روری مردم، هسب نداری

۴۹۵ روری دادن مردم کف کافی او کافل (۱)

بود ناهیب او هسب بر حرج اربن کموان

بود نایحسب او حسبک بر سب رمس آهل (۲)

سم قابل مداران بر کند همجوں سم گل

سم گل حصمان بر کند همجوں سم قابل

ر سم حمل (۳) حسم او وهول حماه های او

سمه ر دسمان اندر باشد همج رن حامل (۴)

بسوی دشمنان بعش حومر گن عملی (۵) بارد

ر رار احمران طبعش باشد ساعبی عافل

(۱) کافل بمعنی روری ده و سکوکار و

صامن و باسدان (۲) آهل حابی که مردم آنجا

گردهم آمده باشد (۳) حمل بمعنی اول و

سکون دوم و سوم بارداری (۴) حامل بمعنی

باردار و آتس (۵) عملی اصطلاح زبان پارسی

معنی ناگهان و ناگهانیست

## در مباحث الفقه اس علمى

۸۵ - هفتاب این دیار بار اگر ساند فرو دآرم حمل (۱)

بر رسم رباب و دعد در احال از رسوم و ارطال (۲)

۵۱۰ حویم رفه می را ادر کو داد ادر لیلی حمر

داند کربن مرل فمر کی رف و کی آمد رخل (۳)

حوون نارم از سوق حصب ادر دنده حیدان بر قصب (۴)

اندون که امداری طمب ادر دند بر دم سمل (۵)

حائی همی رسم حراب اندر میان اوسحاب (۶)

آس رده گاه کراب ارفوب بری و مظل (۷)

(۱) حمل هفج اول و دوم سر (۲)

رباب رسم اول و دعد هفج اول و سکون دوم و

سوم نام عاسی و معسوفی از ناربان ، رسوم هفج

اول جمع رسم هفج اول و سکون دوم و سوم

معنی بی و نارمانده و سبان ، طلل هفج اول و

دوم و برانه (۳) فمر هفج اول و دوم ماه ، رخل

صم اول و هفج دوم شماره کموان (۴) قصب

هفج اول حوب دسمی (۵) سمل هفج اول و دوم

سماری حسم کا برکی مياورد (۶) سحاب

هفج اول ادر (۷) کراب نکسر اول نارسم

برسمور ، مظل معنی این کلام معلوم نسد

۸۴ - دندسار آفرین حری هممه خود حسن ناسد  
 مجاهد (۱) کر و دیر و ر و ناخر گر نو دمعل (۲)  
 رافمال (۳) بویر گردون رسد آفرین گویان (۴)  
 اربرا بند گان بو حو اقبال و حو مغل  
 ۵ ۵ رس سکی که من ددم رکافی کف بودارم  
 نمدح بو ربان ماهر مهر بوروان مایل  
 الا ناسرح ناسد می نگاه نمر در ساعر  
 الا ناسر ناشدنی نماه نمر در ساحل  
 سر بو سر ناد از فرو گور دشمن از باران  
 رح بو سرح نادار می و خلق دشمن ارسمل (۵)  
 ملا (۶) گردان رمی حام و ملامت کن بدو عمرا  
 هلاک دشمن حال را محام اندر هلاهل هل (۷)

(۱) مجاهد مصم اول و کسر چهارم کوسیده  
 و جهاد کمیده (۲) مغل مصم اول بمعنی نك تعب  
 (۳) اقبال نکسر اول بخوسروئی کسی را  
 بدین آفرین گوی سانس گوی (۵)  
 سمل نکسر اول سر بریدن (۶) ملا بفتح اول  
 برواسانه و مملو (۷) هلاهل بفتح اول رهبر  
 کسیده و هل از فعل هسس بمعنی رها کردن و ریختن

۸۷ - کرده دماء مہمہر و بران عدیر (۱) مہمہر

الا نامر و دہر (۲) - توان حیاں کردن عمل

گر بسبب این کار فلک و رداندر و حوں سد حسیک (۳)

حاک اندر و حوں سدهات آب اند و حوں سد و حل (۴)

نامن در رسم ریں حصن بہ سرو ماندو بہ سمن

بودی همانا اساک من آنگہ دہالس را دہل (۵)

در حانہ سعدو وہی (۶) آنگہ کہ اس ہر دو می

محور دم بحام اندر دو حی اس در بمم آن در ہرل (۷)

(۱) ماء نمعی آب ، مہمہر بمم اول

و سکوں دوم و نمج سوم و کسر چہارم بمع

ریجہ ، عدیر بمع اول آنگہ (۲) دہدہر آن

کہ کہ عدیر مسکند (۳) ورد بمع اول و سکوں

دوم و سوم کل سرح ، حسیک بمع اول و دوم

حار ( ۴ ) و حل بمع اول و دوم لحن رار و

کلزار (۵) بہل بمع اول و دوم بحسب آبی کہ

سیران بخورند (۶) سعد بمع اول و سکوں دوم

سوم سک بمعی ، وہی بمع اول و کسر دوم و

سکوں سوم در اماں و ی حطر (۷) حی بمع

اول و سکوں دوم مسک بررگ ، بمم و ہرل

نام دو مسئلہ از بارہاں

۸۶- گسسه رمن او بحیل آب اندرو مانده ولیل

آورده بر روی بحیل امانک کراب امانک رعل (۱)

بی آب مانده مصعس بی بار مانده مرعس (۲)

در فاعهای بلعس حیل ساطن را رحل (۲)

۵۱۵ سهمس حوسهم هاو به صد مم در هر راو به (۴)

اعجار بحیل حاو به (۵) دیوار و نامس را حیل

(۱) بحیل فصیح اول بحلسان، کراب فصیح اول درخی

خودروی ، رعل بصم اول گناهی کا آرا سرب

برگود (۲) مصع فصیح اول و سکون دوم

فصیح سوم آب اسار ، ربع فصیح اول و سکون

دوم و فصیح سوم چراگاه (۳) فاع بمعنی دسب ،

بلع فصیح اول و سکون دوم و فصیح سوم و

سکون چهارم بی کسب رار و بی مردم ، رحل

فصیح اول و دوم ارحائی بحایی رمن (۴) هاو به

دره درف و برنگاه و دورج ، راو به بمعنی کوب

(۵) حاو به مؤنث حاوی بمعنی بی و ویران و

بی مردم



۸۹ - بانگ بانگ آید همی فریاد رنگ (۱) آید همی

آسوب سنگ آید همی خون گاه رال اول (۲)

گوئی کجا روف آن صدم کو بود در عالم علم

خورده دم عذرا بدم برده دل و امل بدل (۳)

۵۲۵ آن باله خون ا حالن حر (۴) جسم ارفور د و بار بر

در لب سیر بس در خون بر گل شکفته طل (۵)

رحسار و رفس ز اعر در سحر حوا اید و رور و سب

رنگس رح سیر بس اب سمگس دل و سمن کفل

(۱) رنگ اید ا معی بر کوهی و گاو و حسی است

(۲) رال رفس اول رفس لره و لیل رفس اول

مع فله معی مسع و بالای کوه (۳) دم اول

رفس معی خون و دم دوم معی رفس ، عذرا

رفس اول و سکون دوم و واملی بکسر سوم

نام عاشق و معسوفی که داسمان وادی و عذرا را

در باره آنها گفته اند و آنرا از زبان سربانی

بپلوی و از بپلوی بفارسی ترجمه کرده اند ،

دل رفس بار و عسوه (۴) حر رفس اول معی

آراد و آراد مس (۵) طل رفس اول و سکر

دوم مسالاد معی سمن

۸۸ - و آن ه مخو گند حمه‌ها در حنه ه حسنا (۱) رویم  
 ۵۲۰ این خون سپید آن خون سپید آراسه در سنان حال ۲  
 اکنون بجای هر تکی بسم ه هی رسم اندکی  
 آورده بداری حکمی سکاس را دهر ارا حل (۳)  
 و بك (۴) آنكه در هر گندی آوار آن مرغ آمدی  
 کو حرن بدا کردی ردی حوق ساطر ارسادی بعل (۵)

(۱) حسناء بهج اول و سکون دوم در  
 رسا (۲) سپید بسم اول و بهج دوم و سکون  
 سوم و چهارم شماره نمی ، سپا با سپی بسم  
 اول شماره کو حکمی که بس باب البسم است ،  
 حلق بسم اول و بهج دوم جمع حله بسم اول و  
 کسر دوم مسدد حامه و دو بوس و حوس (۳)  
 حاك بهج اول و سکون دوم مسدد براسدگی  
 وار میان بردگی ، سکون بسم اول و مسدد  
 دوم جمع ساکن بمعنی حانه گرفته ، احل بهج  
 اول و دوم مرگ (۴) و بك بمعنی در بنا (۵)  
 ساطر بکسر سوم بنده و خدمتگار بناده ، بعل  
 ردن گونا اینجا بمعنی دست بر بنما نهادن است

۹۱ - گر ریس بمانان بگذرم رنج سهر را بر برم  
 ارم بجم کسبه بر حورم گردد سرنگ (۱) من غسل  
 بس آندم باع ارم بر حمر و حرگاه و حمر (۲)  
 ارم طبل و مدح و علم حور در گه حمر و مدح (۳)  
 ۵۳۵ فاصل برار کوه صبا (۴) در وی سعادت را صبا  
 آوار گور اس عبا بنگ عرا لاس عرا (۵)  
 آن حمرها گاه بسان حور بر ریس بر آسمان  
 حور بور و حورار آن بسان آن حرگاه عس الدول (۶)

(۱) سربك بفتح اول و دوم حطبل و هندوانه  
 ابو حبل (۲) ارم بکسر اول و فتح دوم بهی  
 که بصاد بفتح و مداده اند ، بکسر اول  
 و فتح سوم جمع حمره حادرها (۳) و حور بفتح  
 اول بکسر اول بکسر اول و در پس است ، بل  
 بفتح اول بملوان (۴) عبا بکسر اول کوهی  
 و روسائی بکسر اول که حجاج در آنجا  
 قربانی کنند (۵) عبا بکسر اول آوار ، عرا بفتح اول  
 آهو ، عرا بفتح اول و دوم بکسر عس بکسر اول  
 (۶) بور بفتح اول و سکون دوم برحگاه ، حور را بفتح اول  
 و سکون دوم برح دو بکسر ، عس الدول بکسر دولتها

۹۰۔ برد اردلم صر و حرد حوں نانگرا برناه رد

کارسم دسش آورد بد لما بولی و اریجل (۱)

بی موس و آب و حرا اندر مقامی من حرا

حوں کرده صانع بچه را بچه در کرم حمل (۲)

بدم عماری برهوں آم اریں و بران برون

گردد و بران اندرون کس حای هر گر حوں جعل (۳)

۵۳۰ دریس من مسکل رهی با سیم و هسب هر مپی

ماه اندرون مانده رهی (۴) مانبد اسیر در و حل

وای که آرد موح حوں اریں مسافر را برون

حوں مرد را گاه و ابار بصر بوی حل (۵)

گرهاسر، حوں ساح ملح روئیده اندر گرد سج (۶)

بوسیده آس را سج بر کرده نادر را بجل (۷)

(۱) لما بولی و اریجل حوں دربی رفب و رحب

برسب (۲) که بید به سج اول سکون دوم و سوم

ءار، حمل به سج اول و دوم کوه (۳) حمل بدم

اول و سج دوم سوسکی که سرگس کردان و

حردوک گویند (۴) رهی به سج اول مانده و

حا کر (۵) بجل به سج اول و دوم بار (۶)

سج به سج اول بسی کوه (۷) حل که ادا بگی

۹۳۔ اندر صمیر او لطیف (۱) حوں ناک گوهر در صدف  
 او بنس سلطان ارسرف حوں آفتاب اندر حهل (۲)  
 گرد در نور (۳) دیو لعن حوں سمند اورا نایگس  
 و همس حیاں آند همس کامند سلیمان را نایل  
 ۵۴۵ آند بحسم همس مور اردھا نا فوس  
 آرد ریاں همس النر را بسیمه نل  
 فرھنگ ۴ و خود اندر حھاں هم حوں دور و حه اس و آن  
 اس رادل حواحه مکان آبر اکف حواحه محل  
 آن کو باطراف (۵) فلم اندر عرب کرد و عجم  
 سزں بکردور و سم هر گرد اطراف رمل (۶)  
 (۱) لطف بفتح اول و دوم سکوائی و  
 سکوکاری (۲) حمل بفتح اول و دوم رح ره  
 (۳) ربون بفتح اول بر دست و بجاره و گرفتار  
 (۴) فرھنگ امجا بمعنی ارسف (۵) آن کو معجم  
 آنکه او ، اطراف بفتح اول جمع طرف بفتح اول  
 و دوم بؤك و سر ( ۶ ) روسم صبط دنگری از  
 نام رسم ، رمل بفتح اول و دوم راه رسم  
 سماب

۹۲- گنج محاسن نوالحسن بر بای ملکت اهر سر رس (۱)  
 جسم علوس بی وس (۲) جسم رسوس بی جا  
 سرانه دولت علی سلطان گسی را ولی (۳)  
 درگاه ملک و دین بی عس دول سمس مال (۴)  
 عمر رس به حوں عه راند هماد حیداس مند  
 بر عمر او عاسق اند بر دولت و عمر رس ارل  
 ۵۴۰ آن با سنده کس محال ار قول او در هیچ حال  
 آن ناک حوں آب رلال ار هر خطا و هر رلل (۵)  
 بر (۶) جسم کس مانع ورا بر عفو کس دافع ورا  
 فرمان برو حاصع ورا دهر و فاک بی مافعل (۷)  
 دارد باصل اندر بست حویان بهصل اندر ادب  
 سد و حردول رس سیم سد فملیه دین رس فدل

(۱) رس بهج اول و دوم طاب و رسمان کلف  
 (۲) وس بهج اول و دوم خواب سگس (۳)  
 ولی بهج اول سوسه و دوسه و بار و ناو  
 (۴) سمس ملل حورسد مردم (۵) رلل عسج  
 اول و دوم آهو و عیب و بعض (۶) بر محص  
 ۱۰۰ (۷) حاصع نکسر سوم سرو و فرمانبردار ،  
 بی ما فعل بی آکا، کاری نکند

۹۵ -- حوں محاس او محاسی به دند و نه نمد کسی  
 ۵۵۰ گرچه اربن دارد نسی حوں خرع کی باسد لعل (۱)  
 عالم همه معمور او موسی و اصلس طور او (۲)  
 اردور باند بور او حوں در سب آنس راس لعل (۳)  
 دسمن حو ناساه عجم نمدس در حاوب بهم  
 بر جسم او گردد رعم حوں نعل ده ساله نعل (۴)  
 فومی سئل (۵) کاندر جهان هسمد بر او دسمه یان  
 آمد کانرد در فراں گویند همی بل هم اصل (۶)

(۱) خرع نصح اول و سکون دوم مهره نسی  
 و سنگ نسی ، لعل نصح اول و دوم همام  
 لعلست که بصرو رب شعر بدن گونه آمده (۲)  
 طور نصح بل صم اول کوه و مخصوصا کوهی که  
 موسی سماحان بدان رف (۳) نعل نصح اول  
 و نصح دوم جمع نعل (۴) نعل نصح اول و سکون  
 دوم و سوم درد و نه مانده ، نعل نصح اول و  
 نصح دوم جمع نعل (۵) نصح اول و سکون دوم و  
 نصح سوم (۶) نصح جسم (۵) نعل نصح اول و  
 نصح نا کسر دوم نصح و دوم (۶) اشاره بدن  
 آنا اولنک کالانعام بل هم اصل

۹۴ - با حط او گاه دخط حطهای بن معله سخط (۱)

در کاعد ساهنس حط حو بنس در حیمی حیل (۲)

نامسات در گیل سیمه (۳) داشت در رآ سیمه

با در بار سیمه حرم عطارد کرده حل (۴)

( ۱ ) نقطه نیم اول و فتح دوم جمع

نقطه ، بن معله هجعت اس معله (نیم نیم) نام و در

معروف همد و فاهر و راضی حلقای بنی العباس که در

۲۷۲ ولادت نام و در ۱۰ سوال ۳۲۸ در

گدسه و نام اصلی او ابوعلی محمد بن علی بن حسن بن

معله بوده و در حوسو بنی سمار معروف بوده است ،

سقطه فتح اول و دوم چیر سوده و با حرو دور افکنده

( ۲ ) کاعد ساهی و بنی در کاعد سمار حوب

بوده است ، حال نیم اول و فتح دوم حاه و

روپوس و حوس (۳) سیمه در فعل سحن معنی

الک کردن و عربال کردن ( ۴ ) برنا نیم اول

و فتح دوم و سکون سوم مسدد هجعت اورسک و

هجعت سماره و هجعت برادران ، عطارد نیم اول

و کسر چهارم سماره بر ، حل نقطه اول گسردن



۹۷۔ گرمس مال دو نوم ساند جو مال (۱) نو نوم

اندر جمال نو نوم با سوی نورانم حمل

سوی دهستان (۲) نامه ای خواهم حورومی حامه ای

داده همسکن حامه ای آن نامه رارور بطل (۳)

۵۶۰ مال نوومی بسکنم بمع گروهی بر کند

در حان دهن افگند و اندر دل اها سرحل (۴)

ناسد خو بر حق دارم دارند واجب (۵) کارم

در دادن ادرارم بی معبد (۶) و فکرو حل

(۱) عبال نکسر اول روری حوار ،

عبال معقب عاله معنی صدقه ستان (۲) دهستان

حانی بردنك گرگان که لامعی از مردم آبخا

بود (۳) بطل بمع اول و دوم دامر و دلاور

و بهلوان (۴) رحل بمع اول و دوم باله

(۵) واجب دانسی معنی واجب دانستن اسب

(۶) ادرار نکسر اول بسنگانی و ماهوار و

حقوق و وطنه ، بمعید بمع اول و سکون دوم

و بمع سوم بمعید

۹۶ -- ناحواحه سوی روم سد بولاد رومی موم سد

بجایها معدوم سد به لای ماند و نه هیل (۱)

۵۵۵ ماند روان د کافس بازمد بخش نافس (۲)

دوان حواهر نافس ار وی بد سمان وحمل (۳)

ای اره ما عمی نری هم حون سر طان مسیری (۴)

ساند کمون گرمی خوری کاهد بهار بر امل (۵)

بردست گمیری ساعری در حام می ار کو بری (۶)

هر فطره او حوهری حرعه مر اورا باک رطل (۷)

(۱) لای و هیل بصم اول و دوم نام دوت که بس ار

اسلام در کما بوده و باربان می بر سینه اند (۲)

روان سکافس و بار مد بخش نافس یعنی حال

کندن و مدح اورا کفس (۳) دسیان بهج اول

حیل و مکر ، حیل یکسر اول و فتح دوم جمع

حیل (۴) سر طان بهج اول و دوم با سکون دوم

بصرو رب سحر روح خرحمک ، مسیری بصم اول

و فتح سوم سبار بر حسن (۵) امل بهج اول و

دوم آردو (۶) کو بر بهج اول و سکون دوم

و فتح سوم نام رودی در بهست که آب گوارا

دارد (۷) رطل بهج اول و سکون دوم با فتح

دوم بصرو رب سحر سمانا

۹۹. خانه خالصت در حصم ای صمم مسکس حال

۵۶۵ رای رامس کن و بدسرمی و ابو سگال (۱)

سرود برورود (۱) بوهمی دارم گوس

رود را رحمه (۳) زن و ربط را گوس سال

با بوآن رحمه همی آری ار رود (۴) برود

من همی گردم ار عسق بو ار حال بحال

با وصال بو مرا هسب سب و روز فراق

با فراق بو مرا هسب مه و سال وصال

رن گبرانم و نممس همی روز برور

خویم آرا و نممس همی سال سال

۵۷۰ خادم ار عم دلب آوردی و فرمائی صر

صر کردن بود ار من بحس حال مجال

داد گلزار مرا فریب بو رنگ برنج

داد باقوب مرا فریب گل رنگ سقال

(۱) رامس نکسر سوم عس و طرب و ساط ، سگال

امر ار سگالیدن بمعنی اندسا کردن (۲) رود

اسجا بمعنی نوعی ار سازسب (۳) رحمه بمعنی

اول رحمی که بسار برسد (۴) رو- اسجا بمعنی

روده و ره سازسب

۹۸ -- با همزه ادغام آورد در حرف اسماء (۱) آور  
 ادغام در لام آورد با حید و حه ارهل و بل  
 در کف بوند آب در ر دست اکسونی (۳) و  
 در سه مع که معروف در حر گاهی سریع و گد رمل  
 دست همه با مر همه (۵) باست همه با موفه  
 و همت همه با فلسفه انکوسه راهسب فل

(۱) ادغام نکسر اول در صرف و نحو  
 را یکی کردن با حرفی را بجای دیگری  
 گذاشتن ، اسماء نکسر اول همه با کسره را  
 بطریقی که حیدان محسوس باشد تلفظ کردن و  
 در آب درنگ نکردن ( ۲ ) هل علامت  
 اسمعاهم در زبان باری و بل علامت تا کند و بلکه  
 فارسی همتاسب (۳) اکسون نکسر بافتح اول  
 و سکون دوم دبای ماه فاجر (۴) مدع مدح  
 اول و سکون دوم و سوم گوس ، دحر مدح اول  
 و دوم و سریع مدح اول و رمل مدح اول و دوم  
 از اوران شعر باری و باری (۵) مرهعه تضم  
 اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم سمسری  
 که سه آن باریک و سنگ باشد (۶) سه مدح  
 اول و دوم کولی و سفاهت ، فل که ای

۱۰۱. با نیت (۱) دل و دین بود همی کردم صبر  
 صبر رف ارمین چون دم روان آمد هال (۲)  
 رآن آینه گون عارض و رآن عالیه دین حال (۳)  
 با حسب مرا عین و با حسب مرا حال  
 ۵۸۰ با دیدن آن روی سرد ار دل من سر  
 اندیشه آن حال سرد ار دل من حال  
 هر کو بحسب حال مرا بسد گویند  
 چه در کوی عمر و چه ای مفصل و مفصل (۴)  
 دردم همه ر آن درک بر بچهره که دارد  
 بالاس فوام (۵) الف و راف حم دال

(۱) نیت استجاء معنی ، م است (۲) هال ، ر ،  
 آرام (۳) آینه گون معنی سفید ، ک ، ر ،  
 عالیه گون سیاه ، رنگ عالیه (۴) ع ، ه ، ح ،  
 و سکون دوم و سوم همندسی ، ه ، د ،  
 مفصل بکسر اول و سکون دوم و ه ، ح ، ه ،  
 مفصل بکسر اول و سکون دوم ، س ، ا ، ر ، (۵)  
 فوام هج اول قد بلند و موروث

۱۰۰-رور و سب گردنم و بنام ر عم عسق همی  
 جسم رانده سده نمل و بن ار عم سده مال (۱)  
 بر من بنشس و بن آس بنسار ر دلم  
 حور گر کم بکمی کم کن ار آن کمرودلال  
 ناده سوری بنس آ ر که سد داد حنک  
 بر بط سعدی بنوار که سد فاحمه (۳) لال

۵۷۵ گر بنالائی ساند قدح ناده ده سات  
 کار بندود (۴) نکافور بروروی جمال  
 ناع ار فرغ گل همجو من ار فرغ بو  
 مابندو حال درس درد رفعمم و همال (۵)  
 ناع را گف حنس در طلب دوست محمد  
 مرع را گف که حننس ر عم نارمال

(۱) مال بی میان بهی (۲) دلال صبح اول  
 نار وعسوه (۳) سعدی بنم اول مسموب سعد  
 ناحمه سمرقند ، فاحمه بهری (۴) بندود متعقب  
 ساندود ار فعل اندودن بمعنی مالیدن بر روی چیزی  
 (۵) همال صبح اول درس و همنا و همانند

۱۰۳- ماه رمضان گرجه سردهست و مبارک

سی روز بود بوقت وقت او هر سال

۵۹۰ در خانه او سال سراسر رمضانست

با حشر بمحمد عمالاس سوال

دست بخم و بر کن و بردست دسی (۱) ده

و آنگاه سرورس برادر همی مال

---

کسب در حنی ربی عر او

سعد فاک دیر کس و رود مال (۲)

ماده یکی حذر بکردار بدر (۳)

بادن و گردن سنال هال

---

(۱) حو نهج اول و نیم دوم آب

دهان، نس نیم نادی کا س صدا ار کسی را آد

(۲) دیر کس از در و کس دس بمعنی آنچه

در رسد مسدد، رود مال از رود و بالمدب

آنچه رود مالد (۳) حذر نهج اول و سکون

دوم و سوم سر چهار ساله، بدر نهج اول و

سکون دوم و سوم ماه سب چهارده و ماه امام

۱۰۲۔ سنگس دل او همجو دعسی رح عاشق  
رنگس رح او همجو بد بادل اندال (۱)

---

خندس چه گرم ار عم معسوق در طلل (۲)

در روی زرد اسك حو در سمناید طل (۳)

۵۸۵ در حسم من بهاده بو گوئی حلی (۴) حوس

معسوق و آن حلی را کرد آب دنده حل

سمناید رلف و لاله بنا گوس اعسی

مهر سمنکوان در حو در بنا همیل

لاغر میان آن صمیم و راست فامس

رامس خلاف فامب و دد میان کفل

بده ر دهر خدمت سلطان و حواحه کوف

راهی در سب و صعب (۵) صعب و دد حیل

---

(۱) اندال بهج اول جمع بدل بکسر اول و سکون دوم

و سوم مردمان گرم و سرف (۲) طلل بهج اول

و دوم و برانه (۲) طل بهج اول شسم (۴)

حلی صم اول و کسر دوم جمع حلی بهج اول

و سکون دوم و سوم زبور و اراس (۵) صعب بهج

اول و دوم دسوار



۱۰۵- با هم روزه است مرا روی مه سپهر صام (۱)

۶۰۰ من خدا مانده ام اردند آن ماه صام

سجده‌ای که میان من و آن عالمه رلف

دینا بودی اکنون بر سواست و صام

بک رمان از آب او صبر نمودیم و کین

بک مهم صبر همی ناید کردن ناکام

بر او رفعه فرستادم و گفتم صما

گر همی داری نوسه ر بی روزه حرام

ر سلامی و کلاه می نمود ناری کم

که بمالاند روزه سلام و تکلام

۶۰۵ پاسخ آمد که بعدم ر دو نایند عبد

با مه روزه بسر ناید نایم سلام

ربحتم بر اسف (۲) پاسخ بار آب ارحم

ور می باب بر آن آب فرو سیم کام

(۱) صام یکسر اول روزه گرس (۲)

اسف بفتح اول و دوم عم و اندوه و درد

۱۰۴- به مرد سره و نعم به مرد جمله و جنگم  
 به سالارم به معلومم (۱) به سر بسم به سرهنگ  
 ۵۹۵ ندارم حر زبان حمیری ندانم حر ساکاری  
 جداوند عروس و سر و نحو و فصل و فرهنگ  
 حوسنگ سبب بس آید بسان ساعر و حامم  
 گرانی بند بس آید بسان بر خط و جنگم  
 سه سال اندر سفر بودم رضا داده بهر ریخی  
 ندارم بس ارس طواف به من ار آه و سنگم  
 یکی آئینه بودم حورده رنگ افاده در کجی  
 نوروس کردی و بردودی ارروی کرم رنگم  
 اگر رس بس بسیمم بگرگان اندرون روری  
 حو بار آدم حاسک گران بسکن سمالنگم (۲)

(۱) معلوم فتح اول و سکون دوم اسجا یعنی  
 ماهی و نامبردار است (۲) حاسک یکسر سوم و  
 سکون چهارم یک و یکس، سالک یکسر اول و  
 فتح چهارم و سکون پنجم استخوانک است و درک  
 آگوست

۱۰۷- حاصبت هندوان دارد هنگام حب (۱)

عادت حواریها گاه سراب و طعام (۲)

با یکم صد حروس بار مانند بهوس

با مردم سست حوت بمیدار گام گام (۳)

خود برود و رکتم چند برادرس ، بود

رفس او برمال رفس فررس مدام (۴)

---

۶۱۵ خورسند را حوس سست سد از حابت حاورعام

مدا سد اندر ناحیر در آسمن سب طلسم (۵)

آماس (۶) کرده حمک را حوس کرده دل سرنگ را

آهار داده سگ را از کسم سران بدم

---

(۱) هندو یکسر اول مردم هندوستان ،

حبت بسم اول و سکتون دوم و سوم حواب (۲)

سراب بفتح اول آسمانی و طعام بفتح اول

خوردنی و حورال (۳) گام از گام نهادن بمعنی

قدم برداشتن (۴) فررس بفتح اول و بر سرطرح

(۵) طلسم بضم اول و فتح دوم سبی که ماه در

ساخت (۶) آماس برآمدگی و ورم

۱۰۶۔ ارحمہ ہی کہ ارو ارح همی گمرد ارح (۱)

نامداری کہ ارو نام همی گمرد نام  
حاسد اورا دردست و عبا (۲) حاسد بحاسب

دسم اورا سمب و بلا سام بسام

نا بود حاسد او باد همیں اورا حاسب

نا بود دسم او باد همیں اورا سام

---

۶۱۰ دارد ا می رهی بر در (۳) راه و سمر

ار در آن کو بود نا بر اندر کسام (۴)

داسد حوں عابدان رور و سم اندر سجود

حلق مر اورا هگر دسمد اندر فنام (۵)

(۱) ارح بمع اول و کون دوم و مع معی ارد

و بها و کلمه ارحمید ارحمی ماده است (۲) عبا

مع اول ربح

(۳) اردر ادعا معی رای و از رای

آمده (۴) کسام بمع اول آرامگاه خانوار (۵)

نام بکسر اول اسنادی

۱۰۹- ریح خون گوئی ار کافور و راب ار هسك خوگان

برو ار برگ گل و رسم صافی (۱) ساحه میدان

بر برگ گل سرد میدان صافی سم بالوده (۲)

خو ار کافور باسد گوی و ار هسك سینه خوگان

خو دهر آمد نکوی اندر سود رو کوی سجاده

خو بسمند بهر اندر سود رو قصر لالسمان (۳)

۶۲۵ بدیده عمل را ریح و معارض ریح را راجب

بهمره حای را درد و سوسه درد را درمان

بجسم اندر جمال او بسکونی خود رسب مه

نگوش اندر حدیث او بسمرسی خو درس جان

سود حمدان رسادی جسم من خون روی او بسد

و گر روس بسند ناك زمان را بنده سود گریان

چه جسم بسب این گرسین کرده در سان رور و سب عاذب

بدارد طاف و وصل و ندارد طاف هجران

(۱) صافی باب و روس و صاف (۲) بالوده

ار فعل بالودن معنی صاف کردن و ناك کردن

(۳) لالسمان بکسر سوم و سکون چهارم معنی

لاله سمان معنی لاله رار



۱۱۱ - را دئی آسمان اودا کم اربلای حرسه (۱)  
 فراحای رمن اودا کم اربهای سادروان (۲)  
 در دگ وی در بگت حالک وحه سن حمنس آس  
 سناپ او نه مات دیو و حمنس حمنس نعمان (۳)  
 همورا اندر سربس اربان رگت اربسرمای روم اودا  
 بهد اندر سراو سبی ار گرها سود حوسان  
 کپی اربسم او در آب حمنس بهاوی هاهی  
 گپی اربرق وی نر حرح ربحه سمنه سربطان  
 ۶۴۰ بگردی رحنس را رنسم حطر (۴) گرسراودیدی  
 به عرسند بررا برور و به سربگت را نعمان (۵)

(۱) حرسه بهج اول و سکون دوم و صم  
 سوم و سکون چهارم و کسر بهج مرکب از حر  
 و سه حابی که میان آن بلند و دوسوس سبب باشد  
 (۲) سادروان بهج سوم و سکون چهارم برده  
 درگت و سربانده (۳) میان بهج اول و سکون  
 دوم هار بلند و در سب و اردها (۴) رحنس بهج  
 اول و سکون سوم و سوم نام است رسم ، حطر  
 کردن بهی اهمیت دادن (۵) سندر نام است  
 سربو برور و سربگت نام است نعمان بن سندر  
 بادشاه حره

۱۱۰- بحرع اندر عقیقه سب اءك خوئس در میان او  
عقیقه دینده ای هر کز که ناسد حرع او را کل  
۶۳۰- دینارم نای هجر و نای و ناس اربی آرا (۱)

که آرد وصل او حوئ هجر او حادراهمی بقصار  
هراوان گردد اء عاب که عاب گردد ارفاب  
روان ارفاب سادی حیان کر عاب احرا  
کم با وصل و هجران صر حیدایی که سواد  
که ناسد صر در آغار رهر و بوس در بابان  
به وصل و هجر آن ب خدمت حواحه عمید آمد  
که اندر سادی و اندوه صر اروی دمی سواد  
ربوئ خوئس گردانم سمیدی (۲) را که سم او  
ربوئ خوئس گرداند فلك را حوئ سود حصار  
۶۳۵- بر آخور بر گران سحصى که که ناسد حوئ اودره  
براه اندر سبك سیری<sup>۳</sup> که مه ناسر او کموان<sup>۴</sup>

(۱) اربی آرا یعنی بدان چپ و بدان سب  
(۲) سبب بفتح اول و دوم و سکون سوم است  
رزدنگ (۳) سبك سیر آنکه در رتب سبك  
ناسد (۴) کموان سکر اول سواره رحل



۱۱۳- به مدد حلق هر گز در گه وی حالی ار در این  
 ساد حلق هر گز حائ وی حالی ار مپمان  
 بجای سرمه<sup>۱</sup> گوئی سرم کردش دانه در دیده  
 بجای سرمه گوئی حمام داند مادر ار دمان  
 ۶۵۰- بگره سبب او شد سکه به باروی فقه  
 دست - سره او د رانده گردن حدلان (۱)  
 حور برم او رسید ر موله کر گاه در گاش  
 شود در بروی رین به و حبه ار درش ایوان  
 گذارد مهر و مدد حور رین دسر د او  
 بروم اندر سرفه صر د ح اندر دل حانان  
 حمان بوسه رور دار حمان بساط او (۲)  
 که بوسه عاشق سمار رانی و عارض حانان  
 شد ارشش نامدار اندر چپانشش حمر را وارث  
 که حر باوی سمانی با کس این ششش حمر در گمان (۳)

---

۱ - حدلان - اول روی ر گردانی و باوای

۲ - دار عج اول و سکون دوم مدد سر کس و گردن

کسر، بساط - راول هر چه روی رین - گ - ر د - ۳ - گمان

بکر اول حمان و رور کار

۱۱۲ - کم زبر سمک داس گران راهی که میسود

دروحر بعرة - رویدای عول گوس الحان  
هوای او نه ورد مرع را حون گسب نموده (۱)  
رمن او نگردد مرد را حون برسد از نار ان  
نوف کردن اندروی ندارد کس مکر حادو  
محاور بودن اندروی ندارد کس مگر سلطان  
سوم نادر گه آن حواحه ای گرفت و داس سد  
که مال مات احمد جمال دولت سلطان

۶۴۵ عمید ممالک بو نصره مصر را آنکه از هولس

حر بر برم گردد برین بد حواه حون سوهان  
دهد بر سر بر فرمان و بر میل دمان طاع  
گران نگراند (۲) از طاع و ر آن گر بردار فرمان  
سمع هندی و گر گر اسان باره آرد (۳)

یکی را بر کمند ناحن یکی را بر کمند دندان

(۱) نموده بمع اول و سکون دوم از  
فعل نمیدن معنی سسار گرم کردن (۲) گراند  
از فعل گرانیدن و گرانیدن بمعنی سر سجدان  
و روی بر گردانیدن بمع (۳) باره آرد بمعنی دوباره  
براه آورد

۱۱۵- ملک نر خدمش عاسق حوم نر خدمت حسرو  
 ملک نر مدحش واله (۱) حوم نر مدح سلطان  
 اگر بندگه بحشش ورا بحسده طائی (۲)  
 و گردانده کوشش ورا کوشده ابران (۳)  
 یکی گویند رهی (۴) حواحه ندن سرب بود مردی  
 یکی گویند رهی مهر ندن گونه بود احسان  
 گران رها که با سجده بحسده سجده (۵) بحشش  
 حربه سنگ با نسبی و درناکفه مبران (۶)  
 ۶۶۵ خطا و سره و روش درو الفاظ و معنی ها  
 چو دربار یکی اسکندر بر آف حشمة حیوان (۷)  
 ولم در دسب او ماهیست اندر بحر پنداری  
 اگر درین بود ماهی و داشت بحر در افسان (۸)

- 
- ۱ - واله بکسر سوم برشان و سرگردان ۲ - مراد
  - ۳ - مراد از کوشده
  - ۴ - رهی محفف رهای بمعنی آفرین
  - ۵ - سجده بهج اول و سکون دوم و کسر سوم محفف
  - ۶ - سجده و اینجا سجده بمعنی وزن کرده و کشیده است
  - ۷ - مبران برار و ۷ - حشمة حیوان حشمة آبرنگی
  - ۸ - در افسان مروار و افسان و مروارند بار

۱۱۴- وفای اندر ح و فرهنگ سلم و فر افریدن  
 ۶۵۵- ریان رال و سپه سام و دسب رسم دسان  
 دماهی در سرای او شود آزاد صد بنده  
 بروری ارباس او شود دوشده صد عریان (۱)  
 بهر گز لا حرم (۲) بدر گش بینی یکی بنده  
 بهر گز لا حرم بر نشانی حامه حلقان (۳)  
 بود در روصه (۴) دانش هممنه فصل او سوس  
 بود بر نامه حکم هممنه نام او عموان  
 چو حشم آردار و بران شود آباد افسمی (۵)  
 حور حم آرد ندو آباد گردد کشور و بران  
 هزاران صاحب و دربان مرار و رورش بنده  
 ۶۶۰- به حاجب بر دروی رور مهمان بود و بنده دربان

---

۱- عریان بسم اول برهه ۲- لا حرم ۳- ح سوم و  
 چهارم الیه و قطعاً و بی سبک ۳- حلقان بسم اول کهنه  
 ۴- روصه بفتح اول و سکون دوم و ۵- ح سوم مرعراز  
 و کلاه و گلسان ۵- اقام بکسر اول و سکون دوم  
 هفت بک سطح دوم ۶- حاجب بکسر سوم برده دار

۱۱۷- رید، روه، حر و بی، ار صد و کر، هر مس (۱)  
 رگه مار، روه، حر و بی، ار صد و حکمت، لعمان (۲)  
 هر خاودانی کرد، سمان این، ملک، ما، نو  
 سراسر، سکی، احرام (۳)، گر، سکی، د، سمان  
 در مدح، عماد الملک، عماد الدین  
 ابو نصر

چه دین، سیرین، گوئی، ر، برگس و سیرین،  
 که، باغ و ده، این، سیرین، ر، هر دو، ان (۲)، سیرین  
 ۶۷۵ سار، کفه (۵)، سیرده، است، معدن، برگس  
 دست، ریگس، داده، است، سکی، د، رین  
 سیرده، ریج، سکی، هم، حون، دل، ورماد  
 دینده، نار، دکی، هم، حون، ریج، سیرین

۱ - هر مس، سیر، اول و سیر، دوم و دیر، سیر، با، حکمتی  
 او، حکمتی، یونانی، اسکندر، ۲ - امار، سیر، اول و  
 سیر، دوم، ۱ - حکمتی، ار، با، دین، او، اسلام  
 ۳ - احرام، - حج، اول و سیر، دوم، جمع، حرم، سیر  
 اول و - سیر، دوم و سیر، حرمی، که، حرمی، داسه، باشد  
 ۴ - هر دو، ان، جمع، هر دو، ۵ - کفه، ریج، اول و سیر  
 دوم، شکافه

۱۱۶- بود در خانه در پیش ماوی (۱) خون بود همه  
 که در وادی سمن دمانا خون بود و مطان (۲)  
 دل مؤمن ارو شادا و رو و هگس دل کافر  
 زهر آدکه هسب اورا سرار کفر و برار ایمان (۳)  
 بساں روں مسان همه شه رس او کج  
 و لک فعل هسداران کمد در بار او (۴)  
 ۶۷۰- الا ای فعل نو و پرست دیوان (۵) خواهر دی  
 رنکو و رسم ای نو موسیخ (۶) سر سر دیوان  
 تماش (۷) رادهد فوب همی انصاف نو هر کو  
 بسند عدل نو گوید که آمد بار نوشروان

۱- ماوی هیچ اول خانه و خانه گاه ۲- وادی ارجا  
 یعنی داهست، مانا یعنی راه دی، مطان هیچ اول  
 و سکون دوم بنادر و در خانه درین ماوی دارد می  
 در فلند در دست و درین بنادر سود رصعه کاغذ  
 که وادی سمن است راه مرود ۳- اورا سرار کفر  
 و برار ایمان یعنی سرآزار مرکب ساه و بر آن سده  
 است ۴- بساں بصم ازل و سکون دوم ساحمان ۵-  
 دیوان ارجا یعنی کماست ۶- موسیخ بصم اول و هیچ  
 دوم و سوم محددا ارجا یعنی آراسه است ۷- تماش  
 هیچ اول و صم چهارم دمیدن روحی در بدن دیگر

۱۱۹- چورر و بمل شده باع ررد و آب کمود

چوسیم و سرب شده که سپید و دشب سمن (۱)

۶۸۵ بسان ررس قمدیل (۲) بردر حب بریح

هماس کرده بهان بر فمائه سمن

و گنده روسی حوسس بر ابر هوا

برده برگی حوسس نابر رمن

بکاس رور حو ریح بن عمدا الملت

فرود شب چو بساط دل عماد الدین

امس حان ملوک چهان ابو نصر آن

که دهن و سرش خوشد بر دسار و سمن

به رور بحس او دارد ایج (۳) گنج قرار

به رور کوسس او باشد ایج حص حص (۴)

۶۹۰ هزار ساه بود رور نرم بر نك تحب

هزار سمر بود رور نرم در نك رن

---

۱ - سمن بهج اول قرنه و چرب اما در این شعر معنی

همی دهد و معلوم است این کلمه در اصل چه بوده ۲ - قمدیل

بهج اول و سکون دوم حراء - ۳ - ایج همان هج است

۴ - حص بکسر اول و سکون دوم ناره و ناروودز

حصین بهج اول اسوار

۱۱۸- ددار بفسنه لب حوی بر بگس کمود  
 ورو دمسکک همه حوسار بود عجز (۱)  
 کمار حوی تهی مانده از بگس کمود  
 میان حوی شده آب چون کمود بگس  
 حو کوهسار نمودی هوا ردمه (۲) سر  
 چمن بستنری ورد داده دمه حسن  
 ۶۸۰ رباع معسوق آبی (۳) گرمه بوی و ممال  
 رروی عاشق برده تریح وردی و حسن  
 درست گوئی کر بار برد سبب آسب  
 درست گوئی با سبب بار دارد کس  
 ر رحم (۴) بار رح سبب گسه حون آلود  
 رکس سبب دل بار گشه حون آگس (۵)  
 بسبب ورد و بر آن بمطهرای سرح بگر  
 حواشات حودس بر روی عاشق مسکس

---

۱ عجز روح اول سرشته ۲ دمه معصوم دماه که  
 همان دنیا باشد ۳ - آبی به و تهی ۴ - رحم ارجا  
 معنی صریح است ۵ - حون آگس حون گره



۱۲- هواش بر دل دانا جو سکه در دینار  
 روان با آن که سعاد حو سگس (۱)  
 ساره را همه رادی (۲) کند که س نعم  
 رماءه را همه سادی کند دلس باعس (۳)  
 حردس موس حاسب و فصل موس دل  
 وفاس همسر (۴) عهرست و حرد همردن  
 ۷۰ ر سجده ملک (۵) بش بحس اد رهسب  
 همه بساط برار شکل روی و بش حس (۶)  
 پامگ و شر جو نام حدنگ او سموبد  
 بلنگ لمگ دهاند بجای شمر عرس (۷)

۱- جامه از جامه ای سوراخ کردست ، سکن  
 مکر اول و سکون دوم مسدود کرد ۲ رادی حوامردی  
 ۳- بهن بهج اول باد داس و بهماندن ۴- همسر  
 از هم و برمی برار و همدوس و هم بهلو ۵- ملک  
 بهج اول و سکون دوم بهج فارسی ملک بادشاهان  
 ۶- حن بهج اول بهشای ۷- عرس بهج اول بهشه  
 و حایگاه سیر و کهمار و گرگ و مار و سوسمار و  
 حر آن

۱۲۰- موافقان را کلکس بدان آب حموة

مخالقان را نمس حو آر بررس (۱)

به باسجاوب او همج دسب رنجورسب

به باسعارب او همج نمده اسب خربس (۲)

چورسم او دسائی شوی نموده سبای (۳)

حومهر او بگرسی شوی نموده گربس (۴)

ارابر و دربا دسب ودانش گذشبه بخود

فاس هر دو ممکن با دس بدانای همس (۵)

۶۹۵ ارآن دو خلق نموح و بهس (۶) عربی سوبد

ورس دو حلق توانگر سوده روح و بهس

بخدمش بس آرادگان هممسه روان

بمدحش دل فرادگان هممسه رهس (۷)

---

۱ - آدر بررس نام یکی از آسکده های زرگت

ایران در زمان ساسانیان ۲ - خربس بمعنی اول عکس

و اندوهگس ۳ - سوده سبای کسی که مردم سوده را

بستاند ۴ - سوده گربس کسی که مردم سوده را برگرداند

۵ - همس در زبان فارسی علامت یمه و ناکند اسب

۶ - همس در زبان باری بمعنی سلاسل ۷ - رهس بمعنی

اول گروگان

- ۱۲۳- ابا بمردی با ازدها و شمر عدیل (۱)  
 و یا برادی با آفتاب و ابن فرس (۲)  
 بها ندارد بش میان (۳) بو درنا  
 پدید نابد بمس میان بو همس (۴)  
 ۷۱۰ نگاه بظلم میان بو بحر در همس (۵)  
 نگاه بر ریان تو ابن در همس (۶)  
 اگرچه باسبب است از سرف سوریها (۷)  
 سام بو شرف آرد هج در باس  
 رهی (۸) بظلم شرف کرده قصه محاسن تو  
 که خلق را شرفی و رمانه را برمس (۹)

- ۱ عدیل هج اول برابر و همانند ۲ فرس هج اول  
 بسه و هج و غیر ۳ میان هج اول سرانگشت  
 ۴ - میان کلاک و ل آهی که شک را بدان شکامد  
 ۵ در هم اول و سکون دوم مسدود میرواند ۶ هم  
 هج اول اینجا بمعنی نگاه و یکسانست ۶ - میان هج  
 اول گراستها ۷ - سورت هج سوم هر يك از هجهای  
 در آن ۸ رهی هج اول بنده و حاکم ۹ - ریس  
 هج اول آرایش و دیور

۱۲۲- فصل کرد خداوند طمع او به ر -  
 ر خود کرد جهاندار دست او به رطس )  
 ارو بهور باشد ر حصم حاسد -  
 ر شر دندان باشد ر عرم وریگ (۲) سر  
 بجای (۳) طلعب او سره آفتاب ر  
 بسش همب او بسب آسمان برین )  
 ۷۰۵ تن مخالف او کرد آسمان خو که  
 بحان دشمن او بر جهان گشاده که  
 بدوسان برارو مرعوا بود مروا )  
 بدشهمان برارو آفرین شود بهر  
 سیجای حواحه عماست و آن خلق -  
 عطای خلق گماست و آن حواحه به

---

۱ - طس حاك و گل ۲ عرم بصم اول و سکون  
 گو سمد کوهی ، ریگ بهج اول و سکون دوم  
 کوهی و گاودسی ۳ بجای اینجا یعنی در مقابل  
 در برابر و در بیس ۴ - برین بهج اول بالائی و بالا  
 ۵ مرعوا بصم با بهج اول و سکون دوم و -  
 فال بد و مروا بهج با بصم اول و سکون دوم  
 بیک و آفرین

۱۲۵- بك ءوم را ربارك (۱) برداشيد تاج

۷۲۰ بك قوم را حواهر بسيد درحسن

كم گسب روشني و فزون گسب درگي

درام حام - ره سد و ديو در امن (۲)

اندوده چهره گهي طمس را بار در

آن کو بچهل گسب بود بار نه رطس

هبر از چهارمين فلك اندر فداد سب

سبب و ضعف گسب بدر بای همه ن

كهي كمند جان بختا كبر اندرون

امن ر بهر فردا آس همي دفس (۲)

---

۱ - بارك مع سوم نالای سر و مان سر ۲ - سام

نكي از بران روح كه سامان مردم سهد وسندو

م- سوند و حام سر ديگر وي كه حامان مرد صياه

وسب را دو سب كد ، امن مع اول با وفا و

طرف اعطاء انجا اشاره هر ل اس- ۳ - دس مع

اول بوسنده و سپان و در حاك كرده

۱۲۴- شریف محاسن نو دند و خوب طلعت نو

شریف گیس سرد جهان با آن تمکین

دیحالین نو دمار است حال من درور

بطالت نو دمر و حب جسم گیمی من

۷۱۵ نامیده است که فرماده من با درود

که هست مهر بواس من و مدح تو آتش

همیشه با دهمد کس داج سمری

همیشه با نهر و سد بخار کس سمری

جو خار دانا دین درور دین نو

مدام عین عدو باج و آن نو سمری

حجبه داذ فرجیده عنبروره گسای (۱)

بحر می نگداری هرار عید حسن

در مدح نظام الملک ابو علی حسن

رضی الله عنهما

چون برواک کرم هر بر (۲) سیاه حسن

آورد شاه ریگت برون لیکر از کهن

۱ عید روره گسای عید نظر که در آن روره بکره

۲ - هرست بهج اول گریز و هر بگریز گریز

۱۲۷- رآن گونه گونه صورت آمده می سگفت

۷۳۰ کافرود اربعین عددش خمس اربعین (۱)

گاو (۲) اسباده کان رمرود ورامکان

شیر (۳) اسباده فمه همما ورا عربین

به جای آنکه گاورود شیر را سروی (۴)

به نم آنکه شیر گزد گاورا سربین

چون موی حورعین (۵) شب و ماه بواندرو

چون موی بند (۶) رربین بر موی حورعین

پروین رحد شام و سپهر ار حد نمین

اس روی سوی آن کرد آن روی سوی اس

---

۱ - اربعین بهج اول و سکون دوم و هج سوم ابجا

یعنی حله است و خمس اربعین بهی بهج چله ۲ - گاو

ابجا اشاره برح ثور است ۳ - شیر ابجا اشاره

برح اسد است ۴ - سروی بم اول شاح ۵ - حورعین

بدان ساء چشم (حور جمع احور و حور است)

۶ - موی بند همراهی که موی سر را بدان بندند

۱۲۶- ار شخص (۱) ددو جسم دلبران پرار حمال  
 ۷۲۵ رربانگ عول گوش سرگان پرار طس (۲)  
 ماربد اسطفشاب (۳) گمفی همه سماه  
 دود آحسمجان گمفی همه لعس (۴)  
 کردم سوی رمس و سوی آسمان نگاه  
 با گرددم مگر صفت هردواں رس  
 بود آسمان حو حلقه انگستری بوصف  
 مانده نگس نمایاں اندرون رمس  
 پیروره رنگ حلقه انگستری که دد  
 کاندر میان اور حماه (۵) بود نگس؛

---

۱ - شخص روح اول و سکون دوم و سوم اجناسعی س  
 و پیکر اندامت ۲ - سترک بصم اول و س و دوم  
 و سوم سکون و چهارم درشت و سوم و سار دررگ  
 طس روح اول با سگی که در گوش سجده ۳ - اسطفشاب  
 بصم اول و سکون دوم و بصم سوم و چهارم و سکون  
 بصم مشدد جمع اسطفس عناصر اجسمس ۴ - آحشع  
 سکون دوم هرک از عناصر چهارگانه، لعس روح اول  
 برس کرده ۵ - حماه بصم اول و روح چهارم از  
 حم و آهن سگت صحت سیاه سرخی مایل



۱۲۹- از رلف برده حسن و فگنده بر ابروان  
 ۷۴۰ رآن سسر که بودی در رلفکاش حسن  
 با روی خوش کرد بچنگ از عا همانك  
 همگام لہو کردی با چنگ رامس (۱)  
 كه لام را گسب همی ابر الف (۲)  
 كه مم را بچسب كراهه همی بسس (۳)  
 حوں ابر گشبه دده و نا ابر بر شده  
 ار عم مرا حروس و بگاز مرا این (۴)  
 من حوں دماہ بسرس بت رشنه رعهران  
 او حوں دماہ دمسان بك دسمه ناسمین  
 ۷۴۵ گشسم دور عافیت از بك دگر بدر  
 مر هر دو را دریده گردان و آسس

---

۱ - رامس سکوں دو نام ساروں معرود دراز  
 حروس برور ۲ - لام را ابر الف گسب یعنی گوان  
 خود را برودش رسان کرد ۳ - کراهه ممه رامس  
 حب یعنی اب را كه کراهه دهاں باشد بدندان كه  
 سن ناسد گوب ۴ - امن بهج اول دله

۱۲۸-سمین فیمه سامی نگرفته در شمال (۱)  
 ۷۳۵ ریس مدح نمایی (۲) نگرفته در سم  
 حواهد خوردگی ی هردو بهم (۳) شراد  
 گر آسمان کمدهاں نک بارگی (۴) قربر  
 گردان سب دیش همه شب بر آسمان  
 چون در سده سوار ماوردگاه (۵) کیر  
 چون کرد بازگوه (۶) فاک رین اودراس  
 من حواسم لگام (۷) و بهادم براس رین  
 آمد بر من آنکه سب کس و ندند  
 سروی حواو دهانه (۸) و لعمی بحس

---

۱ - شامی سواره ریس ، شمال مدح اول اجماعی  
 طرف چپ است ۲ - نمایی سواره سول ۳ - بهم  
 معنی ناهم ۴ نک بارگی معنی یکباره و یکباره  
 ۵ - ماوردگاه مدح سوم و سکون چهارم و بهم  
 میدان حکم ۶ بازگوه وارون و واژگون ۷-  
 لگام بهم اول دهانه است ۸ - عاتر سکون سوم و  
 مدح چهارم نام سهری از ترکستان که سروآراد و مشک  
 و مردم آن برنامی معروف بوده اند

۱۳۱- ناك دست من همور بچمنده ر حسن گلی  
 آن دست دنگرم بمن گسسه لاله حسن (۱)  
 بالای بار دند همان حشم من همور  
 کامدر قصر حواجه بگوس من آفرین  
 نمرین دوست داشته ار گوش من همور  
 کامد ندا ر کنواں کانواں حواجه بین  
 ۷۵۵ فجر جهان وریر شهبشاه ابو علی  
 حسن هدی حسن رصی میر مؤمنس (۲)

---

در مدح ابو شجاع البارسلان

برهان امیرالمومنین

ملك را شاهنشاه و سلطان حسن ناند چین  
 گه بهب او دمصر و گه ساه او چین

---

۱ - لاله - حسن آنکه گل لاله بچیده ۲ - هدی

نصم راه راست ، رصی امیر المومنین لقبی که نظام -

الملك از خلع گرفته بود

۱۳۰- او رفب سوي روصه ومن سوي ناديه (۱)  
 او در بالای قروف و من در عیای دین  
 پیش بلند کوهی کردم مکان خویش  
 کاند گه سبق ( ۲ ) حور کوه بلند هیں  
 چون بر شدم بمسش گهی ر بهر مدح  
 هیں را حدای گف برو بر شتاب هیں (۳)  
 دشت ار دریده شران چون رور عمد پر  
 ار گوسفند و گاو سارار و نارگس (۴)  
 ۷۵۰ من همچو اردهای خداوند صولجان (۵)  
 حسیه گه شکار خداوند بوسیس  
 ره گرچه دور بود و کمر هاش بیمناک  
 شح گرچه خشک بود و قمر هاش مسکین (۶)

---

۱ - نادیه ، میانان حای چادر شان ۲ - سبق ، صبح  
 اول و دوم شرافتادن و بمشی حسن و گرو بردن  
 ۳ - هیں ، ناسکی که برای راندن سرور بر آورند ۴ -  
 نارگس ، آتش خورده ان شهر ۵ - صولجان ، سکون سوم چوگان  
 ۶ - مستکین ، بزم اول و سکون دوم و صبح سوم  
 سرافتاده و سر شکسته

۱۳۳- آنکه آمد حوین و کوهستان بمر و اندر سلاح

رفته با عم را بفرمان بدر باشد معین  
لشکری را بی عدد بشکست و آراشکری بکشت  
شرره شمرا بی که پیش اسمسان بودی عریین  
آنکه حوین سوی بخارا برد لشکر در فتاد  
حسان (۱) را در سر او خانه فریاد و انس  
۷۶۵ این همی رس را گمان برد از بهمن بمر است  
و آن همی برد اسب را و هم از هر اسب رس  
آنکه ببارده همور او دست را سوی کمان  
بامده برون همور او را علامان از کمان  
شد فیلس (۲) بی روان از بهمن او کی شود  
بی روان مری حسان الا رساطانی چمن ؟  
گرد فسطاطین کیندر آه همی دیوار رسب (۳)  
آنکه او آهین شود با دولت این شاد طین

---

۱ - حسان نام حاندان رسب از پادشاهان برك كه در  
ماوراءالنهر حكمرانی و پادشاهی داشته اند ۲ - قلمش  
بصم اول و دوم و سكون سوم و هج چهارم نام یکی از  
شاهزادگان سلجوقی كه مدعی پادشاهی آلپ ارسلان بود  
و در جنگ با او كشته شد ۳ - دیوار است مركب از  
دیوار و سن برج و باروی شهر و قلعه

۱۳۲ - ارحد عرشمش لشکر تا حد انطاکنه (۱)

ارحد درعاش موکب تا حد واردین (۲)

درحپان اندون کدما من شاه حر کهف الانام (۳)

بوشجاع الب ارسلان برهان میرالمؤمنین (۴)

آنکه حو اول بشارت داد بحد اورا و گف

باح عر بر سر نه و بر کرسی دولت نشین

۷۶۰ هجست او بر دل شاهان فگند ایرد حیانک

این بدان نامه همی کرد ارنهست و آن بدین

کامد آن صاحبقران امسال بیداری دروم

خود بسا حیح دور کرد اندر (۵) قرین را از قرین

---

۱ - عرین بهج اول و سکون دوم شهر معروفی در

اعماستان ، انطاکنه بهج اول و سکون دوم و کسر

پنجم شهر معروفی در آسیای صغر که اناک در خاک

تر که است ۲ - درعان بهج اول و سکون دوم شهری

بوده اس در کنار حیحون در سرحد حوارم و واردین

سکون سوم شهری در جنوب مابارقن و آمد و در

شمال دارا و صمدین که امروز در خاک بر که است

۳ - کهف بهج اول و سکون دوم و سوم ساهنگام ،

انام بهج اول بروردگان ۴ - برهان میرالمؤمنین

که آلپ ارسلان از حمله گرفته بود ۵ - باحیح بهج سوم

و سکون چهارم بر دین ، اندر بعضی اناک و اسعا

۱۳۵- و آنکه در مصر از بهشت بمعنیر او عرب (۱)  
 حوس دلماسب اوی اردرد دلزارو حوس  
 ۷۷۵ گرسر بر (۲) دحب حوش او را نگوس آبدرد  
 طس که هسب او هر کماں شاه گمی رارهن  
 آنکه صافی کرد عدل او چهاں ار حورو طلم  
 هم بر آنگونه که در معسر بود حلد (۳) برین  
 نور او نابد عدل او کجا نارد (۴) گرف  
 گاه به حیر آهوان را حرد سموری (۵) سرین؟  
 قرب حمار اگر خواهی که بسی سرد ر  
 دیر سلطان عالم سمند سادات (۶) بس  
 آفرین بر باروی او ناز و بر شمشمیر او  
 کس یکی حرب آفرین و آن دگر سه چرا آفرین (۷)

---

۱- عرب، آوای که در زبان های و فارسی نوربران  
 مصر دانه ۱۲ - صر بر مع اول ناک حامه و ناردو  
 چرهای دیگر ۳ - حلد بمع اول و سکون دوم و سوم  
 بهسب ۴ - ارد از فعل نارسر بمعنای نازا داسر ۵ -  
 دستوری مع اول احداث و رصص ۶ - سمند مع اول و  
 کسر دوم مشدد مر کرده و سرور و حاد و دوسادات  
 جمع آن ۷ - سحر آفرین از معزو آفریدن حاد و گرسر

۱۳۴. آنکه چون کردار سوی مسئله در حواریم (۱) رو،

دولت او را بر سار و بصره او را بر رمی  
۷۷۰ گه رمی را از سباسب رد همی بر آسمان  
گه همی رد از شجاعت آسمان را بر رمی  
با مسئله عجم کرد آن رمی را بخون  
کاسمان او را بطوفان کرد بنواید عجم  
آنکه نگرفت او در اسبجر (۲) بی مکار و جنگ  
ما گرفته کس مر او را در جهان در همی حین  
کرد حالی تمع او از حد شمار و وسا (۳)  
قلعهای نایدار و حادوان سپهنگین (۴)

۱ مسئله بهج اول و سکون دوم و بهج سوم و  
کسر چهارم میشود نام حائمی بوده اسب بر دنگ مرو  
واند خود ۲ - اسبجر با اسبطر با اسبطر بکسر  
اول و سکون دوم و بهج سوم و سکون چهارم و  
پنجم شهر معروف پای بهج هجده شمان و ساسانان  
که در شمال بهج حشمت و با ورن هم آباد بوده  
اسب ۳ - ساسا بهج اول شهری در فارس در ۱۴۶  
کیلومتری شراد ۴ سپهنگین بهج اول و سکون دوم  
و سوم هراسانگیر و سپهانگیر



۱۳۶- برگردی زو دینار ؛ آری اندر دین و ر  
 بونه آن شاهی که دینار آیدت بهر دین  
 لعنتانی لشکر بو آورد از روم اسیر  
 رلفشان همه حوین به مشهور و بسان حوین با سمن  
 حامه رومی فروشد ده دیناگی هر سال (۱)  
 برده گرخی فروشد صد دینایی هر یکس (۲)  
 ۷۹۰ با گه آید عید و آید گاه نوروز و بود  
 عره شوال این آن اور مرد فرودن (۳)  
 کین گردون ناد با آن کو ندارد با نومهر  
 مهر کموان ناد با آن کو ندارد با نو کس  
 سادری شمس مرزن بدخواه کس مهان نوار  
 ناده حور سوسمان دینار ده گوهر گرس

---

۱ - سال هج اول نام برخی از پادشاهان ترك ۲ يكس  
 يكی از نامهای امرا و پادشاهان ترك ۳ اور مرد  
 سكون سوم و هج چهارم و سكون هجم و ششم نام  
 نادر روز از همراه ارايي و فرودن هج اول و  
 سكون دوم و هج سوم معصوم فرودن و این قصیده  
 را لایق در سال ۴۳۹ گزیده که عر شوال با هج ن  
 فرود فرودن برابر بوده است

۱۳۶- گر سلیمان داشت ای خسرو بگس، داری تود  
 ۷۸۰- تمع داد انرد برا محجر، سلیمان را نگ  
 گر بگس از بیع به نوبی بیمگندی بست  
 مر سلیمان را راجب در عما دیو لغ  
 فیصر کاهر که گوید روم را هستم ملا  
 در مکان و مر بست هستم که و بسکه مکس (۱)  
 گر حمر باند که سلطان ار مر بد آمد بخوی (۲)  
 رهر گردد در دهانش از سم سلطان انگسر  
 داس در ربر بر اهن صلب او راجه سو  
 گویا گرد دل او فوب حنگش بر  
 ۷۸۵- تا بهد داع حسمش مر کب سلطان رعا  
 در هریمت بر قفا نادر عربت (۳) بر حمر  
 گیری ای شاه جهان امسال روم و بهگس  
 ناح ررس از سر فیصر بگرر آهسر

---

۱- مکن بهج اول اسوار و بارها ۲- مرید و  
 اول و دوم و سکون سوم و چهارم و خوی بضم او  
 و سکون دوم و سوم دوشهر معروف آذربایجان  
 ۳- عربت بهج اول بکار بسند ابدشه

۱- به در سمان سکفه گل بهر گل لاله نایل  
 نصر و نصره (۱) و علعل فگنده راع درستان  
 ۸ شده در راع هر باغی درنگ چرخ هر راعی  
 پرارماع آب هر راعی حومع (۲) نره بی باران  
 دجای لاله دره مجلس کمون در گس بود مونس  
 درنگ و بوی ناک در گس به ارضه لاله نعمان (۳)  
 بود بار و بار ارا کمون یکی در رکی در حون  
 که حومع سبای عجمه اکنون بو گوئی سکل اس و آن  
 اگر سماح در دج بو ندیدی سوی سمان رو  
 رهن د سبه آن د سو همه باشرخ و با درهان  
 بگردار دلسه لانی (۴) رخ او حون گاستانی  
 که دارد خرد سمانی فسرده سیر در سمان  
 ۱ مخطط (۵) سب را درین برار حومع سب به راهن  
 برو حون صرب سورن سمان صرب سمان

مره پنج اول و سکون دوم و دج سوم ناک  
 و - - - - - ۲ - ماع نوعی از مرغای سباه و مع ارا  
 لاله سمان صمون لاله سرح مره در اکه نعمان  
 ۱ حوست ۲ - دلسه بکسر اول و دج دوم و  
 ن سوم و رکب از دل و سماندن معنی دلربا و - - -  
 مخطط مع اول و دج دوم و سوم مشدد عطه دارک - - -

۱۳۸- گاہ کوشس (۱) بر دلائی حملہ بر خون پسل و شہر  
 گاہ رامس بانتائی بادہ حور چوں حور عین  
 سال و مہ در گوش دشمن علعل بر کان تو  
 روز و شب در گوش تو آوار جنگ رامیں

### در مدح امیر نوشروان

۷۹۵ رمنسان اندر آمد با گہ و نگدشت ناسمان  
 در آمد طالع (۲) سرین فروشد کو کب نمان  
 جہاں ارماہ شہر نور در اربعہ شد و نسکر (۳)  
 یکی بار و باریور یکی نادر و نامرحان  
 ہر آن انوان کہ فروزدن بر آوردار گل و سرین  
 بدو کانون (۳) و دوسرین کسدا اور اہمی عربان  
 ہوا بسی کمن دیرہ نماد چشم ار آن حیرہ  
 بہر حم اندرون شہرہ چور صامب (۴) اندر کان

---

۱ - کوشس ایجا بمعنی حاکم است ۲ - طالع نکسر  
 سوم راجہ ۳ - کانون ماہ سوم و چہارم ہونہ سربانی  
 ۴ صامب نکسر سوم ہجان در برابر ستور و چہار بانی

۱۴۱- بهاده کوه را بر سر مهر وارند و در افسر  
 بدو بار آمده آن فر که رفب اروی بنامستان  
 گرفته هر یکی کاری فروهسته (۱) همه باری  
 رعشق لاله رحساری بمانده هر یکی حبران  
 کمون معسوق و می ناند بواای حمک و بی ناند  
 سرود و رود کی ناند حرس و ف و حرس احسان (۲)  
 ۸۱۵ همی گیری گه اندر کف فدح بر بانگ رود و دف ۳  
 همی حواسگه ار مصحف (۴) مدیح میر و سراوان  
 ملک راده شهساهی بکو گوئی بکو حواهی  
 که شیرش کم در و باهی بحشم آند گه حوالان  
 بهر دعوی که بش آند سیک (۵) معمش بماند  
 اگر دعوی کند ساند که معنی دارد و برهان  
 عدو کرا و بهر همد سر او ار سب بگر برد  
 که او حون عدو برد گه سکر در ممدان

---

۱ - فروهسته معنی از دست داده است ۲ - احسان معنی  
 اول جمع حرس معنی زمان و مکان فصل ۳ - دف  
 مصحف اول آنچه در آن زمان دایره گوید ۴ - مصحف  
 بکر با هم اول و سکون دوم و فتح سوم نامه و  
 کتاب ۵ - سیک اینجا معنی روی و چنگی است

۱۴۰ - مهر ایدام او حسنه (۱) حراحتهای باد  
 شده ران حسنگی رسنه به دار و دنده به دره  
 کمون از مهر ماه دی بجم اندر بهان کن  
 که باشد از حراح ری به آنگه درمه آ  
 سوی طارم حرام اردر بر آشر بر چوب گر  
 سمور برم پوس و حریحای نوری (۳) و که  
 رمسار را به بوسه مکن بیرون سرار گو  
 چو حورشید آیدار حوشه بر وری سوی مهر  
 ۸۱۰ حوهنگام حرا آید همانون مهر گار (۵)  
 شود (۶) گل رعرا آید بر بح آید شود ریخ  
 بهر دشمنی و هر کوهی را آهونسی انوهی (۱)  
 سود اردل هر اندوهی حونسی حهره انشا

---

۱ - حسنه ایجا بمعنی رجور و رحم حورده است  
 در بح اول ایجا بمعنی موار و ناکساست  
 بح اول گماهی بانایی که ر شه صحت دارد و مسورا  
 ۳ - نوری کان نارك ۴ - حوسه بح سهله و میر  
 بح برا و ۵ - مهر گان دور مهر ( دور شاردیم  
 از ماه مهر که سار نورور بر گرین حش ارا  
 بوده است ۶ - شود ایجا بمعنی رود آمده است  
 د - موه گروه سمار

۱۴۳۔ فلك را گر همی باید که چون او مجلس آرا ند  
 ر حرم او برون آید یکی پیرو رده شادرواں (۱)  
 دهر آن کند هر شب علمها رنمش کوکب  
 یکی مانده عقر (۲) یکی مانده سرطان  
 مه ایدون راں همی دوند (۳) که مهر او همی حوید  
 گه و بنگه همی گوید رمن طاعت ورو فرمان  
 حراساں و عراق اورا ر فعل بند عراق (۴) اورا  
 به از رحش و عراق اورا گه تعلست ربر راں  
 ۸۳۰ فصا ناند ورا کاتب (۵) قدر شاند ورا حاجب  
 باشد ان حسن و احب دهد ان مرتب (۶) بردان  
 رهر سعدی بطرد دارد دهر علمی نصر (۷) دارد  
 کسی کاندون (۸) همدار دسرد کور او د گیهاں

---

۱ - شادرواں بمعنای سوم و سکون چهارم سرآورده و  
 ان کلمه ارمان رفته چادر آمده است ۲ - عقر  
 برج کژدم ۳ - بونیدن بمعنی راه سردن ۴ - عراق  
 بکسر اول حدائی ۵ - کاتب بکسر سوم بوسیده و  
 در ۶ - مرتب بمعنی اول و سکون دوم و هج سوم و  
 چهارم نانه و پانگاه ۷ - نصر بمعنی اول و دوم  
 یسانی ۸ - اندون بمعنی ان چس

۱۴۲ - حوسد در میان برکش نو گوئی رنده شد آرئ  
 برافرورد ربر آتش بسنگ حاره و دستار  
 ۸۲۰ اکر رسم بلی کشتی بلی کسی بهر مشی  
 بکر صدیل بانگسی کسد حون رسم دسار  
 بیجاک انلك (۲) بدو یارد نام او سر افرازد  
 بیجس از بهر اوسارد سرای حوسس حاقار  
 اگر بیرون برد قصیر ر امرو طالع او سر  
 امر آرد ار آنکسور بهر او را سوی ایران  
 ر سر همگنده ناح او سکسه بحب عاج او  
 همه ملك و حراح او برادر داده و همیان  
 چواو کو خسرو کابل چواو کومالك رابل (۳)  
 چواو کو والی آمل چواو کو عامل عمان  
 ۸۲۵ مر او را سر سر سده نام او فرورنده  
 گهی لشان در ار حنده و روگه چشمشان گریا

- 
- ۱ - آرش بهج دوم در داستانهای ایران نام بهلوانی  
 که در تیراندازن بسیار بردست بوده ۲ - انلك بهج  
 سوم نام برخی از پادشاهان برکسمان و ماوراء النهر  
 ۳ - رابل بهج سوم نام قسمی از سیستان



۱۴۵ - برا ناسیرب اس باشد فلت یارو معین باشد  
 هم ارحلو آفرس باشد هم ارحالو بود عمران (۱)  
 ۸۴۰ بدست آری جهان بکسر حمان کاورد اسکندر  
 دسان حصر بمعمر نمایی حسمه ثمنوان (۲)  
 همسمه تا جهان ناسد رمن و آسمان ناسد  
 مکان ناسد رمان باشد بود مر حرح رادوران (۳)  
 همی ری (۴) نو کام دل عدو و عمگن ولی مقبل  
 رسم و درر آب و گل بهر سپهری برانوان

### در مدح نظام الملک

انواعلی حسن رصی امیرالمومنین  
 آمد گساده روی (۵) بر من نگار من  
 خون مر مرا بدید گسسمه (۶) دل اروطن  
 ۱ - عمران بصم اول و سکون دوم آردش و جشش  
 ۲ - چشمه حوان چشمه آب رندگی و آب حوه ۳ -  
 دوران بهج اول و سکون دوم گردش و گردندگی  
 ۴ - ری فعل امرار دین بمعنی رنده ماندن  
 ۵ - گساده روی روی گساده وی حجاب ۶ - گساده  
 بصم اول و بهج دوم و سکون سوم از فعل گسستن بمعنی  
 بریده و برکنده

۱۴۴- مهر گری و شمشیری که بگرارد (۱) کشدشیری

که دهد اندر جهان بیری بمرچون شمر و چون ثمن

وفا کرد آسمان با او که باشد مهربان با او

نماند جاودان با او بدین عهد و بدین نمان

امرا با بود عالم نمان شاد و بیری حرم

که و جگر گوهر (۲) آدم بوئی و دودۀ سلطان

۸۳۵ بدی ر آفاق بنگندی درو بسکی برا کندی

سم را مسح بر کندی سکسمی فسه را ارکان (۳)

من ای شاه ارزهی گشتم ترا بر ابلهی گشتم

ر دسارار بهی گشتم بو کردی مر مرا احسان

توانگر گشتم ارمالت شدم مقبل ر ارمالت

چو وصف بیع و کوپالت (۴) بوشتم بر سردیوان

رهر شاهی سم بردی بدین آئین که آوردی

در حجت خود پروردی تا ب همت و احسان

---

۱ - گراردن ایضا بمعنی وارد آوردن و ردست ۲ -

گوهر ایضا بمعنی زود و سار است ۳ - ارکان ۴ -

اول حبیب رکن سوم اول و سکون دوم و سوم پیشین

و بکه گناه ۴ - کونال کرر آهین

۱۴۷- يك روز خون شکمی (۱) و خون باشد و عجب

عشش برا حلاوت و (۲) جسم برا وس؟  
اندر حلال رجسب برا و گله ر که  
ار شهرنار و حانه ، ر من با ر خودش  
بر راحت حصر چه گرسی همی سهر  
بر شادی طرب چه گرسی همی حرن؟  
گفتم که بش ارس مجروس و مپاراشك  
بر جسم آسمن به و انگسب بر دهن  
۸۵۵ هسب اس همه ولسكن بی طالع و ربر  
هر سادئی بود عم و هر راحبی مچس  
خون گشیش ، بددسجس ، خوش بدس بدسب  
مسكن بر آن نگار که بودی مرا سکن (۳)  
جسم ره فرا و ردم بانگ بر برا  
بر گسبم از فرس و کسدم سر از فرس (۴)

- 
- ۱ - شکمی از فعل شکم بدن معنی صبر کردن ۲ -  
حلاوت بهج اول و چهارم سمری و گوارائی ۳ -  
سکن بهج اول و دوم آرامگاه ۴ - قرن بهج اول  
و دوم خبری که بآن بستگی داده باشد

۱۴۶- سیمه رحمنه لب نگرسن گشاده حش  
 ابرو درد نا گره و رلف برسکن (۱)  
 ۸۴۵ دو پای رقص کن بگل اندر ر آب حش  
 دودسب رود رن رعنا گسسه وای رن (۲)  
 پوشیده من سلاح و بهاده براسب رن  
 حوں کرد گناه کین و عرب گناه ناحتر  
 بگشاد ، حوں بدید بد آسان مرا ، ربار  
 بر من بگفتی و بنا گهمی سخن  
 گف ای وفا نمودن تو بوده سر سر  
 ررق و دروع و مکرو فریب و فسون و فن  
 بر داشمی دل از من و بگدا شمی مرا  
 بر بو دل من اندون هر گر مرد طن (۳)  
 ۸۵۰ رن روی حوں شهاب و نالای همجو سرو  
 رن موی حوں بفضله و اندام حوں سمن

---

۱ - شکن بکر اول و فتح دوم از فعل شکستن بمعنی  
 ناوچس ۲ - وای رن آنکه از تاسف و دروغ وای  
 رند ۳ - طن بفتح اول و سکون دوم گمان

۱۴۹- عول اندرو ودم بهد ور بهد بود  
 در مانده بر ر مورحه لمگ در لگر  
 راهی جهان دراز و شب بیره و سیاه  
 کرده یاه و ریشه (۱) گیتی ناهرمن  
 احجم بر آسمان حو ده حاس شب سده (۲)  
 نا آدن و چراغ بنسبه صد احجم (۳)  
 ۸۶۵ پروس برو حو ماهی سیم اندر آنگر (۴)  
 در سیمه همت دانه ورا در برمن (۵)  
 بر آتسی فگنده سوی مه همی شهاب (۶)  
 سیمین کشنده ماه بروی اندرون محسن (۷)

۱ - به بهج اول و سکون دوم رها ، فراسه ، سکس  
 اول و سکون چهارم و احجم فرشه ۲ - سده بهج اول  
 و سکون دوم مسو از صد یکی از حش های قدم  
 اراان که سحاب رود پیش از ورود می گرمند و آتش  
 آتش سزار می ابرو حده ۳ - احجم ، احجا ، معی گروه  
 و ابع اسب ۴ - آنگر حوص و بالاب و آندائ ۵ -  
 ثمن بهج اول و دوم بها ۶ - شهاب سکس اول شماره  
 روتی ۷ - محسن سکس اول و سکون دوم سر

۱۵۸ - نس آمدم جو هاونه بر سهم وادئی

موره شکاف حارس و حاکس قدم شکن (۱)

به مرغ به فرسه و به وحش (۲) و آدمی

به رسم و به دیار و به اطلال و به دمن (۳)

آه در دیو لاجپاس بد آسمان عربو (۴) دیو

نماید ناسوس گاه رعا نعمه رعن (۵)

به آب وادئی من و اسب و من ار عرق

عرق اندر آب حوں بسط دحلله بر شطن (۶)

۱ - موره شکاف آچه موره با حکمه را بکند و  
ار ، بد شکن آچه قدم را بکند و ماع اردن  
۲ - وحش بهج اول و سکون دوم و سوم حانور  
۳ - دسم بهج اول و سکون دوم شانه وی  
۴ - در لاج - آگاه دوان ، عرب و سکون اول و سکون  
۵ - رعا ، رعا و بر باد ۵ - رعا ، رعا و بر باد  
۶ - شطن بهج اول و دوم  
منا

۱۵۱- گردون برآں مثال که ار کا عدا آسا (۱)

آرید کود کان سوی بالا ر بادحن (۲)

همبرنگ شب بربر من اندر یکی عهاب

همبر ر ریده (۳) پمل و قوی برر کرگدن

فارج بر ار عهاب و دلاور برار عراب (۴)

همبار بر ر عصفی (۵) و حانک برار رع

۸۷۵ عرفا و دم (۶) گورن سرس و عرال جسم

پمل ررافه گردن و گور همور (۷) بدن

محروط ساعدی که نمایی درو عروح (۸)

آکمه دپاوی که نمایی درو سکس (۹)

---

۱- آسا اچا معنی آن چرست که ان زمان بادانک

گورید ۲- بادحن بهج چهارم متق از باد بادگر

حانه ۳- ریده بهج اول و سکون دوم و کسر سوم

سار برنگ ۴- فارج کسر سوم سار رورید

عراب جسم اول راع ۵- عه و بهج اول و کسر دوم

و بهج سوم مرعی که اکون راعی گورید ۶- عرفا و

ظاهر اهاب بدوست که اکون مرقاول گورید

۷- درافه بهج اول و تسد دوم باصم اول و بهج

دوم سر گاو باسک ، هون بهج اول شر ۸-

محروط بهج اول کشیده و درار ، عروح باصم اول

الارمن ۹- سکس بهج اول و دوم آرامگاه

۱۵۰- و آن حرد بی شمار سواره بر آسمان  
هر يك سكل لؤلؤ بر سمع و بر سمن (۱)  
با جامه های سمن در سمره كمود  
با بر سمنه راز (۲) پراکنده سمن  
كانون فلك ، برنده بر آتش سمارگان  
سرس مرع بریان بر بولك با برن (۳)  
۸۷۰ گردون حو كسمرار و مجره (۴) برو حسان  
در كسب رازها حو نكي و رعرار لس (۵)  
وف سحر قطب فلك بر نبات سمن (۶)  
حون باقة كسمنه ورا گلستان عطن (۷)

---

۱- سمن بهج اول و دوم علاف دسبه سومبر ۲ -  
دسبه راز حای آله دسبه در آن بر وند ۳ - با برن  
سكون سوم و بهج چهارم سح كات ۴ - مجره بهج  
اول و دوم و سوم مشدد كهكشان و گاه كشان ۵ -  
و رعر بهج اول و سكون دوم و بهج سوم حوی ، ان  
بهج اول و دوم سر حانداران ۶ - قطب سمن اول  
و سكون دوم و سوم گرد گاه آسمان ، باب سمن  
بهج با و یون و سكون سمن و شن صورت حرس  
در آسمان ۷ - كسمنه سمن اول و دوم و سكون سوم  
از دمل كسمن سمنی بر نشان و پراكنده ، عطن بهج  
اول و دوم آرامگاه دسور در اطراف آتشجور



۱۵۳- براسب من دمان و دمان (۱) ربر من هم اسب  
 هردو حمان و باران (۲) حوان سرو در چمن  
 گفنی و را سعادت گوید همی بد و  
 گفنی مرا بشارت گوید همی بدن (۳)  
 بسم سوی حراسان روم سوی عراق  
 سوی سار شام و بمبم سوی بمن  
 ۸۸۵ آمد آنکه بخت نماید بمن مگر  
 بخت وربر ساه جهان نوعلی حسن  
 حورشید روزگار سوده نظام ملک  
 رن جهان ورن رمان رن رن (۴)  
 فریاد مسلمین رسی میر مؤمنین (۵)  
 بحر ادا تحرك طوراً ادا سکن (۶)

---

۱ - دمان از فعل دیدن اینجا بمعنی نفس کشیدن ۲  
 چمان از فعل چیدن بمعنی حرامان رن ، باران از  
 فعل باریدن ۳ - بدن امر از فعل دیدن ، شاط و حر می  
 رن ۴ - رن مع اول و دوم روزگار ۵ - رسی  
 امر المؤمنین یعنی است که نظام الملك از حمله داسه  
 است ۶ - چون بخت در ناست و چون ناستند گوشت

۱۵۲- کوچك سرو بر گشت آهجه (۱) گردنی

به درسش لگام و به برگردش رس (۲)

پرورده در حجار مراو را عرب سار

بوده براو چو بردل و بر اهل هفتش (۳)

حسا (۴) نداهن از بدن او نشانده گرد

للی تا سیمش سرده لب ا ر لس

۸۸۰- بسه حمال ممال که گه کار رار مرد

در بر فگنده موی خوگاه عباب (۵) رن

گفتم همی بلانده (۶) فلك را رمال رمال

لا تدفع اس عمك بمسی علی نفس (۷)

---

۱- آهجه از فعل آهجن با آهجن برگشیده ۲-

درس صبح اول و دوم و طاب ۳- مفس بصم اول

و سکون دوم و وح سوم و چهارم فرقه ۴- حسا

مع اول و سکون دوم نام یکی از معسوفه ها در

ادبای ناری ۵- عباب بکسر اول سرریش و ارجاس

عاس و معشوق ۶- لانه فروبی و اار ۷- پر

عمت را رها میکن که برایشه برود

۱۵۵- نافوس (۱) ار همان بهگندار بهت کیمک  
 ناراع دید بر که حوین هیدوا (۲) دوا  
 آن لاله سکمه که وقت بهار بود  
 همحون فاده طوطی در بوسمان سنان (۳)  
 ۸۹۵ اکموی به درگت هت پدندوبه مسح ارو (۴)  
 کر حاق گسب گوئی حوین محرمان رمان (۵)  
 بر بانگ نایل آنگه اگر فیه بود گل (۶)  
 حوین بر سرود ونعمه بریط ریان ریان  
 آن بهرشد کرانه گرفت (۷) اس و آن حنان  
 کر بانماب (۸) ویران حمنا کران کران  
 اکموی که ارعوان بهد بهر و حوین بریح  
 هسب اس بر آدر دی گرمانشان (۹) دمان

---

۱ - نافوس رنگ و حرس و رنگوله ۲ - هیدوا  
 جمع هید و ریم هید ۳ - سنان بهکر اول بر بهت  
 حوادده - دج ارجا بهی ریشه اسب ۵ - دمان ار  
 دل رمدن است ۶ - ۹ دودن بهی شمشه بوس ۷  
 کرانه گرس بهی کار گرس و کناره گرس  
 ۸ - بانماب جمع بانیه بهنجی و حادده ۹ - گرمانشان  
 آنگه گرمانارا رساند و دفع کند

- ۱۵۴- باحلم آنکه بود بی را رعن و صهر (۱)  
 باعام آنکه بود و را بس عم و حسن (۲)،  
 لسكرش باشكسه و باكسه ، بمع او  
 درروم بت بماند و بازهسته شمس (۳)  
 ۸۹۰ گه بر سر بماند و سمن و گهر فشان  
 گاه ادرج بماند سمن و سب و لاله حسن (۴)

### در مدح ابوالمحاسن

- تا دامداد سوی در آمد حراں حراں (۵)  
 شد بر مثال دست بردم دران (۶) دران  
 تا در شد دست بستان هم رنگ حر شد دست  
 هم رنگ حر بود بجمع حراں حراں

- ۱ - صهر بکسر اول و سکون دوم و سوم داماد ۲  
 حسن بمع اول و دوم بدر در و داماد و برادر در  
 ۳ - ارمیه ارمستان ، شمس بمع اول و دوم بت ۴ -  
 چن بمع اول و سکون دوم بمع حسن از فعل چندن  
 ۵ - حراں دوم از فعل حریدن ۶ - برشم در بمع  
 از شمس در کسی که از شمس را رنگ کند

۱۵۷- دست ازبری بر آب کمون بهسرد چنانك  
 ۹۰۵ آوردن از عا نموانی میان میان (۱)  
 كردد بهر ديار در بن فصل رور گار  
 آس در سب حلق خودر دامغان میان  
 در ناع گل گرجب رنماوفر ورمند (۲)  
 حبری ر سمنامد حوار عاندان ندان  
 بالمر چون بهسب شد اکمون مگر گساد  
 بر مدح حواحه عمدنا بالمریان (۳) ریان  
 حواحه رئیس ناح هدی نوالمحاسن آن  
 کر حمایه حلق گسب سوی او حهاں حهاں (۴)  
 ۹۱۰ بنمد گسایه کن عم ارو د سمنان دین  
 حواں از بلنگ رور سکار آواں هواں (۵)  
 گردد گه نوال سنك بدر های (۶) او  
 رو گردد آسین سما سنگران گران

---

۱- دان بهج اول سرانگشت ۲- رمنار فعل رمنان  
 بمعنی رم کردن ۳- الزان کسی که باسان بالمر  
 باشد ۴- حهاں از فعل حهند بمعنی چیده ۵-  
 هواں بهج اول حواری و سرشکستگی ۶- بدره بهج  
 ول و سکون دوم حنك و اسان

۱۵۶- حوں نگردد رهسپان آند بهار بید  
 کر وی بریح سر شود ارعوان عوان (۱)  
 ۹۰۰ لررد همی ر باد ساع اندرون درحد  
 گهمی شد ار بهسب در او بوان بوان (۲)  
 ابری بر آید اکمون هر نامداد (۱)  
 چون ازدهای شمه دودمان دمان (۳)  
 گوئی که ابر هسب روان کاروان برو  
 سم آحه (۴) دلری بر کاروان روار  
 باران و برف نارد برها کمون رابر  
 حوں درسی سرائیل ار آسمان سمان (۵)  
 ناند فبای گرم کمون کاب گشب سرد  
 بعمی هراں دو دعوی ار آندان (۶) آندان

---

۱ - عوان ار فعل عویدن بمعنی فریاد کردن و نالیدن  
 ۲ - بوان ار فعل بوندن بمعنی خمدن ۳ - دمان ار  
 فعل دمدن بمعنی نفس بلند کشیدن ۴ - آحه ار فعل  
 آحن بمعنی برکشیدن ۵ - سمان بضم اول مصدق سمانی و  
 سمانه نوعی از بلدرچن که ساوی هم گوید و گوید  
 هنگام مهاجرت از مصر به فلسطین بر روی اسرائیل از  
 آسمان نارید ۶ - آندان نالان و آنگر و حوص

۱۵۹- ای نا همر همیشه علوم تو ساحه  
 چون نا فلک سماره ونا بگردان ردان  
 ۹۲۰ صاحبمراں اگر چه به ای تو رسم تو  
 بشکف اگر بر آند از حسرواں رواں  
 بد گوی را فلهب گساند ردیده حوڤ  
 بمدد درو رریشه او طالمساں لساں (۱)  
 بر راه دشمناناب ناد آسماں حبی  
 درچه هلاک حوڤاں و آفت بهان (۲) بهان  
 حوڤ عافلاں فناد در آن چه فلاں عدو  
 گرچه نمود از گره (۳) عافلاں فلاں  
 نا گاه حرب و حمله و سکار و کار رار  
 نا کرد نمره ناسد و نا برکماں کهماں

---

۱ - طلایسات پنج اول و سکون دوم و وح سوم  
 خود از نالساں فارسی نوعی و فعال و پوشش سر  
 بوده است که از بشم بر نا سر میامند و ریشه های  
 باد داشه که از بالای سر با شاه بر پشت می افتاده  
 است، لساں یکسر اول رناں ۲ - آفت به کسی که  
 آفت بهد و فراهم کند ۳ - گره بصم اول و دوم و  
 سکون سوم محض گروه

۱۵۸- بارر حو بار گردد ارو سم آن بود  
 رارس را که بگسلد ار هامان میان (۱)  
 هرروروی (۲) حواں دهد ارهر خاص و عام  
 آراسه همی ری همهمان همان  
 حمدن حورش برد که ندارد سم ارو  
 در شسب حواں طعام به اندرد حان دحان (۳)  
 ۹۱۵ با همهمان سجن بود او را هممشه حوس  
 آن به که خوب دارد و حوس میریان ریان  
 هر مهری که حوید سکار او سود  
 بردش حا کران رهی و حاحمان حمان (۴)  
 در دسب باعلامب و نامهر او بود  
 بمن رگرگت گرسنه اندر شان سمان  
 در شهر گاه دوحتن حامه عدوس  
 بردرریان کند همی در ریان ریان (۵)

---

۱ - هامیان همان همان و اساست ۲ - بوی حش و  
 همهمانی ۳ - دحان شام اول دود ۴ - حمان بهج اول  
 هراسان و رسو ۵ - درری بهج اول و سکون دوم خطاط



۱۶۱- بس بادره نمر چشم و اعمی (۱)

۹۳

بس طرفه ریان درار و الکن (۲)

در کاسه سر ر آتش دل

بمدا نمر د رشید (۳) روعن

شمها چو نماب بعش باشد

آسنس گوهر و سمرون (۴)

می بر شکند رجان چو عیجه

سرمیکسد ار ریان حوسوس

دندانش را آسب و گه گاه

محماح شود نمر کرد

۹۳۵- چون مردم دنده می نماید

۱- اعمی هج اول و سکون دوم کور ۲-

طرفه ریان بصم اول تر ریان و باره ریان، الکن

بفتح اول و سکون دوم و هج سوم گمک ۳-

شید هج اول و سکون دوم و سوم عسل و

ایما بمعنی سوم است ۴- سمرون محمماسترون

مشتق از استر- بمعنی بار و عقیق

۱۶۰- اندر سرای ساد همی ری یونا ولی  
۹۲۵ سوی عما عدوی یوهر دم کشان کشان  
ار بهر خدمت یو سب و رور بر زمین  
گردون بهاده گردن و یوسد دهان (۱) دهان

---

## در لغز نسمع و مدح

رکن الدین سمس الاسلام

آن حمسب که می کند هم ار س  
هر شب ر لیمب حو نش حوس  
حوں رمج فمای او کمر رای (۲)  
چوں تمنع کلاه او سر افکن (۳)  
حوں رور فراں طلبم انگمر (۴)  
همچوں شب وصل صمیح روس

---

- ۱ - یوسه ده کسی که وسه دهد ۲ - رمج بهم اول  
و سکون درم و سوم بره ۳ - کمر رای آنچه ار کمر  
بر حسته نماید ۴ - سر افکن آنکه سر راه نه کند  
۵ - طلبت انگمر آنچه نارنگی را بگیرد

۱۶۳ - هر شب بنای رکن دهمست

با صبح ریان گساده چون من

حور شد قضاہ شمس اسلام

آن مهر لقای مشیری من (۱)

ای سحنه (۲) بارگاه حکمت

حور قاضی آسماں ممکن (۳)

۹۴۵ - گرد سب بر آورد صلاب (۴)

بایس بنهاد حکم بسکن

ور شاخ ردد درخت بدعت (۵)

- 
- ۱ - مهر لفا کسیکه روش مانند مهر نایان باشد،
  - مشیری من کسیکه مانند مشیری سب سعادت باشد
  - ۲ - سحنه نکسر اول و سکون دوم شهریان و
  - رئیس شهر ۳ - ممکن بضم اول و فتح دوم
  - و سوم مشدد در کار حویش پارهای ۴ - صلابت
  - بفتح اول و چهارم گمراهی ۵ - بدعت نکسر اول
  - و سکون دوم و فتح سوم و بپادان دودن

۱۶۲- چشمش رسواد (۱) شام روشن

ر آتش وحد (۲) می دراند

سرهن رو نگار او سر

بحب رر او ر جوهر سبك

باح سر او ر صلب (۳) آهن

با هست خوان بود سرافرار

حون پیر شود شود فروتن

درد در سرست و ر آن و شاد

اردنده سر گلاب و چیدن (۴)

۹۴۰- با خود سرد در آخر عمر

حسوں دل خویشیں بگردن

هر عیست که بپرس مسورد

هر گر پیرد سوی بشیم

---

۱ - سواد یعنی اول سیاهی ۲ - وحد مع اول و

سکون دوم و سوم شادی و خوشحالی ۳ - صلب

بصم اول و سکون دوم و سوم کمرگاه ۴ -

چیدن یعنی اول و سکون دوم و مع سوم چوبی

حوسوی که معرب آن صمدل است



۱۶۴ - باحش بهضای عرم (۱) برکن

حمید فایک نموات بو

کرگر بگرد سوی رور

عدل بو باحش باحسر (۲)

محاس کمد بجاه بر

---

### قطعه در حق عمیدالملک ابوبصر

بردخواحه سحبی حمد ورسامد من

و در آن حمد سخن درد سرس داد من

۹۵۰ - بود طم که سنده اسب بگر خواحه عمید

فصل من حادم واهرور ورا نامد من

حون علام آمد و بر سمد و گتم که حه کرد

خواحه ناآن خط رما که ورسامد من

---

۱ - مصافتح اول کوشش در کار و ایاان رساندن

آن ، عرم بهج اول و سکون دوم و سوم کاری

که در آن ایستادگی کمد ۲ - حسر بهج اول و

سکون دوم و سوم رور رستاخیر

۱۶۷۔ معالم اندر بر طرف (۱) باع و طرف چمن

شده مراتن و دل حوں ار آرمیاں و دهاں

ورا دهاں و مہاں ہمحو مر مر ادل و تن

برش حریر بہ چو ناسکہ آور ددار چیں

لمش عمق بہ چو ناسکہ او فند رمن

بر بر سر ح عقیقش سپید و بر م حریر

یکی چو برک شفا بق یکی چو برک سمن

بر لف آں صم و حعد آں بکار بگر

برس ہرار گرہ بن بر آں ہرار شکن

۹۷۰۔ ہرار ہر گرہی صد ہراز مکر و فریب

مہاں ہر شکنی صد ہرار فتمہ و فن

منال آں بت بیرک سار و شعدہ بار (۲)

بطیر آں مع مردم فریب عہد شکن (۳)

---

۱۔ طرف بمع اول و سکوں دوم و سوم لب و

کمار ۲۔ بیرک سار کسی کہ بیرک سار د،

شعدہ بار حادوگر ۳۔ مردم فریب آنکہ مردم

را ہر مند، عہد شکن کسی کہ عہد دوسی را

بعا بیاورد

۱۶۶- روز آدینه ماه رمضان رادم من (۱)

سال عمرم برسد سب بهمناد هــور

بدو سح افروں ار ائمه هفتادم من (۲)

۹۶۰- هم بهمناد شناسند مرا هم بدمشق

گرچه در شهر دمشق و به رعدادم من

مر مرا حواحه درك اربى آن به شد مال

که سجدانم و در ساعری اسنادم من

هر بشایی که مرا بود بدادم بهنام

قدم از خط ادب بیرون بهادم من

ورستانی به ارس حواهی تا شرح دهم

که چه حوردم دی و امروز کرا من

بفشه دارد و در بفسه درك سمن

بآں من آں ب عمر عباد رسم دهن (۳)

۹۶۵- حوروی و فامب آں ب بود لاله و سرو

۱- روز آدینه ماه رمضان که مصادف با برج اسد

باشد در سال ۴۲۲ اتفاق افتاده و لامعی درین سال مبدول

شده است ۲- یعنی چهل و پنج ساله ام پس این قطعه

را لامعی در سال ۴۶۷ گفته ۳- دهن بهج اول و

دوم و سحر و حواحه



۱۶۹- کارام دلم ناسی و اندوه در من

آری خویند همگام و هاناشد و پیمان

سو گند همه راسب حوری حرسر من

بارنو کسمدن بدو اند حرم ، را آنک

بارنو گران آمد و لنگست حرم

---

۹۸۰- نامن اگر بشمید گوئی نگار من

حرم شود بصحبت او روزگار من

ار خلق خانه حالی و ارمی بیاله پر

من رار دار آن بت و اورار دار من

مجراب من شده که طاعت رحان (۱) او

بالن او شده که مسی ککار من

---

## در هجا گوید

ای گنده (۲) تر از قلمه ده ورده نتا دسمان

---

۱ - رحان جمع رح ۲ - گنده جمع اول و سکون

دوم گندیده

۱۶۸ - به صورتی بحر اسان بهر دمی عراق

به لعلتی سرازوبه بسکری بخت (۱)

و طبعه ای که دودش گه عطاندهد

هرار قلعه بی حد هرار باداس (۲)

---

ای کرده مرا عاشق و رفقه ربر من

ای عسق بو پرر آبله (۳) کرده جگر من

۹۷۵ - کردم رهو بک حمد حدر (۴) دلمری دل

بردی دلم و سود نکرد آن حدر من

نگدا حب مرا عسق بو را بگونه که آید

انگشتری نو بجهت کمر من

صد بار بجان و سر من حور دی سو گمد

---

۱ - ترار یا طرار به فتح اول شهری در ترکستان،

حتی بهصم اول و فتح دوم شهری در ترکستان

چین ۲ - پاداش به فتح بهجم اصل کلمه پاداش

است ۳ - آبله ادعا بهمی تاول است ۴ - حدر

به فتح اول و دوم از کسی با چیری خود را نگاهداشتن

۱۲۱۔ آمه حواء و درو روی نگاریمت (۱) نمین

دل مسکن مرا رلف بودرهم سکند  
چون بودرهم شکنی آن سر رلف مشکین  
نگدیری نسیم هر ساعت حوین حیره کسان ۲  
سکنی موی کشان نسیم و دو کوه سلیمین  
به چمان دند کسی هر گر نامور ممان  
۵ چمن دند کسی هر گر ناگور سرین  
رلف و ر حساندو و حعد و حمن بود مرا  
رو و شب گریان دارند و حروسان (۳) و حریین

۹۹۵۔ نادل حوینش مسم اربی صلح و بحمک  
نا تن حوینس مسم اربی مهر یونکس  
آسمان ریدد همگام لندسب اورا بحب

---

۱ - نگارین یعنی نگار کرده و رسا و آراسته

۲ - حیره کس کسی که سپوده مردم را نکشد

۳ - حروشان از فعل حروشیدن بمعنی حرو شده

۱۷۰ - بی نور برا رمردۀ نك ساله نكورسان  
 در سقرۀ او ماند گرده (۱) نه طهالان  
 در كاسۀ او ماند طعمه بقی مسما  
 ۹۸۵ - دست دوبر اربعه ناسد گه ناحوردن  
 حواں دور بی بانی حواں حواں بی دستان  
 همچون سك داری كه برون ناند  
 رو ۰۰۰ كه اندر روت الان (۲) و دسان  
 با این همه روروش در آروی ۰۰۰  
 چون شیر رده (۳) كودك در آروی نسان

برم اندشۀ دل با برم اندیشۀ دین  
 كه هم آن دادم از عشق و بر باد هم این  
 دل من بر گس و برد نافسون و سحر  
 دل من سمل بو برد نسان و نكین  
 ۹۹۰ - اربدانی كه چرا همه سندان دل تنور

---

۱ - گرده بكسر اول و رص بان ۲ - و ن و ج  
 اول ارجا به بی حمله است ۳ - شیر رده بهی  
 آنكه شیر خوردن خو گرفته باشد

۱۷۳- بحکم آمدن هر دربار آں پس فرعون و فرعون (۱)

برای رز رساند خود اورا بدر بهر خانه (۲)

بدست من عم رساند بحکم اورا بدر یکسمین (۳)

اردن آراسه سد کوه چو خورد بنگه (۴) خسرو

ورآں افر و حمله شد دست چو خورد بنگه سیرس

رگوناگون بمامل و طراف (۵) راست پنداری

نماد بنگاه مصر گسب بارامش بنگه یکسمین (۶)

دستار و درم در نقش کرده صورت ایسان

---

۱- فرعون اول و سکون دوم و فتح سوم

و سکون چهارم مستر رود و فرعون همان حرکات

حوی تاره کیده ۲- فرعانه فتح اول شهری در

ماوراءالنهر در که از رود سیحون ۳ کشه

فتح اول و سکون دوم و فتح بحکم و سکون

ششم نام حائی در ترکمان ۴- خورد بنگه محکم

خورد بنگاه حائی که در آب چری خورد

۵- نمائیل فتح اول جمع اتمال ، طراف فتح اول

جمع طرافه چر تاره و که نام ۶- تکسین فتح

اول و سکون دوم از نامهای پادشاهان ترک

۱۷۲- ماه و حور سمد بر آن بخت و رادار افرین (۱)

دل بدخواه در دیده بسماں یا بحسماں

معردد گوی فشانده بسر ناسکدین (۲)

---

رمن آعارد (۳) اندر حو و ورد گرد در گردون

بسم اسب گرد انگبر و نوک در مرد اوگن (۴)

ار و حور سمد بپهال شد همال آنگون (۵) در نا

ورو با همد مصر گشت بر بر ناگون ادکن (۶)

۱۰۰۰- کسی کرد و ریدد گاه بحسمن دسب راداو

---

۱ - دارا فرین سسکون سوم و فتح چهارم برده

بخت ۲ - کدین بسم اول حویی که درین زمان

تحمای گویند ۳ - آعارد از فعل آعاردین و

آعاردب یعنی بم ردن و سرشتن ۴ - گردانگیر

آنکه گرد از رمن بلند کند ، مرد اوگن آنکه

مردان را در حیک بیفکند ۵ - آنگون سمد

بریک آب ۶ - بیلگون کمود بریک دل ، ادکن

بفتح اول و سسکون دوم و فتح سوم سیاه ریک

۱۷۵- ارسککه بشه سئیر و سماں حوون عدو رجعت

۱۰۱۰- اروادی حووارم و سا ودر درعاں (۱)

درست سمر معروس و درلشت سمر مہد

در اسماں ریں کرده و در بیلاں نالاں

چہد کردن بش ارآن در حرب طاقتساں نمود

نگسادی چون بیش ارآن تانی کہ باید در رماں (۲)

حرکہ برک و وثاق بر کماں سہمی ہمہ

آنکہ بودی مرعرب را حمہ کردار را کماں (۳)

در مدح ارسلان سدحر ملک

ای نظام ملک رازای بودستور آمده

---

۱ - ساہج اول نام شہری در ایران قدیم کہ

کہ در ۱۹ کیلومتری معرب عشق آباد کمونی

بودہ ، درعاں ساہج اول و سکون دوم شہری بودہ

است در کنار حیچون ودر مرر حووارم ۲- در رماں

سہج اول و سکون دوم و سوم راسماں نافہ و بیج

حیاطی ۴ - کماں بصم اول چادر بک ستون کہ

امروز چادر فلندری گوید

۱۷۴- داراب اندرون دارانگران اندرون گر گین (۱)

۱۰۰۵- به راحب باند ارو همش همی ابلک به رعنه

به لب دانداره ولس همه قصر به سطمس

یکی عید گراما ۴ جمال دوماه دی الحجه

یکی نوروز فرجیده کمال ماه فروردین

---

چون او رلی ربحن حون محالف

اررس بگشاند که نیکار بررس (۲)

مدرالامرا سید سادات ورامر

بر ساهان مهر چور آدرها بررس

---

چون نارسیددی که نارسیده وروم

چون ار سپهان (۳) در دسمه سوی حراسان

---

۱ - داراب شهر دارانگرد یا داراجرد در فارس،  
گرگس بصم اول و سکون دوم یکی از پهلوانان  
داستانهای ایرانی ۲ - تدررس نك قسم تبری  
که در حنك نكار می رده اند ۳ - سپهان نکر  
اول و فتح دوم محقق اسپهان و سیاهان و اسپهان  
نام اصلی شهر اصفهان



۱۷۷- چهاں نگوں نہ آراسمہ حورور ہمدرد (۱)

سرای ہمدراخل ناح دولہ شاہمساہ

ہمسہ با بعدد دہ دوبار پدیج بود

حمانکہ سی بشمردن سہ باشد و دہ دہ (۲)

---

گر بشمر و بدل دسمائی سمان و دمع او

ار بہمت آن یمادی دمع و آن سکری (۳) سپاہ

---

در مدح عماد الملک عماد الدین ابوبصر

انا حوسار رحان و دل ہمہ ریح تن و حانی

دریج تن شدم حر سمد اگر دل را بر حانی

۱۰۲۵- سود دمعان ہم نکسر حو دواحمی بیاراری

دن ار آرا رحان دمع دمم رارن قمل حانی

---

۱ - مرد بھج اول و دوم و سکون سوم

چہارم نرم و مجلس شراب ۲ - دہ همان عدد

دہ است ۳ - سکری نکسر اول و سکون دوم

میسور نکسرستان کہ سپستان باشد

۱۷۶- لشکر عزم تو هر خار فیه منصور آمده  
 ۱۰۱۵- هر که را منصور دادد ممسی دیوان فصل  
 ارسال سحر مالک طعراي منصور آمده  
 ابعاد راں (۱) فصا با بیعیهای آندار  
 بر سر اعدای او حوں حمل رسور آمده  
 نامراج روح مانند معمدل در عهد او  
 دانه خود در صمان حفظ عصور آمده  
 در هوای لطف دویی منب ناد بهار  
 ناب نب در عهده اصلا سحر رسور آمده  
 ره ره در بر منب که ناسد مطرب بردامنی  
 آب در حوس رحوی حسك طمور آمده  
 ۱۰۲۰- گر ر باد کمر حمد حصم دو باشد حسانك  
 قوی در باه عین از سمفور (۲) آمده

- 
- ۱ - تبع دار سناهی ولسکری که نایع حنك کند
  - ۲ - سمفور نصح ادل و دوم و سکون سوم جانوری
- ارگونه سوسمار که در کنار رود بل می رند و خوردن  
 آنرا مقوی ماه میدانند

۱۷۹ - بهر ماه دادم دل بهسوی سرو دادم جان

۱۰۳

که ماه سرو بالا آئی و سرو ماه پیمانی (۱)

بدار یکی میان خون موی و آرینگی دهان جوان

که موئی در کسی مر جان بجای موی پیمانی

جو جان رود بسمندده بود دروس بدو دیده

حردمت بدل لیکن جان و دیده اررانی

چهاں و چهاں اگر چه حوس ره ردو خوشتری بر من

ارس دارم چهاں و چهاں دیدار تو اررانی (۲)

ایا حور دیری بکمر (۳) رو در دوس آمده بیرون

و نایق ار روی خوب خویش چو بهر دوس گردانی

---

۱ - سرو بالا آنکه بالا و دواو چون سرو راست

باشد ، ماه پیمانی آنکه پیمانی او چون ماه ماند

۲ - چری را بکسی اررانی داشتن بمعنی روا

داشتن است ۳ - پری بکمر آنکه بکمر او چون

پری باشد

۱۷۸ - اگر چه حای اراسی (۱) همیشه بر حد باشد

حد داز سب مهرت رانجان حوسین حای

ر نیم جسم عمار بو حای (۲) رلف بو لرد

همیشه باشد ار عمار لردان و توان (۳) حای

دلور ووش دومرحان سوسن لوس (۴) دوسمل

سرم سوسنی کردی سربك دندمه حای (۵)

اگر چه دل همی سوری مرا سوسمه دلمدی (۶)

و گر چه جان همی خواهی مرا همواره حای (۷)

---

۱ - حای بمعنی حق و انسی بمعنی اس ۲ - حای

انجان بمعنی حمایت کارست ۳ - توان از فعل

بودن بمعنی لردان و اس سوی و آسوی حسان

۴ - لولوپوس آنچه روی لولو را بوشاند ،

سوسن پوش آنچه روی سوسن را بوشاند

۵ - سوسنی سفید برك سوسن و مر حای سربك

مرحان ۶ - دلسمد دلخواه و دلارام ۷ - حایان

ر دلم و دلدار

۱۸۱- بدان که کرخ را ساکن حاسب بس سوی عراق آمد

شد از علم نویانی عراقی و حراسانی  
خدا و داد ادا داد که خون و رادی ار مادر  
کو اکب ها همه بود در گردون سامانی (۱)  
که با نودی و با هسمی و با ناشی در افروبی  
کسی کو کس بو خوند بود دایم بمصافی  
ای خود همت در نائی بحد همت گردوی  
فرار همت بار یکی فوام همت رحسانی  
۱۰۴۵- بساد همت مخلوقی بعالم بی سار از تو  
که عام آصفی (۲) داری و با بد سلیمانی  
بویان را فوی کردی بفصل و راست کرداری  
تو بوران را فوی کردی بخود و ملک پیمانی (۳)

---

۱ - سامانی در تیب و آمادگی ۲ - آصف بکسر  
دوم نام کمیست که گویند وزیر سلیمان بوده و  
بهرانگی و تدبیر معروف بوده است ۳ - بیک پیمانی  
و با کردن پیمان

۱۸۰- ارآن گمی حرا بر در اور صواں (۱) را ندا  
۱۰۳۵

در بن جا ار همه گمی عمید الملک را دام  
عماد الدین ابوبصر آنکه رار خوش هر جا  
مدو کرده است ایرد و فخر ار عب بر  
خو برد است بی همه خو گرد و بست ناود  
مما د اهی چکه عم گمن ممادا هیچکه دانی (۲)  
به سمری نا ندا ر دانش به عا حر ماندا ار بحس  
به آوردش فلک هممانه بر وردس جهان ب  
که دانش ندا بانی «دارد بای نا وی کس  
که حکم های لعمانی که جا و ز ا طیبانی (۳)  
۱۰۴۰- مکان علم دویانی ندا کمون از بر گردون  
به مردی ماندا در یونان به عامی مانی یونانی

---

- ۱- رصواں یکسر اول نام ورشیه پاساں بهشت
- ۲- دانی بهشت و حوا و حرد ۳- طیان نام شاعری بوده است
- در قرن چهارم که به جا گفتن و ز اژ حامیدن معروف بوده

۱۸۳- ار آن حواں آہر حائی راں گشہ است نام بو

کہ بردنک دو یک ساعت نموده زر ریندایی

۱۰۵۵- موافق رادل اوروری مسافر را حگر سوری (۱)

یکی را کان باقوتی یکی را حسب ماکانی (۲)

یکه در سائلی بحسی بروری کس (۳) بمحسائی

همان باحی کہ در سالی رروم و سام سمایی

عدو بالنسب و بو برقی سورانس نال و پر

درم گر دست و موبادی بہر حائی بر اوسایی

بحر مرک از دل مردم شمار و آر نمساند

برادی از دل مردم شمار و آر نممایی

---

۹- دل اورور آنکہ دلہارا بہرورد و حرم کمد،

حگر سور آنکہ حگرہای کسان را بندد آورد

و بسوزد ۲ ماکان سرکاکئی از اہیراردامی

در قرن چہارم کہ بدلاوری و مخصوصا حشب

انداری معروف بودہ است ۳- کش یکسر اول و

سکوب دوم محف کہ اش (کہ اورا)

۱۸۲- مبادیادو بر حای کسی از ابراب وارتوران  
که هم پیران بورانی و هم حاماسب ابرایی (۱)

دعلم آصف دما دماز آمد سلیمان را  
که بودس فر بردانی و نامد مسلمانی  
دوانی کن همه گمی بروری دنك نگیانی  
وگر خواهی که آرادی بی ار دسب نتوانی

۱۰۵۰- اگر دوحمد افلاطون درسید از یوسداران  
دساعتشان دهی پاسخ نه اندمی نه درمائی  
ولی را گنج بی رنجی عدورارنج بی گنجی  
یکی را کردم کاسان یکی را زر کاسانی  
کس از مردم داناائی قصای بد نگر داد  
بوار مردم داناائی قصای بد نگر داد  
حصاری را که دساند دوصد لشکر بدشواری  
دوستانی دنك گفتار حان برور (۲) نآسانی

- 
- ۱ - ران از پهلوانان داستانیهای ابرایی و حاماسب  
کسی که بحکمت و در راگی معروف بوده اسب  
۲ - حان پرور آنکه حان دهد و حان را ناره کند



۱۸۵- من آنسم که حال من بداند چون روئی لمن  
۱۰۶۵

ررای و همب عالی تو رار هر کسی دانی  
دغه می بدید قسم که گرسا دان شوم روزی  
بگویم حرم دبیح تو بعمگسی و شادانی  
الا با سعیدر حمسی (۱) رساد صره و سادی  
الا با جس کموانی (۲) دهد دلال و برمانی  
هوا حواهاں لو بادید حفت سعیدر حمسی  
دندید نشان (۳) تو بادید بار یجس کموانی

در مدح امیر فخر لدوله و سروان

مانوی بهستت رویت ای نگار آوری (۴)  
کریو در دله احسن مهرست و حمدین داوری (۵)  
۱۰۷۰- مسیری روئی و هر دل مسیری روی برا

---

۱ - بر جس بکسر اول و سکون دوم ستاره مستری  
۲ - کیوان ستاره رحل ۳ - داندین بدخواه  
و بد سگال ۴ - صاوی مسموم نمایی و آوری  
مسموم نادر که گویند بدر اراهم بنامیرونگر  
رب دستی بود ۵ - داوری گله و شکوه و شکایت

۱۸۴- دل حوران انوائی (۱) مرم اندر مهروری  
 مرم اندر فوی داری سردنواں دیوانی (۲)  
 ۱۰۶۰- خداویدان گمسی را قربن ناسمد بسوسمه  
 گهی دیوان دیوانی گهی حوران دیوانی  
 کسی کو مدح تو خواند پس آمد همه گیهای  
 بود او حورن هجی خوانی که آندری ساخوانی (۳)  
 کسی کر بسنگاه بو بکمر خدمتی افند  
 دخدمتون افند از فرعر بدر با افند از حانی (۴)  
 دحسین سال کت (۵) ددم دخدمت نامدم ری تو  
 کنون هر روز لب حایم (۶) دو صد بار از دمنمای  
 بداستم که حورن مرم رگمتی بگذرد روری  
 رسد بجم بوانر بارو حان و مان (۷) دودرانی

- 
- ۱- انوائی آنکه در انواں و درون حانها باشد
  - ۲- دیوانی آنکه در خدمت دیوان باشد ۳- هجی خوان
  - آنکه تاره بخواندن حروف هجا آغار کرده ،
  - ثما خوان مدح خوان ۴- حانی چشمه آب ویر که
  - ۵- کت محقق که ات (که برا) ۶- حایم از حان افند
  - معنی خواندن و گزیدن ۷- حان حایه و سرا و مای
  - دارائی نام بقول

۱۸۷- مہر فخر الدولہ نوشہراں خداوند چہاں  
آن شہمساہ گہر بخش و ہمام (۱) گوہری  
حوں نگر بندرطل او بر گوہر و دینار حمد  
حوں بحد دمع او بر درع و بر حوس گری (۲)

۱۰۸۰- مدہ او باس با سانی خداوندی و عر  
حا کر او باس با حوئی سری (۳) مہر وی  
بر خداوندان خداوندی گر او را مدہ ای  
مہری بر مہتران گر حاکرس را حاکری  
مہر او و دی رمہر ار مسیری انگسیری  
گر بہ مہر و مسیری مہر آمد و انگسیری  
گر چہ اس بر مہر و آن بر مسیری گردیدہ سب  
این مہر از مہر بخش و آن مہر از مسیری  
گر و بدون داشت کروفر (۴) سکندر کرد فتح  
ہم و بدو بی نور و فتح و ہم اسکندری

---

۱- ہمام بضم اول پہلوان و خوانمرد ۲- گری  
صیغہ امر از فعل گریستن ۳- سری ریاست  
و سروری ۴- کروفر یعنی دور تا بدست

۱۸۶- مسمری رحسارگان را کم نباشد مسمری

حر حنای بهره من دست ار دندار نو  
هم برین گونه همی میدد دندار بری  
حسم نورندان من شد گریه حویلی بس چرا  
حویس من در و در سوی من حویلی منگری  
فاحیه مهری نباید در بودل دستن (۱) که نو  
هر زمان حمت دگر خواهی و بار دیگری  
فاحیه گریه دار دهم حویلی و فاحیه  
داری ار عمر نو بر عارض دو طوق عمری

۱۸۷- دل بردی از من و گمی دهم بوسه را

حود دل از هر کس دو میداری بدست گونه بری  
با تو ام من گر کمی نام یکی دوری دو کار  
با دهی بوسه هم اکنون با دلم باز آوری  
گریه من کوئی دیدار و همایونی بهال  
هم نه آخر حویلی حسیرو بیگ احمری

۱۸۹- هم کم ار اقبال و قدر دو بود کو ریر دو

آسمان گردد رمس گر دو برور نگدري

ساعراں بر دو همی حوايد هر دم آفريد

گه بالفاظ حجاجي گاه بالفظ دري (۱)

برين مداح بو حوون مدح حوايد در بساط

راسبنداري که هر موئي رباني شد حري (۲)

ار عدم گوئي بدس کار آمدی اندر وجود

با بگندي در بساط ناك نامي گسيري (۳)

۱۰۹۵- بروري دايم سجاوب راهي فرديدوار

بي عدد بروی هر شبه کرده در جمعري (۴)

---

۱ - دري صبح اول ريان پارسي کيوي دربار

ريان بهاوي ۲ - حري صبح اول دارويي ناك

۳ - گسيري ار گستردن بمعنی پهن کردن ۴ -

در جمعري سكه ردي بوده است کم عياركه

گونا جمعري برمكي رواج داده است

۱۸۸- حای اندر جسم عدل و نوری اندر جسم اهل  
۱ ۸۵

دردل داس صمیری بر سر خود افسری

صانع است اصل حوا و مردی و مردی در جهان

با مانند ار دل و ار باروی دو باوری

هر رمیی کاندرو نامر کرد انصاف دو

لسکری آیدار عیب سد رعیب لسکری (۱)

بسر د آنچه نویدوسی فاک و بر سر د (۲)

بر پهی انگست و خط اسبوا رو بمری

ار دو در هر کسور و هر دل حیا خوف رحاس

کر بعجب گوئی ادر هر دل و هر کسوری

۱۰۹۰- آب در بانی بو گر آدرب بش آدرب حکم

ورب (۳) آد آهمن که بش بور آن آدری

---

۱- لسکری سماهی و کسمکه در لسکر باشد

۲- ستردن ایجا بمعنی پاک کردن و رال کردن است

۳- ورت بهنج اول و سکون دوم و سوم بهجیب

واگر ترا

۱۹۱ - کرد برنای از برحد بار درگار اها  
 کسروی ادوابها و قصرهای وصری  
 ربر آن ادوابها گسمرده سادروابها (۱)  
 از حر در لعل گون و پریان همری (۲)  
 ۱۱۰۵ - اندر آن پروره گون ادوان همروری همی  
 باندیمان و خردمندان سرد گرمی حوری  
 ار کف ، گیس دل سیمین برناب (۳)  
 رح خو کسمری اب و بالا (۴) خوشرو کسمری  
 رآب همی روشن که همی همکر خوش اندرو  
 چون سسانی ار کف سانی و لب بروی دری

۱ - شادروان اینجا همی درس آمده است  
 ۲ - همری مخ اول و سکون دوم و مخ سوم  
 همسوب همقر نام شهری که در آن بارچهای  
 سمار خوب می بافند ۳ - سیمین دل آن که  
 دلی سخت خون سبک دارد ، سیمین بر آن که  
 ری سمدی سیم دارد ، یاقوت لب آنکه لبی  
 سرخی باقوت دارد ۴ - کسمری اب همی اب  
 کسمری و بالا همی قد و قامت

۱۹۰- داد نعمت های گدایی را بدو یردان و گفت

شوهمی بخش و همی خور کب همی نادامری (۱)

ای مملوک در دمال از مسیری دندار بو

هم مملوک در دمالی رو وهم عالی ری

همچنان کاندرو او تانروهمب او در ملک

همب اندر از بو نادرو تو نا ما اندری

از بو مارا نعمت و نعمت یردان مر برا

ما در احسان از بو و بو رو با احسان اندری

۱۱۰۰- در خور مدح بو خاکر چون تواند گفت مدح

کاسری با گسبه مدح بو سخن شد اساری (۲)

در یکی حال تو و حال جهان گردد همی

خود دداد خویش پنداری جهان دیگری

اساک آئین جهان گردد همی دیگر بهاد (۳)

رآن همی خواهد شاهان حلقه شهر بوری (۴)

---

۱ - مری بفتح اول سارگار و گوارا ۲ - اسیری

و سپری طی شده و سنان رسیده ۳ - دنگر

بهاد دنگر گویه ۴ - شهر بوری مسوب بهاه شهر بوری



۱۹۴- گر بساں ما بهمر اندر بو گاه اهر و بهی  
 آورد از قمران روم عصاں (۱) قیصری  
 ۱۱۱۵- طوور ریں در رماں از گردش بیرون کمی  
 افنگی در گردن از آهں مراورا حشری  
 برگر برسد اسکندر ربی همگام حوش  
 بشکمی حوں لشکر دحال (۲) بهالشکری  
 حوں کماں آری بره (۳) نادر کشی بیع اربام  
 حوں در فردوس برما حرح نگساید دری  
 برسر ادحواه بو برگر بو رور وعا ---  
 حه را آهں بهمری (۴) چه را آنگمه ساعری

- 
- ۱ - عصاں بکسر اول سرکشی و بافرمائی ۲ -
  - دحال بهج اول و سکون دوم مشدد کسی که
  - گویند در آخر رماں طهور کند و دعوائی جدائی
  - دارد ۳ - کماں بره آوردن یعنی ره کماں را
  - کشیدن ۴ - بهمر بکسر اول و سکون دوم و
- صح سوم حوند

۱۹۲- بارسماسی کردن هر دو کدامیمسب حال

در یمسب سبب ساعری یا دو اندر ساعری  
دارد برمیش دسب ارحمرگی گرکسترک  
صدسهاهن باشدار، حارگی کمک دری (۱)  
۱۱۱۰- صدسسمسمر دو بادآن کو بحواهد عر دو  
صد آن مال دو کو حواهد عر و سروری

---

در مدح امار لوسروان

ای رخ دو گاه سجده قبله هر سروری  
سجده برده طالع را بر فلك هراحرری  
گرسری را در حور افسر بود کو دارداصل  
حر سر بود در حور افسر نمیدانم سری  
دیح و افسر گر سرای شان باشد هر را  
باد از ناهید دخی و در حور سمد افسری

---

۱- کمک دری مرعی از حسن کمک و درشت  
تر از آن

۱۹۵- گرسنا د ادهم واسه پ سكونك اسفري (۱)

در حد ردع (۲) ورا با در حد ماریدرا

بوده مادر چینی اسمی و پدر مصری حری (۳)

حون بریاك اندر سر مرع آندا در كوه ناپ (۴)

بر گرفته بار چمدانی كه بچی (۵) اسمی

برنگرد در بر نای اندر ر حوی (۶) اندام او

گرمك (۷) رانی ورا از ناحیه با حاوری

---

۱ - اسقر بهج اول و سكون دوم و بهج سوم

رد تند ۲ - ردع بهج اول و سكون دوم و

بهج سوم با برده و با ردع و با برده شهری

كه ساوا در صغار در ۲۰ كيلومتری ملامای رود

گر ۱ رود بربر بوده است و اصل نام آن بریان

پهلوی یرو بوده ۳ - چینی است یعنی است

چینی و مصری حری یعنی حرمصری ۴ - قاف نام

كوهی افسانه ای كه آرا آخر جهان میباشد

۵ - یعنی بصم اول شتر دو كوها ۶ - حوی

بصم اول و سكون دوم و سوم عرو ۷ - بك

بهج اول دو

۱۹۴- آنکه بر سر معفر (۱) آید روز هجدهم باشد نو  
 مهرم برگردد از نو سیم در رج معفری (۲)  
 ۱۱۲۰- دم از آن نعمت باشد در ولایت حسروی  
 در همه عمرش که در یک سبزه و حشاگری  
 لامعی هر جا که باشد مر اراست ای ملک  
 دوسدار و آفرین حوا (۳) آمده ای و حاکری  
 رف و حوا و سوی گران را اندر اکون باهر  
 رین سه ساله بحم کاید کاست بر دارد بری  
 گر چه دارد در حور مقدار خود اسب و سیر  
 کار بالا نمس گمرد چونکه باشد دیگری  
 میر و سروان سه ساهان و فخر حسروان  
 ساد از بحمد رهی را در حور ره اسیری  
 ۱۱۲۵- ادهمی با اسدهمی به ادهمی به دیره ای (۴)

---

۱- معفر یکسر اول و سکون دوم و فتح سوم  
 حور ۲- معفر یکسر اول و سکون دوم و فتح  
 سوم و پوش زبان ۳- آفرین حوا و مدح  
 حوا و مدح گوی ۴- ادهم فتح اول و سکون  
 دوم و فتح سوم سیاه ، اشهب بهمان حرکات  
 سمد ، الق سیاه و سفید ، دیره ای که در پشت  
 آن خط سیاه باشد

۱۹۷ - رفس خلاف فامب فامب خلاف رلفش  
۱۱۳۵

صد ممان سربندی صد سربدن ممانی  
دیوان دهانش دیدن از لطف نا باشد  
از لفظ او دلبازی ورحمده درحمالی (۱)  
هرجانگه که نوسی را بنام او نحوی  
گوئی بهمه دارد در رر او دهانی

---

گرد عشق ای دل گه ونگه همی حوالا کنی  
بر من ورحوسن گیتی همه ریدان کنی  
دسته هجران ووصالم رور وشب برسم که دو  
عمر باگه در سروصل و سر هجران کنی (۲)  
۱۱۴۰ - بشوای دل گر حردمندی رمن گهبار من  
صحب آں بهر که سال و ماه باحویان کنی

---

۱ - برحان بهج اول و سکون دوم و بهج یاصم  
سوم ممرحم ۲ - عمر در سرکاری کردن سعی در  
سر آں عمر را پایان رساندن

۹۹۶- فربه و سر و حواص و نعر چون معشوق مر

به چو نمدار و برار و راز و مسکن لاری

۱۱۳۰- نا بهر شهر اندرون هر جا که اسلام و هدیسر

حطمه در هر مبدی ناسد نام داوری

ناد هر سپهر را آن ساهرا ده شهر بار

نام او و حطمة او ناد در هر مبدی

---

روشن می بجوی همجون لطیف حای

ناران خو راد سروی (۱) حرم چو بوستانی

حسم آورد رندی بر حاق بی گماهی

سر او گند ر عمره لر چرخ بی کماهی

سمین بری (۲) بهامب همتای راد سروی

سنگین دلی بحمت هم میل (۳) حیر رانی

---

۱ - راد سرو یعنی سرور است که آرا، خطا

را - رو خوانده اند ۲ - سمین بر آنکه برش

سعدی سیم ناسد ۳ - هم میل یعنی همانند

۱۹۹- برآ سوده ار غمب هر غمب خوئی (۱)

شده ایمن ار مکر هر دسگالی

به ارمن گه دادن دل درنگی

به رآن ب گه بوسه دادن دلالی

بوسیدنش گاه می ربك میم (۲)

بکاودنمش گاه شمر بك دالی (۳)

۱۱۵۰- میم اندرون بودسی بجم تانان

بدال اندرون بود روشن هلالی

گه ار هر مرا ببار و گه مر اورا

شده یارورما سخن گوی لالی

---

۱ - غمب خو کسی که غیب مردم را نمید

۲ - می ربك سرخ ربك می و میم می ربك

بعی لب سرخ ۳ - شمر بك سیاه ربك شب و

دال شمر بك بعی دلف سیاه

۱۹۸- گرب گویم رآن صم بر گرد هر گرب مگرد

حوار گردی گرد رس معنی مرا امر ماں کمی (۱)

من رکردار بو حسمو دانگهی\* داشم که در

خان من در کار ارب و عارض - امان کمی (۲)

گه رعبر برمه و بر مساری چنبر بهی

گه رسمیل بر گل و در ارعواں چو گان کمی

گه مرا ندی بحسم و گاه نگشائی لب

گه ندس دردم نمائی گه بدان درمان کمی

۱۱۴۵- نا چمن روی و حمین بالاسرد گردور حسر

نابری رومان (۳) دیگر خدمت سلطان کمی

مرا دوس بادوسب حوس بود حالی

چو دوشمه شب خواهم آراد سالی (۴)

---

۱ - فرمان کردن بمعنی فرمان بردن ۲ - خان

دژ کار چری کردن بمعنی خان دروازه آن نهادن

۳ - ببری روی کسیکه روس بر سائی ببری باشد

۴ - آراد سال که در آن زمان سال آراد گویند

یعنی يك سال تمام



۲۰۱- بروانه صفت فتاده دل را

با شمع رح تو کار حبابی (۱)

حبابی رعم توداد حواهد

در محکمه سربح (۲) بانی

فرحمده حلال دین که لعطش

برد آب رگوهر بمانی

۱۱۶۰- انصاف دهی (۳) که حکم او کرد

سروں سررحبان حبابی

در نوبت عدل شاملش ظلم

چون سرملوک شد بپانی

---

۱ - حبابی مدح و تحسان یعنی آنچه بجان بسته است

۲ - شرح اساره است شرح بن حارث کمدی

قاضی کوفه از حباب عمر بن خطاب که در قرن اول

می رسته و بعد از معروف است ۳ - انصاف ده

کسی که انصاف مردم را می دهد

۲۰۰- چنو (۱) رحمه بردی ررودی برودی

مرا عشق بردی رحالی رحالی

---

## در مدح جلال الدین

ای وصل دو عهده امایی (۲)

احل بونگین کامرایی

شمشیر احل ر عمره دو

بعلیم گرفته حان سبایی (۳)

۱۱۵۵- در شام عم بو دده دهر

گم کرده هلال شادمایی

عباب رعکس نسبه دو

پوشیده لباس ارعوائی

---

۱ - چنو بصم اول محفف چو او وچو کتاو

۲ - امایی بچ اول جمع امیة بصم اول و سدون

دوم و کسر سوم و بچ چهارم مشدد امعی حواشها

و آروها ۳ - حاب سبایی عمل حان گریس از مردم

۲۰۳ - کارهای بسنه را دورور بگساده همی  
 دوسان را دوستی دردل بهراد همی  
 برد راهد رفتم و گهم بهار حرمست  
 می همی ناند مرا راهد چه فرماید همی  
 گهم می حوربر ساط و فب و ساقی رانگو  
 باحر اندر سانگمی می ندهاند (۱) همی  
 امنت (۲) حرم دورگارو امنت همگام شریف  
 باکراده (۳) ممران با مهران آید همی

---

۱۱۷۰ - برسان سمر نوشد ناد بر صجرا همی  
 گسرد در ممراران برک گل دنیا همی

---

۱ - سانگمی سکوسوم بهاء برک ، سمودن  
 ارجا معنی درکشده است ۲ - امنت سکون  
 دوم و سوم و چهارم در اصطلاح شعر مجموع  
 ادب را و معنی اینک را ۳ - باکراده کسی  
 که از نژاد پاک باشد

۲۰۲ - از صفت بلند دست عفا (۱)

در برده شرم خون عوایی (۲)

مرصع صفت متحد و معجرب (۳) راسد

الهاب بو سمعه المئابی (۴)

در برده عتب دیده و همب

رحساره شاهد گمابی (۵)

۱۱۶۵ - گردربو گر پجی (۶) چو عمرت

نایی مائدی سرای وایی

- 
- ۱ - عفا صبح اول مرعی انسان ای که گویند  
در جای نامد آشفانه می گذارد ۲ - عوایی صبح  
اول ربی که از حاه مرون برود ۳ - معجرب  
بفتح اول و سکون دوم و فتح با صم سور و فتح  
چهارم سر بلندی ۴ - سمعه المئابی یا سمع المئابی  
سوره فاحه بدان جهت که هفت آیه است یا هفت  
سوره دراز قرآن از سوره بقره تا یوسف ۵ -  
گمابی آنچه گمان کرده باشند ۶ - گر پجی اینجا  
به معنی پناه بردن است

۲۰۵ - عماد سمد ابوبصر احمد بن عای

بنام گوهر بخش (۱) موبد گبری

---

حون بهار بو در آمد گسب بو بارار می  
ای بسر بار آی و مجلس موکن (۲) و بارار می

---

دسلی که بر آن حاق بددندی هر گر  
هر حید بددندی آبی و حرائی

---

۱۱۸۰ - در آمدند ساوری و هر بوه (۳) دوبر

دو فاسمد شده مشهر (۴) بمشپوری

---

مهر حواهی رمن و بمشپوری

هده (۵) حواهی رمن و بی هده ای

---

۱ - گوهر بخش کمیکه گوهر مردم بحسد ۲ -

بو کردن باره کردن ۳ - هر بوه فتح اول و کسر

چهارم از مردم هرات ۴ - مشهر بضم اول و

سکون دوم و فتح سوم و چهارم نامی و نام بردار

۵ - هده بضم اول و سکون دوم حق

۲۰۴- باد دوبار سِدو رِناك و حِلّالوب بَش كَرْد  
حِكْ پنداری كَمُون حوسر دهد آوا (۱) همی

دلر دَر دِهان گر دِلر اید آبرا

امیر اِحل شَهر بار کمانی

چو گشت ارعوان گون (۲) گه حرب رودش

سود روی حِكْ آورا (۳) رَعفرانی

خونر گسسه ار در گه مِر حیلِی

گرفه همه حمامه و بستگانی (۴)

۱۱۷۵- بساده اسم گوئی بکسدر (۵) در گر

عقلی دمان در سَهیل دمانی

حربدن همه حلق ار حَمَدَس (۶) مدام

دو سر بانجمی همجو دیگران بحری

---

۱ - آوا همان آوار است ۲ - ارعوان گون

سرح دره رِناك ارعوان ۳ - حِكْ آور مرد

حسگی ۴ - بستگانی حقوق و مستمیری و ماهوار

۵ - کَشَر نَحْج اول و سکون دوم نوره ررگری

و لحم ۶ - چَمَدَن عَمَح اول حرامیدن

۲۰۷۔ گوئی دماں و حوشان - بر درمہ حالائی  
۱۱۹۰۔ ارحو (۱) دہ دسدررس - اندر جہاں لسانی



دوساما درسی - بدگوہری و رسی  
ار رشی و درشی - گوئی کہ حارشی  
چوں حر کرہی - حوں سک بلندی (۲)  
دین ہدی داری - بردس رردہمی  
۱۱۹۵۔ کوئی مہراں را - ۱۱ ر جہاں دو کسی  
کسی پھرہ (۳) بجمی - آن دروی کہ کشتی  
برہر کن ردیا - کاورد عم کسی  
چوں خط حوا جہ دندی - را بدوہ کور گسی

۱۔ ارحو پہلچ اول و سکوں دوم یعنی امیدوارم  
۲۔ پلشت پہلچ اول و دوم و سکوں سوم و  
چہارم پلید و چرکین و کسف ۳۔ سہرہ پہلچ  
اول و دوم و سکوں سوم و کسر چہارم مشتق  
ار پھرہ بمعنی ہی پھرہ واپھرہ

۲۰۶ - نر کبک بد در هجو

ابو مسلم کاسانی (۱)

دو مسامه احمالی - در لعل بی عدلی  
ناهر کی لحوحی - ناهر دلی بیلی  
گوئی بگو شهادر - نهوده قال و قالی

☆☆☆

۱۱۸۵ - نومسما حه مردی - کاندون بروی وردی  
حون صدهرارانده - ناصدهرار دردی

☆☆☆

نومسما دعائی - بی شرم و بی وفائی  
نمدند حلق بیی - حون بودهن گسائی

---

۱ - اس اشعار که پنداست در اصل ترکیب  
بندی بوده و از میان آن اسایی افزاده است  
بهین شکل در سه مه صبط شده



۲۰۹- پیداه روره دوعی - صدساله انگدانی (۱)

بی دانه آسمانی - بی گوشت استخوانی



۱۲۱۰- نومسلمانی - چون ریش بر سیمی (۲)

باربر کان سفیدی - با ابلهان حایمی

ارموی ۰۰۰ پلاسی - وریشم ۰۰۰ گلمی

حور و حما و ریحی - در دولاو بیمی

رشی روی و گوئی - رقومی و حمیمی (۳)

۱۲۱۵- هسمی، گوهراهن - گرچه روی سیمی

دورح شدست کاسان - باتو درو مقیمی

بادب حیم ماوی - کادبر حور حیممی (۴)



نومسلمار بولی - نامردمی و دولی

---

۱ - انگدان، بفتح اول و سکون دوم و صم سوم

درختی که از آن صمعی نام حلیث می گیرند

۲ - ستیم مکسر اول معقف استیم حور و چرك

وریمی که در زحم باشد ۳ - رقوم، بفتح اول

و تشدید دوم نام درختی در دورح ، حیم بفتح

اول گرمای سار ۴ - حیم بفتح اول دورح

۲۰۸ - بس دیر بار کردی - بس رود درویشی  
 ۱۲۰۰ - بر هر خطی خود را - آتش همی گدستی  
 بر ریش خویش - در مشقت خویش هشی



بوسه ها گرانی - مردم کنش و عوایی (۱)  
 دریاں خویش بدی - انگشت با توایی  
 چوں در بی آتش افی - دریاں را بنگایی  
 ۱۲۰۵ - ارموش برف (۲) خواهی - ورنه دامن ستایی  
 بانداری اندر آستان - ده گونه ناسمایی  
 چه فرص و چه ممانه - چه پس و چه فرایی (۳)

۱ - مردم کنش کسی که مردم را می کشد ،  
 عوایی بهج اول دو بهم در ۲ - ترف بهج اول  
 و سکون دوم و سوم کشک و پر ۳ - فرایی  
 بهج اول در کوره به ۴

۲۱۱- رمان وار باش پست مکن خلق را شکست

ردنای دوز بر سب سگ ره مشوی دست

بجاصه هر آنچه هست درو پایدار نیست

نقرای (۱) دین و روس حو حاسد مدار گوش

خطای کسمکه هوس ندارد همی پیوس

شراب معاند (۲) لوش سماع حردن دوش

در آزار او مگوش که او هوشیار نیست

۱۲۳- طرب کن رحدفرون رحدود نه قدم نرون

مسلمه بری کمون رمند حرا و چون

مکن دل از آنچه حون کرس چرخ بیلگون

کسی را رحر (۳) و دوزن حال ریمهار (۴) نیست

مکن ارگدشبه نادهمی حور بطمع شاد

می ارعوان بهاد شبانگاه (۵) و نامداد

---

۱ - فرا هیچ اول و تشدید دوم اصطلاح را ندارد است

یعنی سالوس و مرور ۲ - معانه هم اول منسوب معان

۳ - حر هم اول و بشدند دوم آراده نژاد و

بجای راده و اصل ۴ - ریمهار اینجا به معنی

امانت ۵ - ارعوان بهاد دارای بهاد و طستعی چون

ارعوان، شبانگاه همکام شب

- ۲۱۰ - گرمانه ربون را - در نمر ماه تویی  
 ۱۲۲۰ - با درد کال حجام (۱) - اندر تعار حوی  
 همی دلدنم وون - رانگوبه کاندرونی



- نامت همی شمدم - بردم گماں که شمری  
 چو دندم به شمری - وطران و گاو شمری (۲)  
 ایاساقی المدام مراناده ده بمام (۳)  
 سمن بوی لاله وام (۴) که بامن درین بمام  
 رنم یک نفس نکام کسی را رخاص و عام  
 ۱۲۲۵ - درین ممرل ای غلام امد قرار بسب  
 چو حواهی همی شمسیت بو داعاشمان مسبت

- ۱ - حجام ه-ج اول و بشدند دوم رک رن  
 ۲ گاو شیر مشق ار گاو و شمر بوعی ارضع ۳ -  
 بند اول ابن مسعود در کتاب بدائع الصبایع ناام  
 عطاء الله بن محمود حسینی عطائی مشهدی که از  
 ۸۹۴ تا ۸۹۸ هـ شته است صریحا بمام لامعی آمده  
 ولی هـ آبرا در دیوان عبدالواسع حبلی نوشته  
 اند ۴ - سمن بوی آنچه بوی سمن بدهد ، لاله  
 دام آنچه سرح بریک لاله باشد

## فهرست نامهای خاص

|                        |                 |
|------------------------|-----------------|
| آمل ۱۴۲                | آب حوة ۱۲۰، ۱۴۵ |
| ابراهیم ۱۸۵، ۶۳        | آب رندگانی ۵۳   |
| ابن مقله ۹۴            | آب رندگی ۱۱۵،   |
| ابوالحسن علی ۸۵،       | ۱۴۵             |
| ۹۲                     | آدم ۱۴۴         |
| ابوالمحاسن ۱۵۷، ۱۵۴    | آدراسخان ۱۳۶    |
| ابوحنان ۹۱، ۱۹         | آدر بریب ۱۲۰    |
| ابوشجاع الب ارسلان     | ۱۷۴             |
| برهان امیرالمومنین ۱۳۱ | آرش ۱۴۲         |
| ۱۳۳، ۱۳۲               | آرر ۱۸۵         |
| ابو علی حسن بن اسحق    | آرری ۱۸۵        |
| نظام الملک ۶۵، ۷۰،     | آسور ۸۰         |
| ۱۵۲، ۱۴۵، ۱۳۱، ۱۲۴     | آسیای صغیر ۱۳۲  |
| ابوعلی محمد بن علی بن  | آصف ۱۸۱، ۱۸۲    |
| حسن بن مقله ۹۴         | آمد ۱۳۲         |

۲۱۲- ستان ارزماهه داد که چندان امان داد

چو نوو چومن نداد که آرا شمار نیست

نهادی همی گذار شوب و رور رورگار

همی کش کریم وار رآرا و بنده بار

رایام رسهار بسکی طمع مدار

۱۲۳۵- همی عم همی گسار گوب همگساریست

مرع آبی سرای اندر چون نای سرای (۱)

پار گونه ندهاب بار گرفته سر نای (۲)

اثر نانش گوئی که نهر مات جدای

نرمین نرک چمارست چو نر دارد نای

نرتن ار حله قما دارد و نر نر قمای

۱۲۳۸- آنگون پره می حمب وی ار سمر حریر

---

۱ - نای سرای نای زن ، این اشعار که ندادست  
نمدی از مسطحی است که اشعار دیگر آن از میان  
رفته در کتاب المعجم فی معاییر - دارالاحصاء سام لامعی  
آمده است ۲ - پار گونه همان ناژ گونه است ،  
سرنای نهم اول نای رومی

|                        |                         |
|------------------------|-------------------------|
| باب الطلاق ٧٥          | ١٣٢ ، ١٣٣               |
| نابل ٨٠                | المرر ٩٣                |
| نابل ٨٣                | الحسطنى ٧٨              |
| تجارا ١٣٣              | المعجم فى معايير اشعار- |
| مدامع الصنائع ٢١٠      | المعجم ٢١٢              |
| نراق ١١ ، ٧١ ، ١٤٣     | المحود ١٣٤              |
| ١٤٧                    | اطا كنه ١٢٢             |
| ردع ١٩٥                | اهرمس ١٤٩               |
| رشفه ١٩٥               | انراى ١١٥ ، ١٢٠         |
| ردع ١٩٥                | ١٤٢ ، ١٤٩ ، ١٧٥ ،       |
| برده ١٩٥               | ١٨١ ، ١٨٢               |
| رهان امير المومنين ١٣١ | انراى ٦٢ ، ١٣٧ ، ١٤٠    |
| ١٣٢                    | ١٧٤ ، ١٨٢               |
| نشر ٧٥                 | ايرج ١١٤                |
| نصره ٤٤                | امور ٧٦                 |
| نظم موس ٧٨             | انلاق ٧١ ، ٧٦           |
| اعداد ٤٤ ، ٧٥ ، ٧٦     | انلك ٤٢ ، ١٤٢ ، ١٧٤     |
| ١٦٦                    | ناب الارح ٧٥            |

|                     |                       |
|---------------------|-----------------------|
| ارمیه ۱۵۴، ۱۷۴      | ابومسلم کاشانی ۲۰۶    |
| اسپاهان ۱۷۴         | ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰    |
| اسپهان ۱۷۴          | ابو نصر احمد بن علی   |
| استخر ۱۳۴           | ۲۰۵                   |
| اسحق ۷۵             | ابو نصر منصور بن محمد |
| اصطخر ۱۳۴           | عماد الدین عمید الملک |
| اسکندر ۱۱۵، ۱۴۵     | کندری ۵، ۷۷، ۷۸       |
| ۱۸۷، ۱۹۳            | ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۰۸       |
| اسکندریه ۱۱۷        | ۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸     |
| اشعث بن قیس بن معدی | ۱۱۹، ۱۶۴، ۱۸          |
| کرب ۸۲              | احمد ۱۱۲، ۷۵          |
| اشعث طماع ۸۳        | احمد بن علی ۲۰۵       |
| اصطخر ۱۲۴           | ارسک ۵۱، ۷۸           |
| اصفهان ۱۷۴          | ارژک ۷۸               |
| افریدون ۱۱۴، ۴۴     | ارسالان سحر ملک ۱۷۵   |
| افغانستان ۱۳۲       | ۱۷۶                   |
| افلاطون ۸۳، ۱۸۲     | ارم ۹۱                |
| ال ارسالان ۱۳۱، ۷۱  | ارمستان ۱۵۴           |



|                        |                      |
|------------------------|----------------------|
| حام ۱۲۵                | ثیم ۸۷               |
| حامیان ۱۲۵             | وران ۱۸۱ ، ۱۸۲       |
| حس ۳۱                  | حاماسب ۱۸۲           |
| حجار ۱۵۲               | حدرئل ۱۷ ، ۱۲۵       |
| حجاری ۱۸۹              | حعفر رمکی ۱۸۹        |
| حسبا ۸۸ ، ۱۵۲          | حعفری (رر) ۱۸۹       |
| حسن بن اسحق بطام الملك | حلال الدین ۱۰۲ ، ۲   |
| ۶۵ ، ۱۲۴ ، ۱۳۱ ،       | حمشید ۹۱ ، ۱۶۴       |
| ۱۴۵ ، ۱۵۲              | حرجون ۱۳۲ ، ۱۷۵ ،    |
| حصرموت ۸۳              | ۱۸۴                  |
| حمره ۱۱۱               | چاچ ۷۶ ، ۱۴۲         |
| حاقان ۱۱۳ ، ۱۴۲        | چشمه حیوان ۱۱۵ ، ۱۴۵ |
| حابیان ۱۳۳             | چیں ۱۷ ، ۱۱۳ ، ۵۱    |
| حتا ۷۶                 | ۱۱۸ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸      |
| حتن ۱۶۸                | ۱۳۱ ، ۱۴۲ ، ۱۶۷ ،    |
| حراسان ۷۰ ، ۱۴۳        | ۱۶۸                  |
| ۱۷۴ ، ۱۶۸ ، ۱۵۲        | چیمی ۹۴ ، ۱۹۵        |
| ۱۸۱                    | حاتم طائی ۲۵ ، ۸۳ ،  |
|                        | ۱۱۵                  |

|                 |                        |
|-----------------|------------------------|
| ۸۷ ، ۹۶ ، ۹۸، ۷ | نکرآباد ۱۶۵            |
| ۱۳۵ ، ۱۵۲       | المقیمس ۴۶             |
| باشکمند ۷۶      | بن مملہ ۹۴             |
| ست ۳۷ ، ۵۶      | بنی اسرائیل ۱۵۶        |
| تحت حمشید ۳۴    | بنی العباس ۹۴          |
| ترار ۳۷ ، ۱۶۸   | بنی اسرائیل ۱۵۶        |
| ترو ۱۹۵         | نوالحسن ابن سلیمان ۱۶۵ |
| توشیر ۵۳        | پہرا ی (پسکاب) ۱۰۸     |
| ترك ۴۲ ، ۴۴،    | ژن ۹۳ ، ۱۶۴            |
| ۱۰۱ ، ۱۳۳ ، ۷   | نارسی ۹۸               |
| ۱۳۸ ۱۷۳         | پرو ۱۹۵                |
| برکستان ۳۷ ، ۹  | پروبر ۱۱۱              |
| ۷۱ ، ۸۰ ، ۱۲۸   | پہلوی (ربان) ۸۹ ،      |
| ۱۶۸ ، ۱۷۳       | ۱۸۹                    |
| ترکمان ۱۵۹      | پدامبر ۱۱۰ ، ۷۵        |
| ترکی ۹۱         | پیران ۱۸۲۰             |
| ترکیہ ۱۳۲       | پیر ۴۴                 |
| تکسین ۱۷۳       | تاح الدولہ شاہشاہ ۱۷۷  |
| تکیں ۱۳۷        | تازی ۹ ، ۷۸ ، ۸۵       |

|             |               |                    |                   |
|-------------|---------------|--------------------|-------------------|
| ۱۳۴، ۱۲۰    | ساسان         | ۱۶۲، ۱۶۰           | رکن الدین         |
| ۱۱۴         | سام (پهلوان)  | ۷۶                 | روهن الحاج        |
| ۱۲۵         | سام (یسر روح) | ۱۷                 | روح الامین        |
| ۱۲۵         | سامیان        | ۹۳                 | دوستم             |
| ۴۶          | سپا           | ۱۱۱، ۹۶، ۲۶        | روم               |
| ۱۷۴         | سپاهاب        | ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷      |                   |
| ۱۷۴         | سپهان         | ۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۹۳ |                   |
| ۸۳          | سجیان         | ۱۳۷، ۹۷            | رومی              |
| ۵۶          | سوریدب        | ۱۴۰                | ری                |
| ۱۳۸، ۸۹، ۴۰ | سربانی        | ۱۴۲                | زال               |
| ۳۰          | سعدی          | ۱۱۴                | زال               |
| ۱۰۰         | سعد           | ۵۳                 | زردشت             |
| ۱۰          | سعدی          | ۲۷                 | زردشت             |
| ۱۷۷         | سکرستان       | ۱۲۴، ۵، ۳۳         | زک                |
| ۱۷۷         | سکری          | ۵۰، ۳۳، ۱۱         | زنگبار            |
| ۱۸۷         | سکندر         | ۵۰، ۳۳             | زنگی              |
| ۱۳۳         | سلجوقی        |                    | زنگی (صناء الدین) |
| ۱۱۴         | سلم           | ۱۱، ۱۰             |                   |

|                         |                      |
|-------------------------|----------------------|
| دعد ۸۵                  | خراسانی ۱۸۱          |
| دمشق ۱۶۶                | حسرو پرویز ۱۲۹، ۱۱۱  |
| دهستان ۹۷               | حصص ۱۷۳، ۱۴۵، ۵۳     |
| دلمی ۱۸۳                | حلج ۸۰               |
| دیوان رشید و طواط ۲۷    | خلیل ۶۳              |
| دیوان عبدالواسع حلی ۲۱۰ | حوارزم ۱۳۴، ۱۳۲      |
| دوالقمار ۴۵             | ۱۷۵                  |
| راضی ۹۴                 | حوارزمی ۱۰۷          |
| رامتین ۱۳۸، ۱۲۹         | حوی ۱۳۶              |
| رای ۵۱، ۴۲              | دارا ۱۳۲             |
| رباب ۸۵                 | داوای ۱۷۴            |
| رحش ۱۴۳، ۱۱۱            | دارا، جرد ۱۷۴        |
| رستم ۱۱۱، ۹۳            | دارا، گرد ۱۷۴        |
| ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۲           | دامغان ۱۵۷           |
| رستم دستان ۱۱۴، ۲۵      | دحال ۱۹۳             |
| رشید و طواط ۲۷          | دحله ۱۴۸، ۷۵، ۴۶، ۳۶ |
| رصدی امیرالدومس         | درعان ۱۷۵، ۱۳۲       |
| ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۵۲           | دری (رباب) ۱۸۹       |

|                          |                     |
|--------------------------|---------------------|
| عرب ۷۵ ، ۸۹ ، ۹۳         | عربیں ۱۳۲           |
| ۱۴۶ ، ۱۵۲ ، ۱۷۵          | عور ۷               |
| عرفہ ۶۹                  | عیات الدین داد سک   |
| عرب ۱۳۵                  | سہ سالار ۳۴         |
| عشق آباد ۱۷۵             | فارس ۱۳۴ ، ۱۷۴      |
| عطاء اللہ بن محمود حسینی | فارسی ۳۷ ، ۸۱ ، ۸۹  |
| عطائی مشہدی ۲۱۰          | ۱۲۱ ، ۱۳۵ ، ۲۱۱     |
| علی ( ابو المعاس )       | دعرا الدولہ بوشروان |
| ۸۵                       | ۱۳۸ ، ۱۴۱ ، ۱۸۵ ،   |
| عماد الدین عمید الملک    | ۱۸۷ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴     |
| ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹۹ ، ۱۸۰      | فرامرر ۱۷۴          |
| عمان ۱۴۲                 | فرعانہ ۱۷۲ ، ۱۷۴    |
| عمر بن خطاب ۲۰۱          | فروعی ۳۰            |
| عمید الملک ابو نصر کمدری | فرہاد ۱۱۷           |
| ۵ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ ،       | لریدوں ۱۸۷          |
| ۲۳ ، ۴۳ ، ۷۷ ، ۷۸ ،      | فسا ۱۳۴             |
| ۷۹ ، ۸۱ ، ۱۰۸ ،          | یمور ۵۱             |
| ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۷ ،        | ملطین ۱۵۶           |
| ۱۱۹ ، ۱۶۴ ، ۱۸۰          | دور ۵۱              |
| عاتقہ ۱۲۸                |                     |

|                      |                   |
|----------------------|-------------------|
| شوس ۶۲               | سلمان ۱۳۶، ۹۳، ۴۶ |
| سوشر ۵۶              | ۱۸۱ ، ۱۸۲         |
| شماطس ۸۶             | سمادح ۷۴          |
| شمرار ۱۳۴            | سماعیل ۱۶۵        |
| شربس ۱۱۷ ، ۱۷۳       | سمرقند ۱۰۰        |
| صحاك ۴۴              | سیحون ۱۷۳         |
| صاءالدین رنگی ۱۱، ۱۰ | سیستان ۱۷۷        |
| طرار ۳۷ ، ۱۶۸        | شاش ۷۶            |
| طغرل ۷۱              | شام ۴۳ ، ۱۲۷، ۱۵۲ |
| طور ۹۵               | ۱۶۲ ، ۱۸۳         |
| طیان ۱۸۰             | شامی ۱۲۸          |
| مدالواسع حملی ۲۱۰    | شندیر ۱۱۱         |
| مقر ۱۹۱              | شمرباك ۱۱۱        |
| عجم ۹۵، ۹۳، ۱۱       | شداد ۹۱           |
| عدرا ۸۹              | شریح بن حارث کندی |
| عراق ۲۳ ، ۷۰، ۱۴۳    | ۲ ۱               |
| ۱۵۲ ، ۱۶۸ ، ۱۸۱      | ششر ۶۲            |
| عراقی ۱۸۱            | ششتیری ۱۱۸        |

|                    |                       |
|--------------------|-----------------------|
| مصحف ۱۴۱ ۲۰۲       | گٹ ۷۸                 |
| مصر ۴۲، ۷۶، ۱۲۱    | لات ۹۶                |
| ۱۳۵، ۱۵۶           | لامعی ۲۷، ۷۵، ۹۷      |
| مصری ۱۹۵           | ۱۳۷، ۱۶۵، ۱۶۶         |
| معقل ۴۱            | ۱۹۴، ۲۱، ۲۱۲          |
| مقندر ۹۴           | لقمان ۱۱۷، ۱۸۰        |
| مکہ ۹۱             | لیلی ۸۵، ۱۵۲          |
| ملکابی ۵۱          | ماردین ۱۳۲            |
| مما ۹۱             | ماردران ۱۹۵           |
| مشہ ۱۳۴            | ماکان بن کاکی ۱۸۳     |
| مصور بن محمد (عید) | مابی ۵۱، ۷۸، ۱۸۵      |
| الملک ( ۱۹، ۲۳     | ماوی ۱۸۵              |
| موسیٰ ۶۴، ۹۵       | ماوراءالنہر ۷۶، ۱۳۳،  |
| موقف ۶۹            | ۱۷۳                   |
| میافارقین ۱۳۲      | محسطنی ۷۸             |
| می ۱۵۴             | محمد ۱۶۵              |
| می ۴۴              | محمد بن علی بن حسن بن |
| مسا ۱۷۵            | مقلہ (ابوعلیٰ) ۹۴     |
| مصور ۵۱            | مرند ۱۲۶              |
| نستوریان ۵۱        | مرو ۱۳۳، ۱۳۴          |
| نسطور ۵۱           | مسیح ۵۱               |

|                       |                    |
|-----------------------|--------------------|
| ۳۹ کرا-مر             | ۱۸ قارون           |
| ۱۹۵ کر                | قاف ۱۹۵            |
| کرد ۱۴۶ ، ۱۵۹ ،       | قاهر ۹۴            |
| ۱۷۵                   | قلمش ۱۳۳           |
| کسروی ۱۹۱             | قرآن ۱۲۳ ، ۹۵ ، ۴۴ |
| کشمر ۱۹۱ ، ۵۳         | ۲۰۲                |
| کشمر ۱۹۱ ، ۵۳         | قسططینه ۱۸         |
| کشمه ۱۷۳              | قسططیس ۱۲۳ ، ۱۸    |
| کعب بن رهبر ۷۵        | ۱۷۴                |
| کعبه ۹۶               | قفقاز ۱۹۵          |
| کمدی ۸۳               | قندهار ۷۶          |
| کوفه ۲۰۱              | قموح ۵۱            |
| کوهستان ۱۳۳           | قمس بن تعلبه ۸۳    |
| کیابی ۲۰۴             | قیصر ۱۱۳ ، ۱۳۶ ،   |
| گرچی ۱۳۷              | ۱۴۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ،  |
| گررگاوسار ۴۴          | ۱۹۳                |
| گرگان ۹۷ ، ۶۰ ، ۲۶    | قصری ۱۹۱           |
| ۱۹۴ ، ۱۷۴ ، ۱۶۵ ، ۱۰۴ | قیصور ۵۶           |
| گرگین ۱۷۴             | کابل ۱۴۲           |
| گلستان ۳۰             | کاشان ۲۰۹ ، ۱۸۲    |





|                   |                       |
|-------------------|-----------------------|
| هراپ ۲۰۵          | سقطوریان ۵۱           |
| هرمس ۱۱۷          | شاپوری ۲۰۵            |
| هریوه ۲۰۵         | نصاری ۵۱              |
| هرل ۸۷            | نصیبین ۱۳۲            |
| هند ۴۲ ، ۱۱۱ ،    | نظام الملك ۶۵ ، ۱۲۴ ، |
| ۱۵۵               | ۱۳۱ ، ۱۴۵ ، ۱۵۲       |
| هندو ۱۰۷ ، ۱۵۵    | نعمان بن منذر ۱۰۱     |
| هندوستان ۱۷۷۸     | نوح ۱۲۵               |
| هندی ۱۱۲          | نوشروان ۱۱۶ ، ۱۳۸     |
| یاسین ۱۲۳         | ۱۴۱ ، ۱۸۵ ، ۱۸۷ ، ۱۹۲ |
| یمانی ۱۲۸ ، ۱۷۷ ، | ۱۹۴                   |
| ۲۰۱               | نوشیروان ۳۰           |
| یم ۱۲۷ ، ۱۳۱ ،    | نوشیروان ۳۰           |
| ۱۵۲ ، ۱۶۷         | نیل ۴۴                |
| یمی ۸۸ ، ۹۵       | وائل ۸۳               |
| یمال . ۱۳۷ ، ۷۱   | رامن ۸۹               |
| یونان ۱۸۰         | وامق و عدراء ۸۹       |
| یونانی ۱۱۷ ، ۱۸ ، | همل . ۹۶              |
| ۱۸۱               | هجامدشیان . ۱۳۴       |